

JINEOLOJÎ

فصلنامه پژوهشی-نظری: شماره ۳۲

ژنئولوژی

مدیر مسئول: عایشه برکتای

ویراستاران این شماره: اوزلم یانات، روژدا بیلدز

هیئت تحریریه: دریا آیدین، الیف بُرک، الیف کایا، مرال چیچک، هاسکار کرمزی گول، روشن سیدا اوغلو، سوزان آکیپ، لالش چلیکر، روژدا بیلدز، نسلیخان شدال و عضو ابدی مان ناگهان آکارسل

گروه مشاورین مجله: جاندان بیلدز، دیلار دیریک، سیلوپا فدریچی، اوین سوپسال، فریال سایگیلگ، گونول کایا، هاوین گوئش، هولیا عثمان آغاوغلو، ملالی جویا، نازان اوستون داغ، نوکعت سیرمان، ریاب المهدی، ریاب ابراهیم عبدالهادی، رمزیه آرسلان، روناہی اونن، روکن شنگول، شیلر امینی، سیلوپا مارکوس، شنل کاراکاش، شمسا اوژر، والتین مقدم، صدا آلتوغ، یاکن ارئورک، یوکسل گنج.

مسئولیت کلیه مقالات منتشر شده به عهده نویسنده می باشد. استفاده از مطالب مجله با ذکر منبع آزاد است. چاپ مقالات ارسالی به مجله به نظر هیئت تحریریه بستگی دارد.

مجله ژنئولوژی به صورت فصلی منتشر می گردد و هر شماره ی آن به یک مبحث ویژه اختصاص می یابد و گزیده کار کنشگران، پژوهشگران و نویسندگان زن است. شماره ی ۳۲ مجله ی ژنئولوژی که به «کنفدرالیسم زنان» اختصاص دارد و به فارسی منتشر شده است. اگر پیشنهاد و یا دیدگاهی درباره ی مطالب منتشر شده در مجله ی ژنئولوژی دارید، حتما نظرات خود را با ما در میان بگذارید.

آدرس ایمیل: editorjineoloji@gmail.com
آدرس اینترنتی: http://www.jinelojdergisi.org
فیسبوک: @jineolojidergisi
توییتر: @jineolojidergi

طرح روی جلد: زهرا دوغان

برگردان از ترکی به فارسی: کمیته ژنئولوژی شرق کردستان

فهرست

- سخن سردبیر..... ۶
- کنفدرالیسم زنان جهان و تکثیر دیدارهای آنان / فیگن آراس ۸
- پیوند آزادی زنان با کنفدرالیسم زنان / چیدم دوغا ۱۳
- درباره‌ی پیوندهای جهانی و محلی در مبارزات زنان / برفین گونش ۲۹
- تجربیات تاریخی مبارزات زنان انترناسیونالیست در سده‌ی ۱۹ و ۲۰ و آنچه می‌توانیم بیاموزیم / ساندرا کریل ۳۷
- گفتگو با لیپولو لبوهانگ و تریمیتا چاکما از اعضای ابتکار مانیفست فمینیستی جنوب ۴۵
- ضرورت یک فرهنگ سازمان‌یابی جدید در برابر تمرکزگرایی: ایجاد روابط کنفدرالی، ساختارهای خودگردان و کنفدرالیسم دمکراتیک/غربت آیدوغان ۵۵
- ارتقاء به جایگاه سوژهی اجتماعی با پذیرش هویت چندگانه‌ی زنان / حُسنا امک ۶۶
- اهمیت کنفدرالیسم دمکراتیک زنان / چیچک سوملاز ۷۶

«برای نظم نوین بشریت، ارائه‌ی راه‌حلهایی برای مشکلات بنیادین انسان بر پایه‌ی دیدگاه سوسیالیستی هم از نظر فلسفی و اخلاقی و هم بر مبنای علم اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از این‌رو در برابر بی‌نظمی و آشفتگی امپریالیستی شکل‌گیری یک انترناسیونالیسم نوین نیز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.»

سخن سردبیر

به عنوان مجله ژنولوژی بار دیگر با فایل «کنفدرالیسم زنان» با شما خوانندگان گرمای هستیم. فرهنگ مقاومت زنان که در برابر نظام مردسالار هزاران سال قدمت دارد، امروز بار دیگر در هر گوشه‌ای از جهان سربرآورده و مبارزه برای دستیابی به جهانی که خواهان زندگی در آن‌اند، به صورت سازمان‌یافته پیش می‌برند. نظام دولت-ملت، سیاستی سازمان‌یافته از مدرنیته سرمایه‌داری کنونی که در پی مطیع کردن فرد و جامعه است و ارزش‌های اجتماعی را نادیده می‌گیرد، هنوز هم تلاش می‌کند تا خود را با همان طرز فکر مردانه در هر گوشه از جهان سازماندهی کند، جنگ‌ها را عادی جلوه دهد، قتل عام زنان، کودکان و طبیعت را روز به روز افزایش دهد و همچنان از خشونت به عنوان یکی از اساسی‌ترین ابزارهای خود برای حکومت استفاده کند. سیاست جهانی تحت سلطه سلطه مردانه‌ی سرمایه‌داری است. سیاست جهانی کنونی در پی آن است که با عقلانیت سرمایه‌داری مردسالار راه و روش‌های تازه‌ای برای بازسازی و بازتولید خود بیابد. قرن ۲۱ همچنان بر پایه‌ی سلطه بر زنان و طبیعت و سازماندهی مداوم این سیاست سلطه‌گرانه پابرجاست. در برابر ساختار بحران‌زده‌ای که به «یگانگی» و «تزلزل‌ناپذیری» نظام جنسیت‌زده‌ی موجود اعتقاد دارد و این باور را روزانه از طریق تمام دستگاه‌های ایدئولوژیک خود بازتولید می‌کند، نور و صدای زنان مقاوم در هر گوشه‌ای از جهان طنین‌انداز می‌شود. مبارزات مردمان تحت ستم و مقاومت در آمریکای لاتین، آسیا، خاورمیانه و آفریقا ذهنیت جهانی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و مبارزه برای اتحاد خلق‌ها و زنان را به چالش می‌کشد و خواهان اتحاد ملت‌ها و زنان و مبارزه در راستای آن است. سیستم جهانی کنونی دیگر قابل استمرار نبوده و زنان برای امکان‌پذیر بودن بر ساخت یک سیستم دیگر پیشاهنگی خواهند کرد پس زنان می‌خواهند در چه جهانی زندگی کنند؟ در این فایل کوشیده‌ایم در پی یافتن این پاسخ باشیم و به پرسش‌هایی همچون آیا کنفدرالیسم جهانی زنان ممکن است؟ بنیان‌های تاریخی و اجتماعی آن چیست؟ و مبارزات زنان چه پیام‌هایی برای ما دارد؟ بپردازیم.

در این میان این سوال همچنان دارای جایگاهی حیاتی است که برای ساختن یک نظام جهانی دمکراتیک و آزادی‌خواه به چه نیاز است و جایگاه و نقش مبارزات زنان در این مسیر باید چگونه باشد؟ ما بر این باوریم که جهانی بدون مرز و بهره‌کشی که بتواند مرزهای تحمیل شده از سوی دولت-ملت‌ها بر جوامع و نیز مرزهای که برای تداوم نظام سرمایه‌داری مردسالار اهمیت دارد، فراتر رود بار دیگر می‌تواند به دست زنان و از طریق سازمان‌یابی مبارزات زنان ساخته شود. همچنین پژواک جهانی انقلاب «ژن ژیان آزادی» و باوری که این صدا در میان زنان سراسر جهان ایجاد کرده، همچون بذری امید است که به سوی آینده افشانده شده است. مشتاقیم این باور را با شما خوانندگان عزیز در میان بگذاریم و با گسترش این بحث‌ها زمینه‌ی گفتگوهای بیشتری را فراهم کنیم نخستین نوشته‌ی این فایل مقاله‌ای از فیگن آراس با عنوان «کنفدرالیسم زنان جهان و تکثیر دیدارهای آنان» است که در نوشته‌ی خود با یادآوری ریشه‌های تاریخی مشترک همبستگی زنان به تشییع (ابزاری سنتی برای ریسندگی) می‌پردازد که با رنج و تلاش در حافظه‌ی زنان جهان جای گرفته است و توضیح می‌دهد که این مفهوم و نماد چه سهمی می‌تواند در شکل‌گیری کنفدرالیسم زنان امروز داشته باشد. او همچنین درباره‌ی معنای هماهنگی و همبستگی زنان برای ما در شرایط کنونی می‌نویسد. چیدم دوگا در مقاله «پیوند آزادی زنان با کنفدرالیسم زنان» بر پیوند میان آزادی و مبارزه‌ی زنان تمرکز می‌کند و جایگاه ظرفیت‌ها و عرصه‌های سازمان‌یابی کنفدرالیسم زنان را در این پیوند به بحث می‌گذارد. برفین گونش نیز در مقاله «درباره‌ی پیوندهای جهانی و محلی در مبارزات زنان» به این موضوع می‌پردازد که مبارزات مشترک زنان از دل تاریخ مبارزات جمعی آنان تا امروز چگونه سازمان‌یافته‌اند و این سازمان‌یابی‌ها چه اهمیت و جایگاهی در مباحث کنونی پیرامونی کنفدرالیسم زنان دارند. ساندرا کریل در مقاله‌ی «تجربیات تاریخی مبارزات زنان اترناسیونالیست در سده‌ی ۱۹ و ۲۰ و آنچه می‌توانیم

بیاموزیم» از همان نقطه‌ای که برفین بحث را به پایان رسانده بود، ادامه می‌دهد و با ترسیم چشم‌اندازی از تجارب مبارزات زنان در سراسر جهان بر اهمیت این تجربه‌ها برای کنفدرالیسم زنان و نتایجی که می‌توان از آن‌ها استخراج کرد، تمرکز کرد.

در گفتگویی که با لیپولو و تریمیتا از «ابتکار عمل مانیفست فمینیستی جنوب» انجام داده‌ایم، بر تجربه‌های مبارزاتی زنان جنوب، چگونگی شکل‌گیری این تجربه‌ها، نحوه‌ی هدف قرار گرفتن آن‌های از سوی نظام حاکم در مقاطع مختلف و نیز تجربه‌هایی که پس از آشنایی با ژنولوژی به دست آمده‌اند، تمرکز می‌کنیم. غربت آیدوغان نیز در مقاله‌ی «ضرورت یک فرهنگ سازمان‌یابی جدید در برابر تمرکزگرایی: ایجاد روابط کنفدرالی، ساختارهای خودگردان و کنفدرالیسم دمکراتیک» به اهمیت نظام کنفدرال، سیاست‌های لازم برای ساخت آن و مفاهیم مرتبط با کنفدرالیسم دمکراتیک و معانی آن می‌پردازد. حُسنّا امک در مقاله‌ی «ارتقاء به جایگاه سوژه‌ی اجتماعی با پذیرش هویت چندگانه‌ی زنان» بر همزیستی و همبستگی هویت‌های متکثر در سازمان‌دهی‌های نظام کنفدرال، اهمیت فرهنگ زندگی مشترک و جایگاه تبدیل شدن به یک سوژه‌ی اجتماعی در نظام کنفدرالیسم زنان تمرکز می‌کند. در پایان پیچک سولماز در مقاله «کنفدرالیسم دمکراتیک زنان جهان» به بررسی این موضوع می‌پردازد که کانال‌های مبارزه‌ی مشترک و نهاده‌ی شده‌ای که در سال‌های اخیر در سراسر جهان شکل گرفته‌اند، چه معنایی دارند و چگونه می‌توان این دستاوردها و ظرفیت‌ها را از منظر زنان به شکلی نظام‌مند و پایدار سازماندهی کرد.

در این شماره از همه‌ی زنانی که با نگارش مطالب، روایت تجارب خود و به اشتراک گذاشتن اندیشه‌هایشان به گسترش و تعمیق بحث‌های مربوط به کنفدرالیسم زنان یاری رساندند، صمیمانه سپاسگزاریم. همچنین از دوستانی که با دقت و ظرافت تصویر روی جلد را آماده کردند و همه‌ی زنانی که در توزیع، مطالعه و به بحث گذاشتن این شماره سهیم بودند، بار دیگر بی‌نهایت قدردانی می‌کنیم.

امیدواریم در این سفر طولانی که آغاز کرده‌ایم با الهام از چرخیدن تشی و با بیشتر شدن همبستگی و اتحاد بار دیگر در شماره‌های آینده در کنار یکدیگر باشیم.

کنفدرالیسم زنان جهان و تکثیر دیدارهای آنان

فیگن آراس

کنفدرالیسم زنان جهان به عنوان یک سیستم پیشبرد مبارزات خود در راستای برقراری اتحاد با توجه به تفاوت‌ها را مبنا قرار می‌دهد. وحدت تفاوت-کثرت‌ها از طریق یک انرژی آفریننده ایجاد شده و این شکل‌گیری شرایط گام نهادن در راه آزادی را فراهم می‌کند. شباهت انرژی و معنامندی این سازند و کارکرد آن با تشی که پشم را نخ تبدیل می‌کند با رجوع به حافظه‌ی جمعی جوامع می‌تواند برای دنیای معنای ما یاری‌رسان باشد. اگر حالت تکوین‌یافته‌ی سیستم کنفدرالیسم زنان جهان را به یک تشی تشبیه کنیم، زن، طبیعت، زندگی، تقدس، سنت، رنج، جامعه و چرخه و تکثیر به طور خودبه‌خود در تابلوی ما جای خواهد گرفت. انرژی حیات همانند یک تشی^۱ که زنان آن را با صبر و حوصله می‌چرخاند، دارای نیروی آفرینش، تکثیر و یکی نمودن است و زندگی را از نو می‌آفریند. نبود هر یک از مولفه‌ها در این تابلو یا تصویر به معنای نبود زندگی و آزادی است. تشی یکی از نمادهای جنبش آزادی زنان گرد است و نشان از چرخه‌ای بودن، یکپارچگی، تکثیر و ویژگی‌های انسجام‌دهنده در حین ریسندگی پشم است.

ریسندگی و تبدیل پشم به نخ که زنان با شکیبایی آن را انجام می‌دهند در واقع مشابه چرخه‌ای بودن حیات و عملکرد کیهان است. عمل این پیوند با انرژی به وحدت متحول می‌شود؛ وحدت پاسخگوی نیازهای زندگی است. تصور می‌شود که ریسمان در بسیاری از متولوژی‌ها یک نماد است که روح انسان را با زندگی و سرنوشت خود پیوند می‌دهد. این فعالیت که با حرکات موزون و صبورانه‌ی زنان انجام می‌گیرد در حقیقت با چرخیدن و تکثیر، کثرت را به وحدت تبدیل می‌کند. صبر و استفاده‌ی درست از انرژی در ریسندگی، دانش باستانی زنان است. وحدت رو به تکثیر به شکلی جدید به لباس، جوراب، قالیچه و چادر تبدیل می‌شود. این فرایند شکل‌گیری که با یاری تشی صورت می‌گیرد به معنای واقعی کلمه پیوند میان میکروکاسموس و ماکروکاسموس است. در عالم کیهان همه چیز در پیوند با یکدیگر بوده و هر انرژی متفاوت با هم در تماس است و هر تماسی منجر به ایجاد یک تفاوت جدیدی می‌شود. بدین ترتیب می‌توان انرژی زنان برای مبارزه و ابتکار را به فرایند تبدیل پشم به نخ در تشی سمبلیزه کرد. با این ادعا که سده‌ی ۲۱، سده‌ی مبارزه زنان خواهد بود و با معنابخشی به توانایی و انرژی همه زنان بدون گسست از چرخه‌ای بودن آن.

با اشاره اجمالی به فداست سنت تشی که هزاران سال در جوامع مزوپوتامیا برقرار بوده، در تلاش برای بر عهده گرفتن مسئولیتی در قبال تاریخی هستیم که سعی در فراموش شدن آن وجود دارد. همه می‌دانیم که برای میلیون‌ها سال جوامع برای حفظ خود در برابر سرما و محیط بیرونی به محصولات خاصی متکی بودند. برای این کار نیاز به پشم گوسفندان وجود داشت. پس از بریدن پشم گوسفندان و بدون رساندن آسیب به

۱. یکی از نخستین ابزارهای ریسیدن پشم «تشی» است که شامل دو بخش سر و دسته است. بخش دسته طولی به اندازه‌ی ۳۰ تا ۵۰ سانتی‌متر است و قسمت سر آن با مقطعی دایره‌ای با شعاعی حدود ۵ سانتی‌متر است که دارای شیری در بخش بالایی برای جای دادن نخ در آن است. با استفاده از تشی پشم‌هایی که شسته و پاک شده با هنر و مهارت به نخ تبدیل می‌شود. هنوز هم در بسیاری از نقاط کردستان زنان تشی‌ریسی را به صورت گروهی و گاهی یک نفره انجام می‌دهند.

آن‌ها پش‌م‌ها را جمع‌آوری کرده و پس از شستن و پاک کردن آن از طریق یک شانه‌ی آهنی که برای این کار ساخته شده و به کمک تشی آن را به نخ تبدیل می‌کردند؛ و این نخ‌ها برای بافتن جوراب برای کودکان، گلیم برای خانه‌ها و چادر جهت برپایی در دشت‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. چنین اهمیت حیاتی نخ‌ی که با تشی ریسیده می‌شود موجب کسب جایگاه عمیقی در حافظه‌ی جمعی جوامع شده است. تشی در مزوپوتامیا نیز همانند بسیاری از مناطق جهان به یک نماد تبدیل شده است. به لطف حافظه اجتماعی، فرهنگ شفاهی^۲ و نقش‌هایی که خود بیانگر احساسات بافنده‌ی گلیم است، همچنان ماندگار است.

کاربرد تشی در زندگی روزمره از یک سو موجب آسان شدن زندگی گشته و از سوی دیگر حرکات آن نیز شباهتی را در بیان احساسات در جامعه ایجاد می‌کند. نخ‌ها که در ابتدا برای تولید لباس جهت محافظت از خود مورد استفاده قرار می‌گیرد، به مرور زمان به مصارف متعددی از زیورآلات گرفته تا ابزارهای جادو و شکار تبدیل می‌شود. مفاهیمی همچون بستن، بافتن و گره زدن در پیوند با این موضوع است. برای چرخاندن تشی نیاز به دانش باستانی طبیعت وجود دارد و از آنجایی که همواره زنان فرایند ریسیدن را انجام داده‌اند می‌توان در اینجا به پیوند میان زن و طبیعت نیز اشاره کرد. زنان با این دانش و توانایی خود بر احترام اجتماعی خود می‌افزایند. جوامع، زنانی که این دانش را تولید می‌کنند را تقدیس نموده و دانشی همچون ریسندگی را که زندگی آنها را جهت‌دهی نموده را تقدیس کرده‌اند. اکنون که حرکت تشی به تقدس و یک سنت تبدیل می‌شود، حافظه‌ی اجتماعی پیرامون زنان شکل می‌گیرد. این حافظه در دنیای معنا دارای جایگاه ویژه‌ای است از ایزدبانوانی که در اسطوره‌های در حال ریسندگی هستند تا زنانی که در روستاها در حال قالیبافی هستند.

آگاهی از این واقعیت در بسیاری از گفتگوها و نشست‌ها ژنئولوژی به زبان آورده می‌شود و تاثیر عمیقی بر ذهنیت ما می‌گذارد و هنگامی که در مورد تاریخ و نمادسازی سمبل‌ها صحبت می‌شود عرصه‌ی بسیار جالب و باشکوهی را آشکار می‌کند. چرخه‌ای بودن و الزام‌آور بودن مضمون و شباهت تشی با پیوندهای زندگی و مبارزات زنان دور زمانی‌ست که کشف شده است. زنان که معتقد به "سده‌ی زن" بودن این عصر هستند همچنان از دستاوردها و خلاقیت‌های زنان پیش از خود صیانت به عمل می‌آورند.

سفر تاریخی تشی همانند لایه‌های تاریخ زنان است. به این دلیل که موجب آسان‌سازی زندگی می‌شود، مقدس است؛ تاریخی که با روی کار آمدن فرهنگ فرادستی مردانه مورد تحقیر قرار گرفت و به فراموشی سپرده شد. ریسندگی و بافندگی از سوی غول‌های صنعت‌گرایی غصب شده و به یک نوستالژی تبدیل شد. سنت‌های کهن جوامع همچون تشی که در عصر تکنولوژی غیر ضروری شده‌اند در بازی‌های مدرنیته‌ی سرمایه‌داری از معنا تهی شده‌اند، لذا حافظه‌ی جمعی آنها را فراموش می‌کند. به لطف زنان ابتکارات و سنت‌های باستانی حفظ می‌شود و معنا و ماهیت آنان در برابر سرقت دانش سیستم مردانه توسط زنان روزآمد می‌شود. در یکی از دوره‌های آموزشی آکادمی ژنئولوژی مادری در رابطه با منطقه‌ی جندرس (Cindirêse) در کانتون عفرین می‌گوید که ریشه‌ی این نام به معنای زنی است که می‌ریسد. این واقعیت که جندرس به معنای "زنان در حال بازگشت" است و گفته می‌شود که زنان در گذشته همراه با دوک‌های ریسندگی خود دفن شده‌اند پیوند میان زن-تشی و تقدس را بیش از پیش آشکار می‌کند و راه بر تفکر ما در این زمینه را بیشتر می‌گشاید.

بنابراین اگرچه تشی با صنعتی شدن دیگر یک ضرورت در زندگی ما نیست اما یادآوری روند چگونگی ساختن و روزآمد کردن حافظه‌ی آن می‌تواند دیدگاه ما نسبت به تاریخ زنان را غنی‌تر کند.

یافته‌های باستان‌شناسی کشف شده در سکونت‌گاه‌های چای‌اونو در مزوپوتامیا و چاتال‌هویوک در آناتولی نشان می‌دهد که قدمت بافندگی به ۸۵۰۰ سال پیش بازمی‌گردد. در اساطیر سومری ۴۰۰۰ ق.م ایزدبانو اوتو به عنوان ایزدبانوی بافندگی به تصویر کشیده شده است. همچنین در زبان آکادی عنکبوت به معنای اتوتوم (ettutum) است. عنکبوت در اساطیر مختلف در پیوند با جادو و نمادهای متفاوت توصیف شده است. گفته می‌شود ایزدبانو ایشتار در دست خود تشی داشته است. بُعد تاریخی پیوند میان زن و ریسندگی را بیلدز جبراوگلو با هیجان خاصی اینچنین بیان کرده است: "دیده می‌شود که در آیین ایزدبانوی سومری نوشته و حساب

نیدابا (نیسابا) که ظاهراً در دوره‌های بعد از لیلیت مورد پرستش قرار گرفته؛ طناب اندازه‌گیری جزو اشیای مقدس بوده و ایزدبانو با پیچیدن آن به دور بازوی خود آن را حفظ کرده است. علاوه بر موهای زنان تارها، تورها و بافته‌های زنانه نیز با طلسم و جادو مرتبط بوده است. عناصر مربوط به بافندگی، سوژه‌ای که عمل بافندگی را انجام می‌دهد (زن) و عمل بافت که شامل آشکار کردن، گردآوری و چگونگی انجام آن را جادویی می‌دانند. پیوند میان جادو، زن و بافندگی را در روایات تاریخی اسلام نیز مشاهده می‌کنیم: "بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم، از شر آفریده‌هایش و از شر تاریکی شب، آنگاه که همه جا را فراگیرد و از شر (زنان جادوگر) که با افسون در گره‌ها می‌دمند. و از شر هر حسود هر آنگاه که حسد ورزد."

اگرچه ما زنان در همه نقاط دنیا و به دور از هم زندگی می‌کنیم لذا با وجود تفاوت‌هایمان دارای تاریخ مشترکی هستیم. هر یک از ما میراث‌داران زنانی هستیم که تمدن جامعه‌ی انسانی را بنا نهاده که همواره این واقعیت را در طول تاریخ مشاهده کرده‌ایم. دانش ما در مورد زندگی از طریق پیوند ما با طبیعت آشکار گشت و جغرافیا و فرهنگ‌های مختلف منجر به انباشت دانش متفاوت در زنان گشت. بسیاری از مطالعات باستان‌شناسی همسانی میان اعتبار و ارزش اجتماعی هویت زن و فرایندی که در آن هویت او به ایزدبانو تبدیل شده را تایید می‌کند. ویژگی‌های هزاران ایزدبانو در هر جغرافیایی مکمل یکدیگر و مشابه‌اند.

در اساطیر بسیاری از فرهنگ‌ها خلاقیت و ویژگی‌های تعیین‌کنندگی سرنوشت با تشی نمادین شده است. ایزدبانو مایا تا ۱۵۰۰ ق.م ایزدبانوی ماه، عشق، صنعت و طب بوده است. یک تصویر او را به عنوان زنی در حال بافتن یک ریسمان نشان می‌دهد که در عین حال نمادی برای زندگی است. در اساطیر اسلاوی نام آن موکوش است که از کلمه‌ی روسی mokroye به معنای پارچه گرفته شده است. موکوش را روح نگاهبان برکت، باروری، بافندگی و محافظ زن می‌دانند.

در اساطیر لیتوانی و لتونی، لاوما شناخته شده است و به مردم یاری نموده و بدکاران را مجازات می‌کند. آنها با ریسندگی و بافندگی مرتبط‌اند. ایزدبانوی نیث (Neith) در مصر ایزدبانوی بافندگی/ریسندگی و همچنین ایزدبانوی شکار، جنگ و خرد است. در پانتئون مصر علاوه بر نیث، ایزدبانو ایسیس آموزگار ریسندگی و بافندگی و تایت (تاییت) ایزدبانوی بافندگی شناخته می‌شود.

در دوران باستان، آتنا به عنوان ایزدبانویی که بافندگی را به زنان اهداء و از آنان محافظت می‌کرد، شناخته می‌شود. بافندگی در فرهنگ هلنی باستان نیز دارای اهمیت است که می‌توان در حکایت متولوژیک پنه‌لویه مشاهده کرد. دستگاه بافندگی در این حکایت نماد پنه‌لویه است. پنه‌لویه با مردانی که در نبود همسرش اودیه که در جنگ تروا حضور داشت، برای غصب تاج و تخت از او درخواست ازدواج می‌کردند به این بهانه که پس از اتمام کار بافندگی‌اش تصمیم خواهد گرفت، بیست سال در انتظار ادیسه ماند. در اساطیر یونانی نیز فیلومنا که توسط شوهر

خواهرش مورد تجاوز قرار می‌گیرد و برای اینکه توان صحبت کردن نداشته باشد زبانش بریده و در یک کلبه محبوس می‌شود. فیلمنا از طریق بافندگی موفق می‌شود با ارسال پیامی با خواهرش ارتباط برقرار کند. در مزوپوتامیا زنان دردها، امیدها، عشق و آرزوهای بیان نشده‌ی خود را در قالب نقش‌های بر روی گلیم و قالی نشان داده و این سنت تا به امروز نیز ادامه دارد.

ایزدبانوان یونان باستان آتروپوس، لاکسیس و کلوتو سه خواهر هستند. آتروپوس نخ‌ای که نماد زندگی است را می‌ریسد و ریسمان زندگی افراد را در زمان مناسب مرگ با قیچی می‌برید. کلوتو هم وظیفه بافتن ریسمان زندگی تمام انسان‌های فانی را بر عهده داشت. لاکسیس با بریدن ریسمان موجب مرگ می‌شد. آن‌ها به عنوان کسانی که آغاز و پایان را تعیین می‌کنند، سرنوشتی که تاریخ هر روز را می‌آفریند، هستند. نیمف‌ها در میان ایزدبانوان یونانی اگرچه جاودانه هم نبودند لذا دارای عمری طولانی بودند و در کنار غارها و نهرها زندگی می‌کردند و هنگام رسیدن پشم، آواز می‌خواندند. در اساطیر تُرک نیز تصور می‌شود ایزدبانوی اوما‌ی در آسمان‌ها ریسمان می‌بافد. اوما‌ی فرمانروای ریسمان زندگی است. در اینجا جهان و نسب با نقش‌مایه‌ی دوک که ابزار ریسمندگی است را یکی گشته و دوک را نماد آغازی برای زایش می‌دانند. با این حال این ایده هم وجود دارد که کسی در زیر زمین وجود دارد که "رشته زندگی" را قطع می‌کند.

اگرچه ما زنان در همه نقاط دنیا و به دور از هم زندگی می‌کنیم لذا با وجود تفاوت‌هایمان دارای تاریخ مشترکی هستیم. هر یک از ما میراث‌داران زنانی هستیم که تمدن جامعه‌ی انسانی را بنا نهاده که همواره این واقعیت را در طول تاریخ مشاهده کرده‌ایم. دانش ما در مورد زندگی از طریق پیوند ما با طبیعت آشکار گشت و جغرافیا و فرهنگ‌های مختلف منجر به انباشت دانش متفاوت در زنان گشت. بسیاری از مطالعات باستان‌شناسی همسانی میان اعتبار و ارزش اجتماعی هویت زن و فرایندی که در آن هویت او به ایزدبانو تبدیل شده را تایید می‌کند. ویژگی‌های هزاران ایزدبانو در هر جغرافیایی مکمل یکدیگر و مشابه‌اند. سنت‌های زنانه که راهنمای زندگی بودند و هویتی که دارای احترام اجتماعی بود از سوی نهادها و ساختارهای دانش سیستم پدر-مردسالاری سرقت شده و نابود گشته و با تغییر نام آنها در تلاش برای به فراموشی سپردن آنان می‌شود. تفاوت‌هایمان با یکدیگر فرهنگی و جغرافیایی است در حالی که شباهت‌هایمان دستاوردهای تاریخی‌مان از طریق دانش کسب شده و هویت ما به عنوان زن است. اگر آگاهی تاریخی آشکار گشته و ارتقاء یابد، خواهیم دید که فاصله‌ها مانعی برای درک عمیق یکدیگر نخواهد بود. هر موفقیت و پیروزی برای هر یک از ما غرورآفرین است. زنان نیز همانند ملت‌های ستمدیده دارای تاریخ و فرهنگ مشترک و یکپارچگی معنوی هستند و وحدت روحی مشترک زنان تفاوتی با وحدت روحی ملت‌ها ندارد. زنان نیز همانند ملت‌های تحت ستم دارای تاریخ نسل‌کشی از سویی و تاریخ مقاومت و مبارزه از سوی دیگر هستند.

با نگاهی به روند تاریخ مشاهده خواهیم کرد که دولت‌ها همواره در تلاش بوده‌اند که مانع از پیوند میان زنان و اتحاد آنان شوند تا حافظه‌ی جمعی آنان به فراموشی سپرده شود. استقبال زنان از ژنئولوژی به عنوان دانش زنان به دلیل روش و روش‌شناسی ژنئولوژی در مطالعه، آشکارسازی و روزآمد نمودن دانش زنان است. با آشکارسازی دانش زنان و پیوند آن با زندگی هیجان و انگیزه‌ی ما در حفظ دستاوردهایمان بیشتر و گسترده‌تر می‌شود و میان تمام زنان به اشتراک گذاشته خواهد شد و در نهایت به ایجاد یک سیستم می‌انجامد. البته لازم به ذکر است که صرفاً آگاهی برای کسب آزادی کافی نیست و نیاز به سازماندهی بر مبنای آگاهی و ارتقای مبارزه وجود دارد.

همبستگی- گردهم آمدن به عنوان تفاوت‌ها حقیقت وحدت زنان را می‌آفریند. عدم وجود چنین بستری به معنای نبود شانس برای شناخت یکدیگر است. تکنیک تشی هم گردهم آوردن پشم‌ها و تابیدن آن است که در نهایت ریسمان از این چرخش مداوم ایجاد می‌شود. در مبارزات زنان نیز در برابر هر نوع حمله‌ای اتحاد و دانشی که بر مبنای تجارب و اندوخته‌های تاریخی‌مان تکثیر می‌شود، نیاز به یک سیستم دارد.

انرژی زنان دارای ویژگی سیال و چرخه‌ای بودن است و این خاصیت موجب عدم انجماد آن می‌شود. انرژی سیال در واقع حالت عدم قطع پیوند زن با طبیعت است. در یک تشبیه تشی هم با تاباندن نخ به طور پیوسته در حال چرخش است. توقف این چرخش موجب پاره شدن ریسمان می‌شود. انرژی سیال زنان به محض توقف منجمد می‌شود. از این نظر تشی نماد سازماندهی در مبارزات زنان، ارتقای آن و رسیدن به آزادی است.

کارکرد و خلاقیت تشی در هماهنگی کامل قرار دارد. برای برقراری کنفدرالیسم زنان هم نیاز به حرکت و هماهنگی وجود دارد و با "خودبودگی" به تکوین سیستم جدید کمک می‌کند. بدون تردید در مرحله‌ی تکوین حملات زن‌ستیز وجود خواهد داشت و برای حفظ این سیستم نیاز به پابندی کامل به معیارها وجود دارد تا در نهایت مانع از دور شدن از اهداف مدنظر می‌شود. یکی از فاکتورهای شکل‌گیری نهادی کنفدرالیسم زنان تکثر است. این کثر، وحدت را از میان نمی‌برد و به تفاوت‌ها غنا می‌بخشد. حالت خودآگاهی برای حرکتی مهیج برای این شکل‌گیری متکثر تبدیل می‌شود. تفاوت در زبان، باورداشت و فرهنگ مانعی برای برقراری وحدت نیست بلکه تفاوت‌های بنیادین برای وحدت است. در جایی که تفاوت وجود نداشته باشد، تک‌گرایی حاکم خواهد شد و در انجام منجر به مسائل دیگری خواهد شد. برای یک زندگی آزاد نیاز به تکثیر دیدارهای زنان وجود دارد.

شدن، تکثیر و اتحاد از آزمون‌های ضروری در راهنمای عمل زنان محسوب می‌شود. نظم مردسالاری با حملات به هم پیوسته در تلاش برای انزوای زنان است و بایستی زنان نیز در برابر این سیاست دارای موضعی همگرا و مکانیسمی دفاعی در این زمینه باشند. با تکثیر شدن، صدایمان بلندتر شده و ایده‌هایمان به سایر زنان منتقل می‌شود. تکثیر و وحدت با حفظ تفاوت‌ها و بدون از میان بردن اصالت، ارزشمند است. رویکرد مونیستی یک ایدئولوژی ناسیونالیستی و نظامی و کثر، بیان خود هستی است. میل زنان به تکثیر و تکثر در واقع مبنای سیستم کنفدرالیسم زنان جهان است. استمرار و نظم در کارکرد تشی نیز می‌تواند از ارکان اساسی مبارزات زنان باشد. اگر تشی به طور منظم تائیده نشود، چرخش ناقص خواهد شد، ریسمان پاره و در انجام موجب هدررفت همه‌ی زحمات خواهد شد. بنابراین نظم بخشی از روند استمرار است.

کنفدرالیسم جهانی زنان زمینه‌های جنبشی را فراهم خواهد ساخت که انرژی سیال زنان را به سازمانی برای آزادی تبدیل خواهد کرد. اتحاد زنان که بر اساس گردهم آمدن، پیوند، تکثیر و تحرک است، سازماندهی نیرومندی ایجاد و مبارزه را قوی‌تر می‌کند. اگر ایزدبانوان ریسمان زندگی و سرنوشت را در اساطیر به دست دارند، ما زنان می‌توانیم برای آزادی خود در سده ۲۱ ریسمان‌های تاریخ خود را ببافیم. گره‌های ارتباط با مسئله‌ی زنان را می‌توان گشود و دانش حقیقت خود را که ازم‌گسیخته است را بار دیگر به یکدیگر گره زد. برای بازگشت به قداست زندگی بایستی دانش زنان جهان را بار دیگر احیا کرد. گرچه سده‌ی ۲۱ تاریک‌ترین دوران تاریخ با توحش بسیار است، لذا مشارکتی که فرهنگ مقاومت زنان نامیده می‌شود، در انتظار ماست. همه‌ی زنان جهان به خصوص زنان خاورمیانه در انتظار بازگشت دوباره، تازه‌ها را خلق کردن، تکثیر هر آنچه خلق شده و متحد شدن هستند.

پیوند آزادی زنان با کنفدرالیسم زنان

چیدم دوغا

"تقدیر" و سلسله‌های سرنوشت فرهنگی در طول تاریخ و تا به امروز برای زنان همواره شکنجه‌آلود، گشوده و بر مبنای تسلیم‌سازی بنیانی شکل گرفته است. با ظهور ادیان تک‌خدایی، خدایان این ادیان نیز برای زنان سرنوشتی از بردگی نوشته‌اند که به صورت دائمی یا در قالب زندگی تحت سلطه را برای آنان تثبیت می‌کند. اعتراض به این سرنوشت به شکل شرّ یا جادوگر بودن، سوختن، کشتن و تحمل هر نوع شکنجه برای از میان بردن این اطاعت در تمام حوزه‌های زندگی است. حکم "اگر به سرنوشت خود رضایت بدهی و بردگی را بپذیری، می‌توانی زندگی کنی" به عنوان حکم خدایی به تجسم مردان سلطه‌گر روی زمین و نظام او انجامید و به توجیه سرکوب زنان تبدیل شده است. در حال حاضر این حکم تحت مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و با اتحاد دولت‌های مردسالار، نهادها، شرکت‌ها، سازمان‌ها، خانواده و نهادینه‌شدگی سنت با شدت بسیاری در سطح یک جنگ تمام عیار اجرایی می‌شود. مبارزه علیه این حکومت، نظام مردسالار و افراد خداگونه‌ای که سرنوشت زنان را تعیین می‌کند اجتناب‌ناپذیر و یک ضرورت مبدل شده است. زمان آن فرا رسیده است زنان با تغییر و تحول جامعه و مردان، سرنوشت خود را رقم زنند. ایجاد یک سیستم جایگزین برای تغییر و تحول و غلبه بر این سلطه‌ی مردانه که به عنوان یک سیستم سازماندهی و تحمیل شده، راه‌حلی اساسی برای زنان است. سیستمی که فراتر از دولت، اقتدارگرایی و تمام اشکال دوگانه‌های ستمگر-ستم‌دیده باشد، می‌تواند با ماهیتی دموکراتیک و کنفدرال ایجاد و ساخته شود. به عنوان زنان بحث و احیای این سیستم جایگزین، طرز فکر و شیوه‌ی سازماندهی و مبارزه برای آن، دارای ارزش و معنای بسیاری است.

در این مقاله با عنوان "پیوند آزادی زنان با کنفدرالیسم زنان" بایست تأکید نمایم که ایده‌ی اصلی متعلق به عبدالله اوجالان است. اوجالان با مطالعه‌ی آثار موری بوکچین در مورد کنفدرالیسم در دوران اسارتش در امرالی و نگارش دفاعیات پنج جلدی از سیستم کنفدرالیسم که خارج از چارچوب دولت و قدرت و بر مبنای دموکراسی و اشتراک است، این موضوع را به شیوه‌ای چندوجهی و دقیق مورد بررسی قرار داده و فرمول‌بندی نیرومندی از سازمان‌یابی آن ارائه داده است. در این مقاله تلاش نموده‌ام با بهره‌گیری از بینش کنفدرالیسم دموکراتیک ارائه شده در این دفاعیات و پیامدهای عملی تجربه شده توسط جنبش زنان گُرد در قالب کنفدرالیسم دموکراتیک زنان به رهنمودهای اصلی آن برسم. با تکیه بر دریافت‌های مربوط به کنفدرالیسم دموکراتیک که در این دفاعیات مطرح شده و همچنین نتایجی که در عمل، جنبش زنان گُرد آن را در قالب کنفدرالیسم دموکراتیک زنان تجربه نموده، تلاش کردم این نوشته را با درهم‌آمیختن این دو، شکل دهم. بدون تردید کنفدرالیسم دموکراتیک زنان سیستمی است که به طور کلی نیازمند بحث‌های چندجانبه در همراهی با جنبش‌های زنان و نیز تقویت و توسعه از طریق به اشتراک‌گذاری هرچه گسترده‌تر تجارب زیسته در بسترهای محلی است. امیدوارم این نوشته بتواند در این مسیر زمینه‌ساز و فرصتی برای چنین گفتگوها و تبادلاتی باشد.

دیدگاهی کلی درباره‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک

تلاش برای تعریف زندگی به عنوان یک کل که شامل غنا و تناقضاتی ذاتی در روابط همه‌ی اشکال هستی باشد، برای درک سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک بسیار مهم است. چنین تعریفی هم از نظر جهان‌شمولی، هم از بُعد ماهیت و زندگی اجتماعی به حقیقت نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.

هر موجودی با حفظ تفاوت و استقلال خود وارد کل می‌شود و از سایر موجودات متمایز است. هنگامی که به زندگی و به همان اندازه که چشم‌مان قادر به دیدن و ذهن‌مان توان درک آن را دارد، به زندگی و همچنین به مقیاس‌های کیهانی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هر موجودی در بافتی از ارتباطات و تقابل با یکدیگر قرار دارد. این رابطه‌ها و تقابل‌ها به شکل‌گیری، پایداری و بازتولیدهای با مرگ دوباره می‌انجامد. همچنین به تنوع-تغییرپذیری و غنا منتهی می‌شود. در چنین تعریفی همه چیز در زندگی دارای معنا، عملکرد و ساختار معجزه‌گونه‌ای است که این معنا را از طریق ماهیت خود کسب کرده است. هنگامی که خود حیات را به عنوان مقوله‌ای زنده تصور کنیم، هر موجود (یعنی ساختار مستقل) را در قالب یک بافته یا شبکه می‌پذیریم و می‌بینیم که این موجود یا توسعه‌ی پیوسته ارتباطات جدید در مسیر تغییر به طور مداوم معنا و پایداری می‌یابد. در دیالکتیک زندگی هیچ وحدتی مستقل از همه نیست و همچنین هیچ امر منفردی که خود را در کل گم نماید، وجود ندارد. رابطه‌ی امر منفرد و جزئی با امر کلی یعنی رابطه‌ی میان اجزا و گروه‌ها با کل همراه با تضادهایشان به سمت مکمل بودن گرایش دارد. این وضعیت مشابه یک شیوه‌ی رابطه‌ی کنفدراسیونی است.

این دیالکتیک رابطه و تضاد را می‌توان در آناتومی موجودات زنده نیز مشاهده کرد. از کوچک‌ترین سلول‌ها گرفته تا پیشرفته‌ترین عضوی که مغز می‌نامیم، تمام اندام‌های درون بدن در چرخه‌ای باشکوه از رابطه، تضاد و مکمل بودن درگیر هستند تا زمانی که این چرخه ادامه دارد، ارگانیسمی که بدن نامیده می‌شود، زنده است. این چرخه‌ی کیهانی در سطحی متفاوت و بالاتر ادامه می‌یابد و به دیگران زندگی می‌بخشد. اگر به این مکانیسم توجه نماییم خواهیم دید که از هم گسیخته، واحد و مرکزی نیست بلکه همانند یک بافت پیوسته است. در طول تاریخ زنان رابطه‌ی عمیقی با زندگی اجتماعی داشته‌اند. سیستم مرد-پدرسالاری با کم‌رنگ کردن ارزش کار زنان و با توسعه‌ی سرمایه‌داری توانایی‌ها و فعالیت‌های زنان نیز کم ارزش تلقی شده است. بنابراین لازم است فعالیت‌های زنان و معنای اصلی و کارکرد آن‌ها بار دیگر به روز شود.

زنان با آگاهی اخلاقی و سیاسی خود جامعه‌مندی، حیات اجتماعی، روابط، شیوه‌های حل مسائل و نیز خودفاعی را بافته‌اند. این عمل بافتن گویی بازتابی از دیالکتیک بافتارمند حیات جهان‌شمول است. ذهن و روح زن این دیالکتیک را می‌زید و آن را تداوم می‌بخشد؛ البته تنها تا آنجا که سرشت خود را حفظ کرده باشد. زنی که از سرشت خود فاصله گرفته است، دیگر قادر به انجام این امر نیست چرا که بدن، روح و ذهن خود دور شده و از دیالکتیک بافتن گسسته است. مردانه شدن و بیگانگی، به بافتن نمی‌انجامد. بلکه با ترسیم خطوط مستقیم و یک‌دست پدیده‌هایی را که باید درهم‌تنیده باشند از یکدیگر سوا کرده، یکسان‌سازی می‌کنند و با تمرکز قدرت آن را انباشته می‌سازند. بدین‌گونه دیالکتیک بافتن روابط و تضادهای زندگی با ظهور و گسترش ذهنیت مردسالاری روبه تضعیف نهاده و به تدریج اثر خود را از دست می‌دهد. این روند هنوز به طور کامل پایان نیافته است؛ چرا که پایان آن به معنای پایان زندگی انسانی و اجتماعی و البته حیات طبیعی نیز خواهد بود و اگر مداخله‌ای جدی از سوی انسان صورت نگیرد، نشانه‌هایی از حرکت به سوی چنین پایانی قابل مشاهده است. در سده‌ی ۲۱ ذهن انسان با ساده‌سازی، فنی‌سازی و یک‌سویه کردن از شبکه‌ی روابط گسسته شده است. اگر این وضعیت تنها به ذهن برخی از افراد محدود می‌ماند، شاید چندان مسئله‌ساز نبود؛ اما واقعیتی که علم‌گرایی و نظام سرمایه‌داری به عنوان یگانه مدرنیته و تنها شیوه‌ی زندگی عرضه کرده‌اند، به شکل‌گیری الگویی تعمیم‌یافته از زندگی، روابط و شخصیت انجامیده است. این وضعیت را که می‌توان آن را به نوعی «بی‌فرهنگی» نامید، به فرهنگی فراگیر بدل می‌شود که برای همه مردمان جهان و به ویژه زنان هشداری جدی و وضعیتی اضطراری ایجاد می‌کند. فرهنگ زیگورات که با سومریان در ذهن بشریت نهادینه شد، یعنی سلسله‌مراتب طبقه پایین، میانی و بالا با اهرام به یک ساختار ذهنیتی بدل گشت و به گونه‌ای خونین در حافظه‌ها حک شد. آنچه ساخته شده صرفاً یک بنا نبود بلکه یک ذهنیت

بود. شیوهی اندیشیدن سلسله‌مراتبی ضربه‌ای بزرگ به شیوهی اندیشیدن ارگانیک، انعطاف‌پذیر، چندرابطه‌ای و کل‌نگر جامعه‌مندی و به ویژه زنان وارد کرد؛ و در عوض الگوهای فکری و زیستی سلسله‌مراتبی، خطی، جبرگرایانه و دگماتیک و نیز نظام‌های مدیریتی با آن را پرورش داد. امروزه نیز در ذهن، قلب و حتی بدن هر انسان، زیگورات‌ها و اهرام بازتولید و ساخته می‌شوند. این ساخت‌وساز مدرنیته‌ی سرمایه‌داری در زمانه‌ی ما به جنگ‌های بزرگ، کشتار و نابودی زنان، کودکان، فرهنگ‌ها و طبیعت انجامیده است. این نظام به معنای واقعی کلمه همچون یک «نظام بحران» عمل کرده و انسانیت را به زیستن در حالتی از جنون محکوم

می‌سازد. سه‌گانه‌ی سرمایه، صنعت‌گرایی و دولت-ملت در وضعیتی از جنگ دائمی علیه تمامی هویت‌های اجتماعی، زنان و ارزش‌های اخلاقی و سیاسی قرار دارد. آنچه از آن به عنوان جنگ جهانی سوم یاد می‌شود، دیگر صرفاً جنگ میان این یا آن دولت نیست؛ بلکه به جنگی فراگیر از سوی نظام سرمایه‌داری علیه کلیت جامعه، ارزش‌های آزادی زنان و نیز علیه طبیعت بدل شده است.

بدون شک واقعیت فاشیسم که در دوران نظام سرمایه‌داری پدید آمده، تصادفی نیست. قدرت با دولت-ملت‌ها به شیوه‌ای گسترده متمرکز و یکپارچه شده، با استراتژی «دولتی کردن ملت» تا حد زیادی منجر به زوال اخلاق شده و به همین دلیل بدون هیچ محدودیتی به گونه‌ای سرکش اوج گرفته است. فاشیسم در نظام سرمایه‌داری یک واقعیت استثنایی و محدود به برخی کشورها نیست، بلکه واقعیتی است که این نظام لحظه به لحظه آن را تولید کرده و به تدریج به درون جامعه و حتی اذهان افراد گسترش می‌دهد. قدرت‌ها، دولت‌ها، شرکت‌های بزرگ، پول و هر نوع ثروت مادی به «خدایان بی‌نقاب» عصر ما تبدیل شده‌اند و این خدایان به طور جدی زندگی را تهدید می‌کنند.

اگر قرار است این وضعیت عینی را که در تضاد با کل زندگی است را به عنوان سرنوشت نپذیریم و با آن مبارزه کنیم، در آن صورت لازم است برای انسانیت، زنان و طبیعت راهبردهای مبارزاتی بنیادین تعیین شود. در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری که تا این حد گسترش یافته و حتی از مرزهای جغرافیایی فراتر رفته و اذهان انسان‌ها را اشغال کرده، توسعه‌ی یک مدرنیته‌ی دموکراتیک به یک وظیفه‌ی حیاتی تبدیل شده است. در این مسیر باید در برابر مثلث سرمایه‌داری، صنعتی‌گرایی و دولت-ملت اراده‌ی خودمدیریتی اجتماعی را که بتواند از تفرقه و گسستگی موجود در جامعه و زنان گذار نموده و ساختارهای کارآمد آن را شکل دهد. این امر از این طریق ممکن می‌گردد که هر بخش بتواند به شکلی در پیوند با کل و بر پایه‌ای دموکراتیک کامل و به هم بافته شود. در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری که با واقعیت درهم‌تنیده، متناقض و شبکه‌ای هستی، طبیعت و جامعه دشمنی می‌ورزد، بر ساخت مدرنیته‌ی دموکراتیک که بتواند تمام ارزش‌های مادی و معنوی زندگی را به شکلی درهم‌تنیده و مرتبط سازمان دهد، اکنون یک ضرورت است. مفاهیمی همچون مدرنیته‌ی دموکراتیک، ملت دموکراتیک و خودمدیریتی دموکراتیک به عنوان یک راهبرد

زنان با آگاهی اخلاقی و سیاسی خود جامعه‌مندی، حیات اجتماعی، روابط، شیوه‌های حل مسائل و نیز خوددفاعی را یافته‌اند. این عمل بافتن گویی بازتابی از دیالکتیک بافتارمند حیات جهان‌شمول است. ذهن و روح زن این دیالکتیک را می‌زید و آن را تداوم می‌بخشد؛ البته تنها تا آنجا که سرشت خود را حفظ کرده باشد. زنی که از سرشت خود فاصله گرفته است، دیگر قادر به انجام این امر نیست چرا که بدن، روح و ذهن خود دور شده و از دیالکتیک بافتن گسسته است. مردانه شدن و بیگانگی، به بافتن نمی‌انجامد. بلکه با ترسیم خطوط مستقیم و یکدست پدیده‌هایی را که باید درهم‌تنیده باشند از یکدیگر سوا کرده، یکسان‌سازی می‌کنند و با تمرکز قدرت آن را انباشته می‌سازند.

جامع این ادعا و اثبات را مطرح می‌کند که می‌تواند بدون دولت، قدرت و هژمونی نیز زندگی کرد. اگر این امر در تاریخ توانسته شکل بگیرد در زمان حاضر نیز به عنوان یک واقعیت قابل تحقق است. کنفدرالیسم دموکراتیک از این نظر به شکل سازمان‌یافتگی و شیوهی زندگی رهیافتی است که انسانیت به آن نیاز دارد؛ یعنی زیستن و خودمدیریتی بدون دولت، قدرت و هژمونی. این، شکل سیاسی مدیریت ملت دموکراتیک و خودمدیریتی دموکراتیک است. این سیستم دقیقاً منطبق با دیالکتیک حقیقت جهانی، طبیعی و اجتماعی عمل می‌کند؛ به گونه‌ای که خودگردانی‌ها را به رسمیت شناخته و هم خودگردانی‌های دیگر را به یکدیگر پیوند داده و از این طریق یک کلیت نوین را آشکار می‌سازد. این سیستم، پاسخی شایسته برای انسانیت در برابر جنگ‌های بیرحمانه و کشتارهاست و در عین حال یک درک جدید از انقلاب را نیز به وجود می‌آورد. این رویکرد در درون نظام سرمایه‌داری با سازماندهی مدرنیت‌های دموکراتیک در قلب ملت‌های دموکراتیک و شبکه‌ای از ساختارهای کنفدرال، انقلاب خود را تحقق می‌بخشد. یعنی انقلاب به معنای ساده و سطحی سرنگونی یک قدرت و جایگزینی آن با دیگر نیست؛ بلکه از طریق آشکار ساختن و تقویت سازمان‌یابی‌های اجتماعی بدیل و نیروی خودمدیریتی جامعه انجام می‌شود. هر واحد سازمان‌یافتهی فدرال در یک شبکهی کنفدرال ادغام شده و گسترش می‌یابد و بدین‌گونه انقلاب روی می‌دهد. در این رویکرد هدف اصلی گذر از نظام سرمایه‌داری و اشکال وابسته به آن است.

در این درک از انقلاب از کوچک‌ترین واحدهای محلی تا گسترده‌ترین واحدهای سازمانی، اصل بر سازمان‌یابی به شکل کنفدرال است. در همه‌ی حوزه‌هایی که شامل زندگی و انسان است از جمله فرهنگی، سیاسی، ملیتی، دینی، اقتصادی، اکولوژیکی، حقوقی، آزادی‌خواهی زنان، آموزشی، بهداشتی و هنری و غیره سازمان‌یابی در قالب کمون‌ها و شوراهای اهمیت دارد. در این چارچوب تبدیل شدن به ساختارهای کمونی، شکل‌گیری نهادهای شورایی و نیز جنبه‌ی آکادمیک و آموزشی یافتن این سازمان‌ها از ارکان اصلی این نظام به شمار می‌آید. این ساختار از واقعیت بسته و محدودکنندهی دولت-ملت‌ها که انسان‌ها را در مرزها محصور می‌کند، فراتر رفته و در عین حال گشودگی به روی انواع اشکال سازمان‌یابی به نظامی پویا و روبه گسترش تبدیل می‌شود که در هر گام، خود را تقویت می‌کند. از همین‌رو نه بر پایه‌ی ملی‌گرایی، دین‌محوری، جنسیت‌گرایی، علم‌زدگی یا دیکتاتوری استوار است، بلکه دارای ماهیتی دموکراتیک است. در این چارچوب هر شکل از موجودیت اجتماعی می‌تواند با حفظ ویژگی‌های خاص خود و خودگردانی جای بگیرد و بدون برتری‌جویی فرد یا گروهی بر دیگران در شکل‌گیری شیوه‌ای از زندگی و اداره‌ی جامعه که آزادمنشانه و برابری‌طلب است، سهیم شود. این جنگ‌های هولناک که انسانیت را فرسوده و نابود کرده، تنها با ایجاد یک فرهنگ و نظامی که بر پایه‌ی پیوندهای کنفدرالی شکل گرفته و اجزایش یکدیگر را کامل می‌کنند، می‌توانند پایان یابند. ملت دموکراتیک زمانی می‌تواند در برابر دولت-ملت‌ها شکل بگیرد که ملت‌ها، ادیان، گروه‌های دارای هویت‌های مختلف و افراد به صورت دموکراتیک و در قالبی کنفدرالی به هم پیوند بخورند. این ساختار با مشارکت داوطلبانه رشد کرده و در نهایت راه را برای صلح، عدالت، آزادی و یک زندگی معنامند باز می‌کند.

نظام کنفدرالی چندگانه و متکثر است و بر روی انواع گوناگون سازمان‌یابی سیاسی در همه‌ی عرصه‌های زندگی از سطوح محلی و منطقه‌ای گرفته تا قاره‌ای و جهانی و از شهر تا روستا گشوده است. ویژگی اصلی آن این است که در هر ساختار، خودگردانی خود را حفظ می‌کند و هم با احترام به خودگردانی دیگران بر پایه‌ی همکاری و تقویت متقابل با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند.

در نگاه کنفدرالیسم دموکراتیک تا زمانی که به ساختار اخلاقی و سیاسی جامعه آسیبی وارد نشود، آزادی اندیشه و بیان اصل اساسی است و به سلطه‌ی ایدئولوژیک اجازه داده نمی‌شود. سازماندهی مکانیسم دفاع از خود تحت نظر نهادهای دموکراتیک این نظام قرار دارد. این ساختار بر سیاست دموکراتیک، خودگردانی و دموکراسی مستقیم تکیه دارد. همچنین نوعی مدیریت برقرار است که مسئولان آن با رای مردم انتخاب

می‌شوند و در صورت لزوم می‌توان آن‌ها را برکنار کرد.

ساخت ملت-دمکراتیک از طریق خودگردانی دمکراتیک و شیوهی اداره‌ی سیاسی کنفدرالی دمکراتیک شکل می‌گیرد. اما از آنجا که دولت-ملت‌ها و نظام سرمایه‌داری همچنان وجود دارند، این روند ناگزیر هم با آن‌ها در تنش خواهد بود و هم در برخی موارد با آن در ارتباط خواهد بود. در برابر حملات و تلاش‌های نابودگرانه‌ی این نیروها دفاع از خود حقی کاملاً مشروع است. با این حال در صورت لزوم این ساختار می‌تواند بر پایه‌ی اصول مشخص با دولت به توافقاتی نیز برسد.

می‌توان سیستم کنفدرالیسم دمکراتیک را با جزئیات بیشتری توضیح داد. اما چون موضوع اصلی ما کنفدرالیسم زنان است به همین اشاره کلی و مقدماتی بسنده می‌کنیم. با شکل‌گیری تاریخ مبتنی بر سلطه تقریباً در همه‌ی جغرافیایا انسان‌ها در برابر قدرت‌ها با شیوه‌هایی مشابه سازمان‌یابی کنفدرالی دمکراتیک زندگی و مقاومت کرده‌اند و جنگیده‌اند. جدا از هم بودن این تجارب و ثبت‌نشده‌شان در تاریخ رسمی هرگز از ارزش و ماهیت آن‌ها نمی‌کاهد. در برابر حاکمان امروز باید ارزش‌هایی را که در طول تاریخ جوامع و به ویژه زنان زیسته و به میراث گذاشته‌اند را احیا کرده و آن‌ها را در قالب یک نظام منسجم سامان دهیم. به عبارتی تاریخ را از این زاویه زنده کنیم. رودخانه‌ی مقاومت و آزادی را که بر پایه‌ی کنفدرالیسم دمکراتیک است را پرخروش سازیم. این، به یک وظیفه‌ی حیاتی تبدیل شده و به ویژه برای زنانی که بیش از پیش به آن نیاز دارند و مسئولیت بیشتری در قبال آن دارند.

درباره‌ی «انقلاب زنان و یکپارچگی نظام کنفدرالی دمکراتیک زنان»

جنگ جهانی سوم به صورت نانوخته و پنهان در عمل به مثابه جنگی علیه زنان است. به همین دلیل دفاع زنان از خود بخشی اساسی و تعیین‌کننده از موجودیت زنان محسوب می‌شود. در چارچوب یک نظام کنفدرالی زنان، مبارزه‌ی سیاسی، سازمان‌یافته و مبتنی بر خوددفاعی می‌تواند در سده‌ی ۲۱ نه تنها سرنوشت زنان بلکه سرنوشت زندگی بشری را تحت تاثیر قرار دهد. ساختار آشوب‌زده‌ی امروز اساساً ریشه در دشمنی با جسم و روح زنان است. تبدیل شدن «واقعیت زن» به یک مسئله محصول سلطه‌ی مردسالارانه است؛ در واقع مسئله‌ی اصلی، خود نظام سلطه‌ی مردانه است. در اغلب موارد به عنوان «مسئله‌ی زن» توصیف می‌شود اما در واقع مسئله‌ی اساسی ذهنیت و نظام مردسالار حاکم است. اکنون که این بحران مردسالاری به اوج خود رسیده، غلبه بر آن به یک ضرورت اساسی تبدیل شده و به همین دلیل باید در قالب یک انقلاب زنانه در سده‌ی ۲۱ شکل بگیرد. تحولات انقلابی‌ای که بر پایه‌ی رهایی اراده‌ی زنان پدید می‌آیند در عین حال برای جوامع و همه‌ی اقشار تحت ستم نیز به تحولات انقلابی منجر خواهد شد. انقلاب زنان به معنای دفاع از خود در برابر تمامی هجمه‌های نظام مردسالار و در عین حال بیانگر ایجاد یک نظام جایگزین پایدار برای آزادی زنان است. هنگامی که انقلاب زنان را به عنوان یک سیستم جایگزین تعریف نماییم، نظام کنفدرالیسم دمکراتیک به عنوان مناسب‌ترین و پاسخ‌گوترین مدل در برابر ما قرار می‌گیرد.

در مرحله‌ای که به عنوان جنبش‌های زنان در سطح محلی، منطقه‌ای و جهانی بدان رسیده‌ایم، نیاز است نظریه‌ی «انقلاب زنان» را عمیق‌تر مورد بررسی قرار دهیم. نگرینست به انقلاب زنان به عنوان موجی برآمده از بطن جامعه و تحقق تغییرات رادیکال در شیوه، روش و سبک‌های سازماندهی دارای اهمیتی حیاتی است. بدون ایدئولوژی، حزب، سازماندهی، سیاست و مبارزه امکان دستیابی به نتایج موثر در برابر این نظام سرمایه‌داری وحشی و رژیم‌های استعمارگر وجود ندارد. از این‌رو پیش‌برد ژئولوژی به عنوان علم زنان در چارچوب ایدئولوژی مورد نیاز انقلاب زنان و نیز گذار از فاصله میان ایدئولوژی‌ها و علم به عنوان یک وظیفه‌ی مهم در برابر ما قرار می‌گیرد. انقلاب زنان با کلی‌گویی تحقق نمی‌یابد و نمی‌توان نظام کنفدرالی زنان را بنا نهاد. در مسیر تحقق انقلاب زنان بسیار مهم است که حقیقت زن را از دل جامعه، زمان و مکان

به صورت عمیق بررسی کرده و با زبانی تاثیرگذار بیان کرد. به همین دلیل پیش از هر چیز بایست حقیقت زن آزاد را در چارچوب ایدئولوژی زن و در پیوند با ژئولوژی مورد بررسی قرار داد و از این نقطه انقلاب را گام به گام و با دقت بافت و پیش بُرد.

انقلاب زنان نام سازمان‌یابی نظام کنفدرالی است که هدف آن توسعه و تقویت نیروی سیاسی و اخلاقی زنان، نظام‌مند کردن آن، محدود ساختن حوزه قدرت‌های مردسالار و از بی‌تاثیرسازی نظام‌های آن است. این، نام تحقق دومین انقلاب زنان پس از دهه‌ها هزار سال است. آزاد شدن همراه با جامعه از طریق بر ساخت نظامی دموکراتیک، گسترش عدالت مرحله‌ای نوین از مبارزه‌ی زنان به شمار

می‌رود. تحقق دومین انقلاب زنان پس از دهه‌ها هزار سال به معنای احیای حافظه‌ی آزاد و مقاومت زنان و تبدیل آن به یک نظام اجتماعی است؛ امری که بدون تردید نیازمند آگاهی عمیق زنانه، تمرکز ویژه و هدفمند زنان و نیز آموزش، سازماندهی، مبارزه و کنشگری با پشتکار و اصرار است.

به طور کلی هنگامی که به تجارب همه‌ی جنبش‌هایی که مبارزه‌ای سوسیالیستی، آنارشستی، آزادی‌خواهانه و دموکراتیک داشته‌اند، نگاهی بیاندازیم خواهیم دید با وجودی که زنان نقش بسیار موثر و فداکارانه‌ای داشته‌اند، نتوانسته‌اند در برابر قدرت‌های حاکم به یک آلترناتیو تبدیل شوند. این تجارب به مرور زمان تضعیف و بی‌اثر شده‌اند و برخی نیز به فراموشی سپرده شده‌اند. این فرایندهای انقلابی که نتوانسته‌اند به ویژگی‌های دموکراتیک، اکولوژیکی و زن‌محور رشد کنند، شکست خورده‌اند و همچنان در موقعیتی باقی مانده‌اند که در خود تاریخ به درستی حضور نیافته‌اند. این شکست‌ها به دلیل نبود مبارزه و یا جسارت آن نبوده است، بلکه به این دلیل بوده که در برابر نیروهای حاکم به ویژه قدرت‌های مردسالار نتوانسته‌اند یک جایگزین، زن و مرد آزاد و جامعه‌ای نوین را شکل دهند و نیروی مبارزه را به یک نظام زندگی آزاد تبدیل کنند و هر شکست به نوعی به سیستم حاکم شباهت داشته و تحت تاثیر آن قرار گرفته است.

این وضعیت دام و خطری است که هر انقلابی را تهدید می‌کند. به ویژه از منظر انقلاب زنان بسیار مهم است که این واقعیت به درستی خوانده شود و با استخراج نتایج جامعه بر این خطر غلبه گردد. در این معنا حفظ و دفاع از انقلاب زنان در برابر این دام‌ها و پیشبرد ذهنیت و سازمان‌یافتگی‌ای که آن را تضمین کند و نیز عبور از سبکی که به مردان و در نتیجه قدرت‌های حاکم شباهت یابد، اهمیت زیادی دارد.

اگر انقلاب زنان در برابر سلطه‌ی مردانه به معنای گسترش مداوم اصول، معیارها و سیستم اخلاقی-سیاسی زنان باشد، تقویت آگاهی اخلاقی-سیاسی زنان و تبدیل این آگاهی به سازماندهی در هر لحظه و هر مکان و بافتن این سازماندهی‌ها همچون شبکه‌ای از سطح محلی به سوی جهانی به عنوان فعالیت اصلی انقلاب

در مرحله‌ای که به عنوان جنبش‌های زنان در سطح محلی، منطقه‌ای و جهانی بدان رسیده‌ایم، نیاز است نظریه‌ی «انقلاب زنان» را عمیق‌تر مورد بررسی قرار دهیم. نگرینستن به انقلاب زنان به عنوان موجی برآمده از بطن جامعه و تحقق تغییرات رادیکال در شیوه، روش و سبک‌های سازماندهی دارای اهمیتی حیاتی است. بدون ایدئولوژی، حزب، سازماندهی، سیاست و مبارزه امکان دستیابی به نتایج موثر در برابر این نظام سرمایه‌داری وحشی و رژیم‌های استعمارگر وجود ندارد. از این‌رو پیشبرد ژئولوژی به عنوان علم زنان در چارچوب ایدئولوژی مورد نیاز انقلاب زنان و نیز گذار از فاصله میان ایدئولوژی‌ها و علم به عنوان یک وظیفه‌ی مهم در برابر ما قرار می‌گیرد. انقلاب زنان با کلی‌گویی تحقق نمی‌یابد و نمی‌توان نظام کنفدرالی زنان را بنا نهاد

زنان پدیدار می‌شود. دقیقاً در همین جاست که نقطه‌ی تلاقی انقلاب زنان و سیستم کنفدرالیسم زنان شکل می‌گیرد.

در تمامی عرصه‌های زندگی زن و مرد در تعامل‌اند. در قالب پدر، برادر، دوست، معشوق، همکار، همکلاسی، کارفرما و غیره. در هر سطحی یک تعامل مستمر در جریان است. برای مثال جامعه نسبت به یک دولت، ارتش یا یک حکومت فاصله دارد و دیوارهای میان آن‌ها مشخص‌تر و مرئی‌تر است. اما میان زن و مرد دیوارهای بسیار ضخیمی وجود دارد که اغلب در نگاه اول یا نگاه سطحی دیده نمی‌شود. در حالی که مسافت بسیاری میان آنها وجود دارد. چنان به نظر می‌رسد که گویی هیچ فاصله‌ای وجود ندارد. در حالی که سرکشی در برابر یک دولت، یک کارفرما یا یک مرد غریبه راحت‌تر است. عصیان در برابر پدر، شوهر، برادر، معشوق و خانواده به مراتب دشوارتر است. گُدهای سلسله‌مراتبی با برجا گذاشتن اثرات عمیق در حوزه‌ی روابط زن و مرد نوشته شده‌اند و دیوارها و خارها نخست در اینجا ساخته شده‌اند. ساختارهای دولت و همچنین نظام‌های کارفرمایی بر همین مبنا شکل گرفته‌اند. بنابراین انقلاب زنان در عرصه‌ای رخ می‌دهد که زن و مرد در تعامل با یکدیگر بوده و باید گفت که این انقلاب دشوارتر است. این مبارزه همانند نبردی درهم‌تنیده و نیازمند تنوع در روش‌ها و مهارت در استراتژی و تاکتیک است. از این‌رو نظام کنفدرالی زنان جایگاه و بسترهای سازمانی، عملی و سازنده‌ای را برای پیشبرد مبارزه جنسیتی در این درهم‌تنیدگی و برای ساختن یک زندگی مشترک آزاد فراهم می‌کند. از ساختارهای دولتی گرفته تا سرمایه‌داران و نمایندگان آن‌ها در جامعه همچون ساختار سنتی خانواده، پدر، شوهر و به طور کلی هر نوع ساختار و ذهنیت مردسالار ضرورت مبارزه در چنین عرصه‌ی گسترده‌ای مستلزم پیوندی ناگسستنی میان این حوزه‌ها، سازمان‌یابی و مبارزه‌ی همزمان در آنهاست. از همین‌رو این وضعیت نیاز به یک نظام کنفدرالی کمونال از منظر زنان را آشکار می‌کند.

درباره‌ی اصول نظری و عملی نظام کنفدرالی دمکراتیک زنان

نخست باید تأکید کرد که نظام کنفدرالی زنان در رابطه‌ای برابر با نظام کنفدرالی عمومی قرار دارد. این نظام در درون آن است، اما بدین معنا نیست که در سطحی پایین‌تر یا بالاتر از سازماندهی عمومی قرار دارد. همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد با رویکرد روابط کنفدرالی در درون نظام کلی، اراده‌ی زنان را بر پایه‌ی نگرشی آزاد و برابر سازمان داده و نوعی سازماندهی کنفدرالی را توسعه می‌بخشد که در آن زنان درباره‌ی امور مربوط به خودشان تصمیم می‌گیرند و مدیریت خود را بر عهده می‌گیرند. این موضوع بسیار مهم است؛ اگر در درون نظام کنفدرالی درک خودویژگی و خودگردانی مربوط به زنان به درستی درک و توسعه نیابد، می‌تواند به وضعیتی بیانجامد که ایده‌ی کل نظام را به طور منفی تحت تأثیر قرار دهد. اینکه نظام کنفدرالی بتواند حیاتی مبتنی بر آزادی و برابری برساند، مستقیماً به نحوه‌ی نگرش آن به زنان و نیز برخورد با نظام کنفدرالی زنان به عنوان یک نظام برابر وابسته است. بدون تردید این مسئله در نگاه نخست به دلیل برداشت‌های سلسله‌مراتبی بسیار پیچیده و دشوار برای فهم به نظر می‌رسد اما هرچه اذهان پالایش یابند و با ارزش‌های دمکراتیک روش‌تر شوند، این امر قابل فهم‌تر و به درستی اجرا خواهد شد. اصل اساسی این است که تصمیم‌گیری درباره‌ی مسائل زنان بر عهده‌ی خود زنان است و اجرای آن نیز توسط آنان انجام می‌شود. حتی سایه‌ی مردان هم نباید بر حوزه‌هایی که مستقیماً به زنان مربوط است، بیافند. در دل نظام کلی، باید هم یک سیستم سازماندهی کنفدرالی زنان به صورت مستقل و خودگردان وجود داشته باشد، و هم در درون واحدها و ساختارهای کنفدراسیون مختلط یک نظام زنان به طور ویژه و خودگردان سازمان یابد. این ساختارهای مستقل و ویژه‌ی زنان نیز باید با نظام کنفدرالی زنان در ارتباط بوده و با آگاهی از مسئولیت‌های خود در قبال آن فعالیت‌هایشان را پیش برند.

پس از تاکید بر این موضوع لازم است رابطه‌ی کنفدرالیسم زنان را با اصولی همچون میهن‌دوستی، اندیشه‌ی آزاد و اراده‌ی آزاد، سازمان‌یابی، مبارزه و نیز مبانی اخلاقی-زیبایی‌شناختی را بررسی کنیم و کیفیتی را که از این‌ها پدید می‌آید، روشن سازیم. در چارچوب بر ساخت انقلاب زنان و نظام کنفدرالی زنان اصلی میهن‌دوستی و پیوند با سرزمین از اولویت برخوردار است. سرزمینی که در آن زیسته می‌شود، با تمام ارزش‌های مادی و معنوی‌اش به عنوان مکانی معنا پیدا می‌کند که در آن تولید، کار، زبان، فرهنگ، زیست آزاد و برابر، دموکراسی اجتماعی و نیز اخلاق و زیبایی‌شناسی ساخته می‌شود. این پیوند ناپستی با ملی‌گرایی یکی دانسته شود. تحقق انقلاب زنان در سرزمین‌هایی اشغال شده‌اند که با فرهنگ مسلط آلوده گشته‌اند و از طریق استثمار و تجاوز دچار انحراف شده‌اند؛ به معنای مبارزه با اشغال‌گری، استعمار، سلطه‌ی مردانه و هر نوع بردگی است و در عین حال به معنای ساختن یک زندگی نیک، معنادار و آزاد است. تا زمانی که سرزمین‌های آلوده به بردگی و استعمار آزاد نشود، زندگی طعم و معنا نخواهد داشت و ادعای آزادی، برابری و عدالت نیز نمی‌تواند شکل بگیرد. از این رو در رویکرد زنان برخلاف ملی‌گرایی، میهن‌دوستی حقیقی و عشق به سرزمین معنایی بسیار عمیق و اساسی دارد. در پیوند با این موضوع رابطه‌ی زن با فرهنگ، زبان، کار، معنویت و اقتصاد کمونال نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است.

از سوی دیگر در دوران سرمایه‌داری، صنعتی‌سازی و استعمار غارت سرزمین‌ها، بهره‌کشی و آلوده‌سازی آب، خاک، هوا و منابع زیرزمینی و روزمینی همراه با روند روبه نابودی گونه‌های مختلف جانداران و افزایش بیش از حد جمعیت انسانی بحران‌های زیست‌محیطی را به سطح فاجعه‌باری رسانده است. در این معنا زنان زبان، قلب و مدافع طبیعت اول یعنی زمین، آب، هوا و همه موجودات زنده هستند. تداوم طبیعت اول و گذر از بحران‌های اکولوژیکی پایه و اساس انقلاب زنان و نظام کنفدرالی محسوب می‌شود و این موضوع ارتباط مستقیمی با عشق به سرزمین و میهن دارد.

بنابراین در برابر هر یک از مسائل مهاجرت، اشغال، استعمار، سیاست‌های همگون‌سازی فرهنگی و نسل‌کشی و بحران‌های اکولوژیکی باید پاسخ و بدیلی از سوی سازمان‌یافتگی‌هایی که نظام کنفدرالی زنان ایجاد کرده، وجود داشته باشند. این مسائل در حکم دستورکارهایی هستند که باید در درجه‌ی نخست و تحت مسئولیت مستقیم انقلاب زنان و کنفدرالیسم به راه‌حل برسند. دوم آنکه اندیشه‌ی آزاد-اراده‌ی آزاد و روح و هویت انقلاب زنان و تجسم آن یعنی کنفدرالیسم دموکراتیک زنان را بیان می‌کند. تصور یک نظام زنانه بدون اندیشه و اراده‌ی آزاد ممکن نیست؛ این اصل به معنای آموزش و آگاهی‌یابی زنان و جسارت یافتن برای اندیشیدن آزاد است. ما به عنوان زنان در نظام کنونی جهانی با مسائل بسیار متنوع و دشواری روبه‌رو هستیم؛ دیدن و بیان این مسائل چندان دشوار نیست. البته این هم مهم است و مهم‌تر آن است که بتوان این مسائل را از طریق اندیشه‌ی آزاد و اراده‌ی آزاد حل نمود. رهایی از گداهای بردگی و سلطه و پرورش آزادی پیش از هر چیز در شخصیت‌ها، با کنجکاوی، شور و اشتیاقی بزرگ و سپس گسترش آن میان زنان دیگر بسیار معنامند است. آگاهی حقیقی، روحیه، شور و هیجان هم نیروی انگیزاننده و هم نیروی سازنده‌ی سازمان‌یابی، کنش‌مندی و نظام‌شدن است. اگر در سازمان‌دهی و کنش‌مندی کمبود و مشکلاتی وجود دارد، ناشی از فاصله گرفتن از فرهنگ دموکراتیک و آگاهی آزاد و یا اصرار بر عادات واپس‌گرای خود است. یعنی دارای ریشه‌های ایدئولوژیک و آگاهی‌محور دارد. برای جنبش‌های زنان مهم است که سرچشمه‌ی ناتوانی در ایجاد رهیافت‌های ریشه‌ای برای این مسائل را اساساً در همین‌جا جستجو کنند. فرقی نمی‌کند مسائل کوچک و یا بزرگ، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و یا فردی باشد؛ هر نوع مشکل و کاستی‌ای که تجربه می‌شود بایستی با نگاهی ایدئولوژیک، علمی، فلسفی و آگاهانه مورد پرسش قرار گیرد و پاسخ‌های نیز بر این مبنا داده شود. برای عبور از ایستایی و بن‌بست موجود در این زمینه کاملاً روشن است که باید نوعی تمرکز ویژه و برنامه‌ریزی شده‌ی زنان شکل بگیرد. با یک شیوه نمی‌توان مسائل زنان را چاره‌یابی کرد. برای این کار نیاز به رویکردی است که بیشتر به

پژوهش و بررسی بپردازد. بر این اساس نتایج ویژه‌ی به دست آمده را مورد بررسی قرار داده، فعالیت‌های آگاهی‌بخشی به زنان و جذب آنان را در دستورکار خود قرار داده و پیرامون آن سازماندهی نماید. همانگونه که زمین‌های خشک در آرزوی رسیدن به آب هستند، زنان نیز هنگامی که با اندیشه‌ی آزادی روبه‌رو می‌شوند چنین علاقه، اشتیاق و کنجکاوی‌ای احساس می‌کنند. پژوهش‌های فمینیستی و نتایج آن و نیز فعالیت‌هایی که آکادمی ژنولوژی انجام می‌دهند، چنین تاثیری ایجاد می‌کنند. با این حال لازم است این فعالیت‌ها از حالت محدود به یک قشر خاص خارج شده و گسترش یابند؛ همچنین یافته‌هایی که از تحلیل‌های علمی به دست می‌آیند، در زندگی عملی به نیرویی برای حل مسائل تبدیل شوند. به ویژه ژنولوژی در سال‌های اخیر با روش‌هایی که توسعه داده و دانشی که درباره‌ی زنان آشکار نموده، موجب نوعی روشنگری شده است. خارج نمودن علم از انحصار مردان و دولت‌ها و تبدیل آن به علمی برای جامعه، زندگی و زنان به خودی‌خود ماهیتی انقلابی دارد. از منظر ارتباط آن با کنفدرالیسم زنان باید به طور ویژه تأکید کرد که هم ژنولوژی و هم جنبش‌های فمینیستی و نیز حقایق علمی‌ای که زنان دانشگاهی مطرح کرده‌اند باید برای تقویت اندیشه و اراده‌ی آزاد و پیشبرد مبارزه و همچنین در بساخت نظام کنفدرال زنان، به شکلی نیرومند مورد استفاده قرار گرفته و در یک مجموعه‌ی مشترک تلفیق شوند. نظام‌ها پیش از هر چیز بر مبنای اندیشه شکل می‌گیرند. ما زنان نیز باید نظام بدیل خود را که مستمر باشد بر پایه‌ی اندیشه‌ی آزاد بنا کرده و فعالیت‌های مربوط به آن را به صورت جامع و یکپارچه پیش ببریم. بدین‌گونه باید زمینه‌ساز بروز اندیشه‌ی آزاد در میان زنان، رشد جستجوگری و شکل‌گیری روند تغییر دمکراتیک باشیم. روندی که از زنان آغاز می‌شود و گسترش می‌یابد.

در این چارچوب نقش آکادمی‌های زنان بسیار مهم است. این آکادمی‌ها نباید در یک ساختمان محصور شوند؛ از یک خانه گرفته تا یک پارک هر جا می‌تواند به عنوان فضای آکادمیک در نظر گرفته شود. بر این اساس تبدیل هر مکانی که زنان در آن حضور دارند- بدون محدودیت زمانی- به فضاهای آکادمی و آگاهی‌بخشی با استفاده از منعطف‌ترین و غنی‌ترین روش‌ها اهمیت دارد. همچنین موضوعات آموزشی می‌تواند به گونه‌ای ساده و قابل فهم تعیین شود تا پاسخگوی تجربیات زنان و جامعه باشد. برنامه‌ها نیز باید با در نظر گرفتن شرایط و نیازهای خاص گروه‌های مختلف زنان طراحی شوند. در هر برنامه‌ی آموزش می‌توان روش‌هایی را به کار گرفت که دیدگاه زنانه را تقویت کند، متدهای ژنولوژی را منتقل کرده و واقعیت زن و مرد، جامعه و زندگی را با نگاهی آزادی‌خواهانه آموزش دهد. روش‌های تحلیل و گفتگو از جمله شیوه‌هایی هستند که زنان بیشترین تأثیر را از آن گرفته و راحت‌تر در آن مشارکت می‌کنند. در برابر رویکردهای نظام مردسالار که به طور پیوسته خود را بازتولید کرده و تداوم می‌بخشد و در هر زمان و مکانی خود را بازتولید و مستقر می‌کنند، اتخاذ موضعی آگاهانه‌تر، راهبردی و سیاسی‌تر، تحلیل‌گرانه و پیگیرانه از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. از این منظر تحلیل ایدئولوژیک و سیاسی سیاست‌های جنسیتی به روز شده، اشکال نوین و ظریف‌تر زن‌ستیزی و نیز واقعیت مردسالاری و جنگ ویژه و بر اساس آن تعیین سیاست‌هایی که بتواند پاسخگوی شرایط کنونی باشد، دیگر صرفاً یک ضرورت نبوده و یک الزام اجتناب‌ناپذیر است. باید به طور گسترده فضاهایی برای بحث آزاد درباره‌ی همه‌ی مسائل ایجاد شود؛ از بهره‌کشی زنان تا سیاست‌های مربوط به بدن و جنسیت زن و نیز موضوعاتی همچون مهاجرت، فحشا، سلامت و زیبایی، مسائل اکولوژیکی، کودکان و مشکلات خانوادگی. هر فضای آموزشی و هر فرایند گفتگو می‌تواند به عرصه‌ای برای تولید سیاست تبدیل شود؛ عرصه‌ای که هدف آن خنثی‌سازی سیاست‌های مردسالارانه باشد.

طبیعتاً آموزش نباید تنها به بررسی مسائلی که ناشی از نظام مردسالار است، محدود شود؛ این، فقط یکی از جنبه‌های آموزش است. جنبه‌ی بسیار مهم دیگر این است که بتوان به پرسش‌هایی همانند با کنفدرالیسم زنان چگونه باید زندگی کرد؟ چگونه از هر نظر به نیروی تصمیم‌گیری تبدیل شویم؟ چگونه کمون‌ها و

شوراها را به بخش جدایی‌ناپذیر زندگی‌مان تبدیل کنیم؟ و سوالات دیگری که می‌توان مطرح کرد. بر این اساس باید دستورکارها و موضوعات خلاقانه، الهام‌بخش و مثبت نیز شکل بگیرند و امکان بحث آزاد درباره‌ی آن‌ها فراهم شود. باید در زمینه‌ی اصول کنفدرالیسم دموکراتیک همانند کمون، آکادمی، شورا، اقتصاد کمونال، ابعاد مختلف سازماندهی، خودمدیریتی، تصمیم‌گیری مستقل، دموکراسی، سیاست و خوددفاعی آموزش‌های آگاهی‌بخشی ارائه شود و این مباحث همراه با جزئیات عملی مورد بحث و بررسی قرار گیرند. از این منظر فعالیت‌های آموزشی و آگاهی‌بخشی که بر مبنای ارتقای ظرفیت‌ها و تجارب زنان و نیز تقویت سازمان‌یافتگی آنها متمرکز باشد، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

فعالیت‌های آموزشی باید همزمان به درک دنیای درونی زنان و ایجاد پیوند عاطفی و مبتنی بر حل مسئله نیز کمک کنند. لازم است فارغ از اینکه زنان از کدام قشر هستند، وضعیت آن‌ها در خانواده، بیرون از خانه، در محل کار و در فعالیت‌های گوناگون درک شود و در مورد دشواری‌های آن، احساسات، خواسته‌ها و وضعیت روانی‌شان بحث شود. با درک این واقعیت‌ها می‌توان راه‌حل‌های مناسب‌تری ارائه داد. هر چه این توان درک و پیوند عمیق‌تر شکل بگیرد، امکان سازمان‌یابی و کنش‌گری زنان نیز بیشتر فراهم خواهد شد. به همین دلیل عرصه‌ی آموزش به عنوان نخستین حوزه‌ی تماس اهمیت ویژه‌ای می‌یابد و تلاش برای فهم، روش‌های تحلیلی و نیز شیوه‌های سازنده و خلاق در آن برجسته می‌شود. در فضاهای آموزشی بایستی زنان احساس آزادی و برابری کنند. در این فعالیت‌های آموزشی نباید دیدگاه ابژه-سوژه وجود داشته باشد. هدف در رویکرد کنفدرالیسم زنان توانمندسازی، گشودن راه و همراهی در پیمودن مسیر رهایی به صورت جمعی است به عنوان زنان درک متقابل میان ما بسیار مهم است. درک کردن به معنای پذیرش هر چیز به همان شکلی که هست، نیست؛ بلکه کنشی است که ما را در رسیدن به حقایق و پذیرش‌های مشترک راهنمایی می‌کند. درک کردن فراتر از پذیرفتن بی‌چون‌وچرای رویکردهای تحمیلی از بالا است. همچنین زبانی منعطف، سازنده و سودمند را پدید می‌آورد. از این‌رو پرداختن به فهم و دگرگونی جامعه و واقعیت زنان در آن با تکیه بر فلسفه، علم و عشق امری است که باید به ویژه مورد توجه قرار گیرد.

سوم، بر مبنای اصل سازماندهی انقلاب زنان به صورت نظام کنفدرالیسم دموکراتیک تجسم می‌یابد. البته در اینجا از هر نوع سازماندهی سخن نمی‌گوییم بلکه منظور شیوه‌ای از سازمان‌یابی است که بر آگاهی خاص و خودگردان استوار باشد. این بسیار مهم است. از آنجا که ما سوای جامعه و در گوشه‌ای دیگر از جهان زندگی نمی‌کنیم، بلکه درون جامعه و در کنار واقعیت حاکمیت مردانه قرار داریم، به همین دلیل به اشکال سازمان‌یابی خودویژه و خودگردان نیازمندیم. در چنین شرایطی آزادی زنان، برابری اجتماعی و عدالت تنها از طریق این نوع سازماندهی خودویژه و خودگردان قابل تحقق است. انقلاب زنان در میان انقلاب و در چارچوب نظام کنفدرالیسم دموکراتیک برای توسعه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک زنان ویژگی سازمان‌یابی باید ماهیتی خودویژه و خودگردان داشته باشد. در غیر این‌صورت به سرنوشت انقلاب‌ها و مبارزات گذشته مبتلا خواهد شد.

برداشت سازمان‌یابی خودویژه و خودگردان به این معنا نیست که فرد کاملاً خود را از جامعه و کلیت آن جدا کند؛ بالعکس روشی است که با حفظ هویت خودیژه‌ی خود به صورت خودگردان و بهره‌گیری از این هویت برای تأثیرگذاری بر کلیت، تغییر و دگرگونی آن در کلیت ادغام می‌شود. همین ویژگی خاص ماهیتی دموکراتیک، برابری‌طلب و آزادی‌خواه دارد. این خصوصیات تعیین‌کننده‌ی شکل سازمان‌یابی است. این‌ها ویژگی‌هایی هستند که شکل سازماندهی و سیستم را تعیین می‌کنند. هر اندازه که سازماندهی متناسب با ماهیت خود را توسعه دهد، زمینه‌ی آن در میان زنان و جامعه نیرومندتر می‌شود.

سازماندهی نظام کنفدرالیسم دموکراتیک زنان هم دشواری‌های خاص خود را دارد و هم دارای فرصت و امکانات بزرگی است. اساسی‌ترین دشواری این است که زنان برای خیزش آماده هستند اما از خیزشی که

جنبه‌ی سازندگی و بنیان‌گذاری داشته باشند، بیگانه شده‌اند. در واقع زنان دارای خلاقیت و نیروی کار عظیمی هستند، اما هرچه از سرچشمه‌های نیروی خود دورتر شده‌اند از اندیشه و عمل آفرینش مدام زندگی، نظام، سازماندهی و مبارزه‌ی متعلق به خود نیز فاصله گرفته‌اند. به همین دلیل انقلاب زنان بیش از هر چیز انقلابی برای آگاهی و شناخت نیروی خود است. از این منظر لازم است ابتدا سیستم کنفدرال دموکراتیک را به طور عمیقی تعریف کرده تا بهتر بدانیم و توضیح دهیم که چرا به معنای برساخت یک زندگی آزاد برای زنان است.

با ذهنیت‌های نخ‌ها شده نمی‌توان نظام کنفدرالیسم دموکراتیک را سازماندهی کرد. از این‌رو کیفیت سازماندهی دارای اهمیت بسیاری است. اگر این کیفیت بر پایه‌ی درکی دموکراتیک، آزادی‌خواهانه و متناسب با فهم کنفدرالی توسعه نیابد در این صورت گرایش‌ها و ساختارهایی دولت‌گرا، قدرت‌طلب، بوروکراتیک، جنسیت‌زده و مردسالار پدید خواهند آمد.

عبدالله اوجالان در دفاعیات خود که در امرالی به نگارش درآورده چهار ستون اصلی نظام کنفدرالیسم دموکراتیک را چنین مطرح می‌کند: کمون‌ها، شوراها، آکادمی‌ها و تعاونی‌ها-اقتصاد مشارکتی. وی همچنین ابعاد این نظام را به عنوان رگ‌هایی توصیف می‌کند که به این چهار ستون اصلی جان می‌بخشد و از طریق سازماندهی شکل می‌گیرند که پیوندی ارگانیک و کامل با مردم دارد. این نظام دموکراتیک است که با وارونه‌سازی هرم قدرت تصمیم‌گیری را به پایه واگذار می‌کند؛ به گونه‌ای که کوچک‌ترین واحدها نیز در تصمیمات مربوط به زندگی نقش و حق سخن دارند و بر پایه‌ی این تصمیمات می‌توانند خود را مدیریت کنند. از منظر نظام کنفدرال زنان نیز همین اصول سازماندهی برای خودمدیریتی و تبدیل شدن به نیروی تصمیم‌گیرنده معتبر و اساسی است. به عبارتی می‌توان این نظام را در قالب کمون‌های زنان، شوراهای زنان، آکادمی‌های زنان و اقتصاد اشتراکی زنان و نیز توسعه دادن همه‌ی ابعاد بر محور زنان عینیت بخشید؛ به گونه‌ای که تمامی این‌ها با پیوندی کنفدرالی مدیریت و هماهنگ می‌شود.

کمون‌ها می‌توانند به بهترین نحو سازماندهی شوند؛ از کمون‌های ورزشی گرفته تا کمون‌های کودکان، خانواده، اقتصاد، محیط‌زیست، خواندن و نوشتن و غیره. همچنین می‌توان انواع منعطف دیگری از ساختارهای کمونی را نیز ایجاد کرد. شوراها نیز می‌توانند به عنوان واحدهای سازمانی‌ای شکل بگیرند که هر نوع ویژگی و تمایز بتواند در آن ابراز وجود کند. سازوکار دموکراسی مستقیم در پیوند و هماهنگی با شیوه‌ی کنفدرالی سازماندهی می‌شود و از این طریق به شکلی از نیروی مدیریتی مبتنی بر نقش‌آفرینی و هماهنگی تبدیل می‌گردند. این تجارب در شنگال، روژآوا و اروپا به ویژه از منظر زنان در حال تجربه است. این یک نظریه‌ی انتزاعی نیست بلکه با وجود برخی از کاستی‌ها به صورت عینی زیسته شده و در حال تحقق یافتن است. با این حال این روند با نقد کاستی و بازنگاری مداوم در آن‌ها در دل فرایندهای اجتماعی در حال تکامل است و به سوی تحقق موثرترین و صحیح‌ترین شکل خود پیش می‌رود. نکته‌ی اساسی در مورد کمون و شوراها این است که تمامی این واحدها باید کاملاً بر اساس نیاز زنان به آزادی و برابری سازماندهی شوند؛ و به موضعی برای مبارزه جنسیتی علیه رویکردهای مردسالارانه تبدیل گردند. همچنین باید به بسترهایی بنیادی برای تحول دموکراتیک جامعه، خانواده و حتی مردان بدل شوند.

در نگرش ملت دموکراتیک و کنفدرالیسم دموکراتیک یکی از اهداف بنیادین سازمان‌یابی نیز این است که بر وضعیت پراکنده و گسسته‌ی جامعه فائق آید و انسجام و یگانگی آن را فراهم سازد. از این منظر فهم سازماندهی باید چنان انعطاف‌پذیر باشد که بتواند در چارچوب همه اصول، شامل همه شود. بدین معنا ضروری است که تمامی اقشار جامعه به درون سازوکار نظام راه یابند و هر فرد به عنصری فعال و کارآمد بدل شوند. درهم‌تنیدگی و همگرایی گوناگون مردمی بر پایه دموکراسی، آزادی و برابری حقیقتی است که بیش از همه توان تحقق آن را دارند. زنان با خصلت مداراجو و شکیبایی خود آمادگی و گرایش بیشتری برای ایجاد

همبستگی و همزیستی دارند. از این منظر جغرافیایی که در آن زندگی می‌کنیم موزاییکی غنی از مردمان و هویت‌های مختلف است. هویت‌هایی همچون کردها، عرب‌ها، ارمنی‌ها، آشوری‌ها، چرکس‌ها، ترکمن‌ها و لازها که هر یک رنگ و معنایی به آن بخشیده‌اند. زنان نیز با تکیه بر رویکرد سازمان‌یابی کنفدرالیسم دموکراتیک می‌توانند همگرایی و پیوندی نیرومند و ژرف پدید آورند. هر چه رنگ‌ها بیشتر در کنار یکدیگر قرار بگیرند، افقی سرشارتر از معنا، آزادی و بالندگی شکل خواهد گرفت. در کنار این ضروری است که فرهنگ زیست مشترک از رهگذر آموزش و فعالیت‌های آگاهی‌بخشی گسترش یافته و ژرفا و انسجام بیشتری پیدا کند. در نگرش سازمان‌یابی کنفدرالیسم دموکراتیک نهاد مدیریت نمی‌تواند خود را جانشین نظام سازماندهی و نهادهای تصمیم‌گیری سازد. آنچه مرجع اصلی تصمیم‌گیری به شمار می‌آید خود فرایندها و سازوکارهای سازمان‌یابی یعنی فرایندهای دموکراسی مستقیم است. نهاد مدیریت تنها بیانگر اراده‌ای هستند برای اجرای تصمیم‌های اتخاذ شده و هماهنگ‌سازی روند کنفدرال میان واحدها و بخش‌های گوناگون. از این رو نهاد مدیریت هیچ حق و ابتکاری برای تصمیم‌گیری مستقل، تحمیل اراده یا صدور دستور فراتر از تصمیماتی که واحدهای کنفدرال اتخاذ کرده‌اند، ندارند. وظیفه‌ی اصلی این است که تصمیمات به درستی و با بیشترین کارآمدی به مرحله‌ی اجرا درآیند. همچنین واحدهای کنفدرال این حق و اختیار را دارند که مدیریت‌ها را از مسئولیت برکنار کنند. آنچه با عنوان خودمدیریتی یا خودگردانی یاد می‌شود، دارای آگاهی و شیوه‌ای ویژه است. کمون و شوراهای این دلیل ایجاد می‌شوند تا زنان بتوانند خود، امور خود را اداره کرده و در فضایی مشترک تصمیم‌گیری کنند. در غیر این صورت تفاوتی میان این ساختار و دموکراسی‌های نمایندگی لیبرال باقی نخواهد ماند؛ و در چنین وضعی آنچه سر برمی‌آورد چیزی جز مناسبات قدرت، ذهنیت سلطه‌گر و شیوه‌های دولت‌محور و بوروکراتیک نخواهد بود.

یکی از ابعاد اساسی سازمان‌یابی نظام کنفدرال زنان بُعد جهانی شدن و گسترش آن است. زیرا هر اندازه یک سازمان بتواند شبکه‌های خود را در سطح محلی، منطقه‌ای و جهانی توسعه دهد به همان اندازه به نیرویی موثرتر و هدایت‌کننده‌تر در روندها تبدیل می‌شود. پایه‌های نظام‌مندی آن نیز نیرومندتر و گسترده‌تر می‌گردد. باز بودن پارادایم ملت دموکراتیک به روی سازمان‌یابی‌های منعطف و گشوده برای نظام کنفدرال زنان نیز امکان بسیار بزرگی برای گسترش فراهم می‌کند. همچنین برای پیشبرد یک مبارزه‌ی زنان در برابر سیاست‌ها و حملات نظام مردسالار منطقه‌ای و جهانی و نیز برای ایجاد سیاست‌ها و دستورکارهای مشترک زمینه‌ای بسیار پربرار فراهم می‌آورد.

چهارمین اصل، اصل مبارزه است که حوزه‌ها و شیوه‌های مبارزاتی نظام کنفدرال زنان را بیان می‌کند. یکی از تعاریف انقلاب زنان نیز می‌تواند به صورت پیشبرد مبارزه‌ای چندجانبه و مداوم علیه قدرت‌ها و سلطه مردسالارانه باشد. اگر زنان در عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، حقوقی و همانند آن تحت فشار قرار گرفته و به بردگی کشانده شده‌اند، مبارزه برای رهایی از این بردگی نیز باید در همان گستره و شمول انجام گیرد. از این‌رو حوزه و دامنه‌ی مبارزه زنان بسیار وسیع است و بسیار مهم است که افق دید ما نیز متناسب با آن گسترده باشد. بنابراین نمی‌توان یکی را مبنا قرار داد و دیگری را کنار گذاشت؛ ما ناچاریم شیوه‌ای از مبارزه را توسعه دهیم که جامعه، مکمل یکدیگر و درهم‌تنیده باشد تا بتوانیم استعمارگری و سلطه‌ی چندجانبه‌ی نظام حاکم را تضعیف کرده و از میان برداریم.

در حالی که کمون‌ها و شوراهای واحدهای اساسی نظام کنفدرال دموکراتیک هستند، به سنگرهای مبارزه تبدیل می‌شوند هر یک از عرصه‌های آموزش، اقتصاد، سلامت، دفاع مشروع، اکولوژی، حقوق، فرهنگ و هنر، دیپلماسی و سیاست نیز همزمان به حوزه‌های مبارزه بدل می‌شوند. به عبارتی هر بُعدی هم عرصه‌ی مبارزه و هم عرصه‌ی بساختن زندگی آزاد. معنای دیگر این سخن این است که در این نظام سلطه‌ی مردسالاری نه تنها مورد افشا و انتقاد قرار می‌گیرد بلکه با توسعه‌ی ابعاد سازمان‌دهی‌های بدیلی که جایگزین سلطه‌ی

مردانه باشند، به طور عملی با آن مبارزه می‌شود. یعنی مبارزه نه به شیوهی اپوزیسیون کلاسیک یا شورش سنتی بلکه از راه آفرینش، فراروی و ایجاد آلترناتیو انجام می‌گیرد. اگر دقت گردد این شیوهی مبارزه نه صرفاً بر نفی خشن و مطلق استوار است و نه به گونه‌ای است که با ناتوانی در حفظ ویژگی و هویت مستقل خود در کلیت موجود حل شده و تابع آن گردد؛ بلکه به عنوان سبکی متفاوت از مبارزه نمود پیدا می‌کند.

شیوهی مبارزه دارای محتوایی فراگیر است که می‌تواند خصلتی دربرگیرنده داشته باشد و آنان را به مشارکت در مبارزه تشویق کند. این مبارزه با آغاز از زن، هدفش دگرگون‌سازی کل جامعه بر پایه‌ی دموکراسی است. از همین‌رو به طور مداوم یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک و ذهنیتی علیه واپس‌گرایی‌ها و جنبه‌های سلطه‌گر و برده‌منش زن و مرد پیش می‌برد. این مبارزه که می‌توان آن را مبارزه‌ی جنسیتی نیز نامید، مبارزه‌ای ضروری و اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌آید. در اینجا با شکلی بسیار تاریخی از مبارزه روبه‌رو هستیم که در معنای ساختن شخصیت و هویت زن آزاد اهمیت می‌یابد. انقلاب زنان مبارزه‌ای برای دگرگونی همه‌جانبه‌ی جامعه است که از شخصیت زنان آغاز می‌شود. یعنی مبارزه‌ای است برای ساختن شخصیت خود، تحول مردان از طریق مبارزه با آنان، ایجاد رابطه‌ی آزاد با دگرگون

کردن زن و مرد و ساختن آزادی اجتماعی از راه گسترش روابط آزاد. این روند مبارزه‌ی فرایندی بسیار گسترده، دشوار و در عین حال تاریخی و ارزشمند است.

مبارزه‌ی جنسیتی دارای ارزش‌های مفهومی و نظری بسیار مهمی است. مفاهیم و نظریه‌هایی همچون گسست از مرد، خودبودن (Xwebûn)، گسست ابدی و تحول مردان در اصل ارزش‌هایی هستند که به مبارزه‌ی جنسیتی جهت و نیرو بخشیده و روش آن را تعیین می‌کند. از این‌رو، باید این مبارزه را نه به عنوان یک مبارزه‌ی خشن و صرف بلکه به مثابه تلاشی برای خودبودن از طریق گسست از مرد، قدرت و نیز پرورش فرهنگ، فلسفه و اخلاق همزیستی با آزادی از راه گسست ابدی از نظام سلطه‌گر در نظر گرفت؛ مبارزه‌ای که ارزش‌های معنادار و آزادی‌خواهانه را می‌آفریند.

ضعیف بودن مبارزه‌ی جنسیتی در زندگی اجتماعی باعث افزایش آمار پدیده‌هایی همچون کودک‌همسری، چندهمسری، خشونت علیه زنان، فحشا، مصرف مواد مخدر و نیز تحت تأثیر قرار گرفتن جنگ ویرانه‌های می‌شود که از سوی ایدئولوژی جنسیت‌گرایانه‌ی سنتی و سلطه‌ی مردسالارانه اعمال می‌گردد. این اشکال خشونت علیه زنان در جامعه به معنای ضعف سازمان‌یافتگی و آگاهی زنان است. در برابر سلطه‌ی مردسالارانه‌ای که خود را به صورت یک

نظام سازماندهی کرده، سازمان‌یابی و مبارزه زنان با اتکا به آگاهی جنسیتی و مبارزه‌ی جنسیتی امری اجتناب‌ناپذیر است. نظام مردسالار هم از طریق ابزارهای دولتی و هم از طریق شخصیت‌های مردسالارانه‌ای که خود تولید کرده، با شدت بیشتری خشونت علیه زنان را اعمال کرده و از این طریق تلاش می‌کند زنان را ضعیف کرده و بر پایه‌ای این تضعیف هم زن و هم مرد را تحت سلطه و کنترل خود درآورد. بنابراین تقویت مبارزه‌ی

نقش آکادمی‌های زنان بسیار مهم است. این آکادمی‌ها نباید در یک ساختمان محصور شوند؛ از یک خانه گرفته تا یک پارک هر جا می‌تواند به عنوان فضای آکادمیک در نظر گرفته شود. بر این اساس تبدیل هر مکانی که زنان در آن حضور دارند بدون محدودیت زمانی به فضاهای آکادمی و آگاهی‌بخشی با استفاده از منعطف‌ترین و غنی‌ترین روش‌ها اهمیت دارد. همچنین موضوعات آموزشی می‌تواند به گونه‌ای ساده و قابل فهم تعیین شود تا پاسخگوی تجربیات زنان و جامعه باشد. برنامه‌ها نیز باید با در نظر گرفتن شرایط و نیازهای خاص گروه‌های مختلف زنان طراحی شوند. در هر برنامه‌ی آموزش می‌توان روش‌هایی را به کار گرفت که دیدگاه زنانه را تقویت کند، متدهای ژنئولوژی را منتقل کرده و واقعیت زن و مرد، جامعه و زندگی را با نگاهی آزادی‌خواهانه آموزش دهد

جنسیتی در جامعه در عین حال توانایی خنثی‌سازی این حملات را نیز دارد. از این منظر مبارزه‌ی جنسیتی تنها روشی برای تحقق انقلاب اجتماعی علیه سلطه‌ی مردسالارانه نیست بلکه همزمان یکی از مهم‌ترین روش‌های مبارزه‌ی سیاسی و دفاع مشروع علیه دولت و ابزارهای آن به شمار می‌آید. تحلیل عمیق سیاست‌های زنان و بدن در دولت‌ها و نظام سرمایه‌داری مردسالار و در برابر هر یک از سیاست‌ها ایجاد بدیلی جدید در زمینه‌های بدن، روح، شخصیت، فرهنگ و شیوه‌ی زندگی سبکی است که هم برای زنان و هم برای کل جامعه دستاوردهای بسیاری به همراه خواهد داشت. مهم است که مبارزه‌ی جنسیتی از نظر آگاهی، سیاست‌ورزی و سازمان‌یافتگی به سطحی بالاتر ارتقا یابد. قدرت‌مندی بدون رسیدن به قدرت سیاسی و اثرگذاری بدون در اختیار گرفتن قدرت درک اصلی از قدرت در نگاه زن است. توسعه‌ی این فهم از قدرت و عبور از سنت‌گرایی و شبیه شدن به مرد یکی از ویژگی‌های مهم مبارزه‌ی جنسیتی به شمار می‌آید.

در اصل مبارزه بُعدی راهبردی به نام خوددفاعی نیز وجود دارد. از یک سو از طریق جنگ و ویژه‌ی دولت‌ها و از سوی دیگر تحت تاثیر فرهنگ سرمایه‌داری حملات جنسیت‌زده به گونه‌ای باریک‌تر و فراگیرتر تحمیل می‌شود و به تبع آن انحطاط جامعه از زن آغاز شده و به سراسر جامعه گسترش می‌یابد. در واقع هدف از اعمال این سیاست‌ها تضعیف نیروی مبارزاتی زنان است. دفاع زنان از خود در برابر این وضعیت در عین حال مبارزه‌ای برای حفظ موجودیت خود است. در برابر فاشیسم مردسالار که دشمنی‌ای هولناک با موجودیت و جسم زن دارد، ضروری است که دفاع از خود در همه‌ی عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، اجتماعی و حقوقی تحقق یابد. به ویژه در برابر سیستمی که تا بُن دندان مسلح است و در پی به تسلیمیت کشاندن اراده‌ی زنان است، دفاع از خویش به هر شکلی دارای اهمیتی حیاتی است. سیستم مردسالاری که بر پایه‌ی نظامی‌گری است و این قدرت را به شیوه‌ای وحشیانه علیه مردم، زنان و طبیعت به کار می‌گیرد و در چنین شرایطی بی‌دفاع ماندن زنان پیامدهای وخیمی دربرخواهد داشت. برای غلبه بر بی‌تعدالی و بی‌عدالتی مبارزه بر مبنای دفاع مشروع به اشکال متفاوت، منعطف و چندجانبه به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است. هر گونه ضعف در این زمینه به اشکالی چون زن‌کشی، تجاوز، فحشا، بهره‌کشی نیروی کار و نمونه‌های مشابه بار دیگر به زنان و کل جامعه باز می‌گردد. از همین‌رو ارتقای آگاهی و سازمان‌یافتگی از خود در اشکال گوناگون به صورت گسترده به یکی از بنیادی‌ترین و حیاتی‌ترین وظایف مبارزاتی کنفدرالیسم زنان تبدیل می‌شود.

در برابر این موارد ارتقای مبارزه‌ی ایدئولوژیک، مبارزه‌ی جنسیتی و معیارهای آزادی مهم است. جامعه و زنانی که از بافتی اخلاقی و سیاسی نیرومند و معیارهای بالای آزادی برخوردارند، هرگز تحت تاثیر جنگ و ویژه‌ی نظم حاکم قرار نمی‌گیرند. از این‌رو هم باید برای توسعه‌ی معیارهای آزادی مبارزه کرد و هم باید نوعی سازمان‌یافتگی ایجاد نمود که بتواند از اعمال هرگونه سیاست زن‌کشی علیه زنان در جامعه جلوگیری کرده و توان دفاع از خود را تقویت کند. مسائل و جنایات مربوط به زنان را نمی‌توان صرفاً به دادگاه‌ها و قوانین دولتی واگذار کرد؛ چرا که خود دولت مشوق و سازمان‌دهنده‌ی همین مناسبات است. زنان باید بتوانند از طریق ساختارهای عدالت‌خواهانه و دفاع مشروعی که خود ایجاد می‌کنند، پاسخ لازم را بدهند.

بدون تردید ارزیابی کنفدرالیسم زنان بر پایه‌ی اخلاق‌مداری و زیبایی‌شناسی از اهمیت بسیاری برخوردار است. این اصل بیانگر ارزش‌های مادی و معنوی زندگی آزاد و اخلاقی‌ای است که کنفدرالیسم زنان حامل آن است. اخلاق‌مداری و زیبایی‌شناسی دو ارزش بنیادین و جدایی‌ناپذیر زندگی هستند. پرداختن به یک انقلاب یا یک زندگی نوین بدون ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی همانند آفرینش بدنی بدون روح است. از همین‌رو به ویژه هنگامی که زندگی و انقلاب را از منظر زن در نظر می‌گیریم باید تاکید نمود که این اصل اهمیتی انکارناپذیر و حیاتی دارد.

در آغاز تاریخ این واقعیت که نخستین اشکال جامعه و نخستین اخلاق اجتماعی را زنان پدید آوردند، امروزه برای بسیاری پذیرفته شده است. بنابراین اخلاق اجتماعی حاصل آفرینش زنانه است. همچنین در جهان،

طبیعت و جامعه جذابیت زیبایی یک حقیقت انکارناپذیر است. میل به زیبایی و آفرینش آن در هستی، در طبیعت و در انسان امری رازآلود به شمار می‌آید. با این حال آنچه زیبایی تلقی می‌شود همواره نقشی جذب‌کننده و وحدت‌بخش ایفا می‌کند. تحریف و ساختگی کردن مفهوم زیبایی موضوعی جداگانه است، اما زیبایی حقیقی یعنی زیبایی‌ای که با اخلاق درهم‌تنیده است، نیرویی بسیار عظیم و وحدت‌بخش دارد. چنین زیبایی‌ای جامعه را یکپارچه کرده و عناصر آن را به هم پیوند می‌دهد. در نخستین انقلاب زنانه دیده می‌شود که ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی نقش تاریخی مهمی داشته‌اند و زنان در این زمینه پیشگام بوده‌اند. به همین دلیل خدابانوی مادر در جوامع اولیه به عنوان پیشگام جامعه شناخته شده، پیکرهای او ساخته شده و در دوران جوامع طبیعی به عنوان سوژه‌ی هنر و امر مقدس مورد توجه قرار گرفته است.

اکنون در حالی که انقلاب دوم زنان در حال تحقق است، موضوع اصلی این است که با پیشگامی زنان، جامعه‌مندی بار دیگر به جوهره‌ی طبیعی خود بازگردد و کارکرد واقعی‌اش را بازیابد. در این مسیر وظایف اخلاقی و زیبایی‌شناختی نقش مهمی دارد. از زنان پیشاهنگ آغاز کرده و به تدریج بایستی نوعی شخصیت اجتماعی رشد کند که کلکتیو، دموکراتیک، آزادی‌خواه، برابری‌طلب، عادل، مشارکتی و ساده‌زیست باشد. چنین روندی می‌تواند هم جامعه‌ای را که سرمایه‌داری آن را پراکنده و ازهم‌گسیخته کرده، بازسازی کرده و هم فردی را که با فردگرایی افراطی از هویت تهی شده را پرورش داده و در نتیجه زمینه را برای رشد فرد آزاد و جامعه‌ی آزاد فراهم می‌شود. در کنفدرالیسم زنان اخلاق‌مداری و زیبایی‌شناسی پیش از هر چیز به معنای پرورش یک شخصیت مقاوم، آزاد و اخلاقی است؛ شخصیتی که از طریق آن جامعه‌مندی نیز به شکلی سالم و آزاد رشد کند.

درونی شدن و نهادینه شدن اخلاق آزادی در جامعه و در میان زنان و تبدیل آن به شیوه‌ی زندگی همان چیزی است که زیبایی‌شناسی را معنا می‌کند. این یک برداشت از زیبایی نیست که از اخلاق، معنویت و روح جدا باشد؛ چنین چیزی اساساً ممکن نیست. خود اخلاق آزادی به تنهایی بیانگر زیبایی است، اما اگر به ساختار و سازمان تبدیل نشود، ناقص و در سطحی انتزاعی می‌ماند و قدرت اثرگذاری آن بسیار ضعیف خواهد بود. از این‌رو لازم است این زیبایی اخلاقی از طریق شکل‌گیری ساختار، نهاد و سازمان یعنی در قالب یک نظام کنفدرالی عینیت یابد تا بتوان آن را به شکلی واقعی و ملموس در زندگی اجتماعی تحقق بخشید.

پرورش و توسعه‌ی دائمی اخلاق اجتماعی و ساختار زیبایی‌شناختی آن یک رویکرد بنیادی است. این رویکرد در فعالیت‌های کنفدرال به معنای مشارکت زنان با تمام توان، اشتیاق، هیجان و عشق است. بنابراین در هر فعالیتی داشتن نگرش و اهداف اخلاقی و زیبایی‌شناختی بسیار مهم و تاثیرگذار است. یکی از معیارهای موفقیت در هر فعالیت و مبارزه‌ای نیز همین است. باید فضاها و مکان‌هایی متعلق به زنان وجود داشته باشد که همواره از نظر معنوی و از نظر شکل مخاطب را جذب نموده و بر آگاهی انسان‌ها تاثیر بگذارد. در فعالیت‌های مربوط به برساخت کنفدرالیسم دموکراتیک زنان مهم است که بر اساس معنامندی و اصول زیبایی‌شناختی انجام شوند. بایستی همواره تفاوت و ویژگی زن آزاد به گونه‌ای تاثیرگذار باشد.

کسانی که در حال برساخت نظام کنفدرالیسم دموکراتیک هستند، باید موضوع اخلاق و زیبایی‌شناختی را به عنوان وظیفه‌ای برای خلق شخصیت زن آزاد و حقیقت زندگی آزاد در نظر بگیرند و در همین راستا با عشق و اشتیاق به کار بپردازند. این موضوع بسیار مهم است. اگر دقت نماییم مدرنیته‌ی سرمایه‌داری خود را بیش از همه از طریق زیبایی‌شناختی و گفتمان مد و زیبایی سازماندهی و گسترش می‌دهد. در برابر این وضعیت اجرایی نمودن اصول زیبایی‌شناختی مبتنی بر اخلاق آزادی و تبدیل آن به یک سبک زندگی در عین حال به معنای یکی از رادیکال‌ترین اشکال مبارزه با مدرنیته سرمایه‌داری است.

هنگام بیان خطوط اصلی نظام کنفدرالی زنان و وظایفی که این نظام ایجاب می‌کند، باید حتما تاکید کرد

که موضوع اصلی واقعیت انسانی‌ای است که این نظام را بنا خواهد کرد. هر نظامی انسان‌ها و کادرهای خود را تولید می‌کند؛ اما به ویژه در مرحله‌ی شکل‌گیری و ساخت یک نظام جدید، عامل انسانی‌ای که خود را به یک عامل زنده تبدیل کرده است، اهمیتی تعیین‌کننده دارد. انسانی که می‌خواهد نظام مورد نظر را توسعه دهد یعنی آگاهی، روح، شیوه، سبک، اخلاق و زیبایی‌شناختی آن را در شخصیت خود ایجاد کند، در واقع همان کادر این نظام است؛ فردی است که موفقیت را در وجود خود تحقق می‌بخشد و به یک الگو نمونه تبدیل می‌شود. در این معنا اگر کادرهایی وجود داشته باشند که دل به این نظام سپرده و خود را وقف آن کرده‌اند، به این معناست که این نظام وجود خواهد داشت. استراتژی‌ها، نظام‌ها و ایدئولوژی‌ها پیش از هر چیز در انسان و در ذهن او و در توانایی‌اش برای سازماندهی و عملی کردن شکل می‌گیرند و به پیروزی می‌رسند. این واقعیت در مورد نظام کنفدرالیسم زنان به مراتب بیشتر صدق می‌کند.

انقلاب زنان و کنفدرالیسم زنان باید همچون هارمونی یک شعر و ترانه‌ی مردمی و با شور، کنجکاو و عشق بی‌پایان یک رمان ناتمام پیش رود و در عین حال نوعی کنش، شیوه‌ی زندگی و نوعی ایستادگی در برابر مردسالاری نیز باشد که با خشم و اراده مبارزه همراه است. کسی که در این دریا غوطه‌ور شود، این زیبایی را در وجود خود درونی می‌کند و آن را عملی می‌کند. شاید نتوان همه مسائل را یکباره حل کرد اما نوع مشارکت اخلاقی و زیبایی‌شناختی می‌تواند به زنان امید و توان حل مسئله بدهد و درها و مسیرهای چاره‌یابی را باز نگهدارد. در این روند زنان توان و انگیزه‌ی حرکت مشترک را می‌یابند و میل به خلق راه‌حل به صورت جمعی در آن‌ها شکل می‌گیرد و رشد می‌یابد. یک شیوه‌ی مبارزه‌ی درست بر پایه‌ی ارزش‌های دمکراتیک و آزادی‌خواهانه همراه با نوع صحیحی از پیشاهنگی و مشارکت در انقلاب دوم زنان نیز نقشی وحدت‌بخش، هم‌افزا و به حرکت درآورنده خواهد داشت.

تاریخ این فرصت را به ما زنان می‌دهد که سرنوشت خود را بار دیگر با دستان خود و بر پایه‌ی آزادی شکل دهیم. نگارش این سرنوشت با نیروی درونی و قلم خود کنفدرالیسم دمکراتیک به زندگی معنا خواهد بخشید و آن را با طعم آزادی زیبا خواهد کرد.

درباره‌ی پیوندهای جهانی و محلی در مبارزات زنان

برفین گوئش

زنان در طول تاریخ مبارزات تاثیرگذاری برای دستیابی به آزادی، برابری و عدالت انجام داده‌اند و در این مبارزات فداکاری‌های بزرگی کرده‌اند تا زندگی آزادتری برای آینده ترسیم نمایند. در سده‌ی ۲۱ زنان در سراسر جهان در تلاشند تا هم دستاوردهای کسب شده را حفظ نمایند و هم مقاومت خود را در برابر خشونت، استثمار، فقر، واپسگرایی و زن‌ستیزی فزاینده افزایش دهند. این مبارزات نشان‌دهنده‌ی این است که جنبش زنان تا چه اندازه گسترده است و مقاومت مستمر علیه مدرنیته‌ی سرمایه‌داری از "همبستگی" جهانی فراتر رفته و پیشبرد اتحاد و مشارکت‌های گسترده‌تر را به یک ضرورت استراتژیک تبدیل کرده است.

مبارزات انترناسیونال زنان علیه سرمایه‌داری جهانی و نظام مردسالار دارای پیشینه‌ای کهن است و روابط میان سازمان‌های انترناسیونال و فراملی زنان و جنبش‌های فمینیستی ریشه در تجارب تاریخی عمیق دارد. تقویت مبارزات مشترک با درس گرفتن از تجربیات یکی از وظایف اساسی امروز است. چگونگی ترکیب ویژگی‌های محلی جنبش‌های زنان با مبارزه جهانی و ایجاد تعادل میان این دو سطح به یک اولویت استراتژیک تبدیل شده است. این تعادل بر چگونگی پیشبرد موثر مبارزه جهانی زنان علیه سرمایه‌داری و مردسالاری از سویی و تضمین حفظ هویت‌ها، فرهنگ و پویایی‌های محلی از سوی دیگر تمرکز دارد.

در این زمینه هدف این مقاله بررسی پرسش‌های زیر خواهد بود: چگونه می‌توان تجربیات و مطالبات محلی را با جنبش‌های جهانی زنان پیوند داد؟ چگونه می‌توان سازمان‌های محلی را برای برقراری ارتباط با مبارزات جهانی زنان بیشتر تقویت نمود؟ ویژگی‌های محلی جنبش‌های زنان بدون نامرئی شدن در بافت جهانی چگونه تقویت خواهد شد؟

در جستجوی پاسخ به این سوالات به طور خلاصه تجارب جنبش‌های زنان در سراسر جهان و جایگاه آن‌ها در مباحث بین‌المللی را مورد بررسی قرار خواهیم داد. همچنین به طور مختصر در مورد جهت‌گیری‌های استراتژیک جنبش‌های زنان بحث خواهیم نمود و به چگونگی ایجاد پیوند و تعادل میان پویایی‌هایی محلی و جهانی، چگونگی حفظ این تعادل و همسوس کردن مبارزات جهانی زنان با ویژگی‌های محلی خواهیم پرداخت.

تاریخچه‌ی انترناسیونالیسم در مبارزه زنان

سازماندهی انترناسیونالیسم جنبش‌های فمینیستی و زنان دارای سابقه‌ای طولانی است. این جنبش‌ها که در قرن نوزدهم در اروپا و آمریکا آغاز شدند، نه تنها در سطح محلی بلکه در سطوح منطقه‌ای و بین‌قاره‌ای نیز توسعه یافتند. مبارزه برای حق رای زنان (جنبش سافراجت‌ها) و جنبش‌های ضد جنگ از مرزهای دولت-ملت فراتر رفتند و پایه و بستر همبستگی بین‌المللی را بنا نهادند.

قرن نوزدهم به عنوان دوره‌ای که جنبش‌های حقوق زنان در آن ظهور کرده، برجسته است. در این دوران که صنعتی شدن و شهرنشینی در غرب شتاب گرفت، مشارکت زنان در زندگی اقتصادی و اجتماعی نه تنها محدود گشت بلکه شاهد تعمیق اشکال چندوجهی استثمار نیز بود. لذا در برابر این نابرابری و استثمار واکنش زنان نیز شدت یافت. مبارزه برای حق رای زنان به عنوان یک جنبش مهم که ساختارهایی را که مانع مشارکت سیاسی زنان در بسیاری از کشورهای غربی بودند را به چالش می‌کشید، ظهور کرد. جنبش حق رای زنان نه تنها در سطح ملی بلکه در سطح بین‌المللی نیز به یک مبارزه‌ی چشمگیر تبدیل شد.

در اواخر قرن نوزدهم همبستگی فمینیستی که از مرزهای دولت-ملت فراتر رفته بود، در اوایل قرن بیستم شتاب بیشتری گرفت و راه را برای کنگره‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی زنان هموار نمود. به ویژه تأسیس شورای بین‌المللی زنان در سال ۱۸۸۸ زمینه برای پیشبرد یک رهنمود بین‌المللی در مبارزه برای حقوق زنان هموار کرد. علاوه بر این اتحاد بین‌المللی حق رای زنان که در سال ۱۹۰۴ تأسیس شد و اتحاد بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی که در سال ۱۹۱۵ تأسیس شد، نمونه‌های مهمی از چگونگی سازماندهی جنبش فمینیستی بر مبنای یک پلتفرم بین‌المللی هستند.^۱

این سازمان‌ها نشان دادند که زنان در یک چشم‌انداز وسیع که شامل خواسته‌های صلح و آزادی اجتماعی بود، عمل کردند و به عنوان نمونه‌های عینی از همبستگی جهانی زنان می‌توانند فراتر از مرزها نیز تاثیرگذار باشند.

ظهور موج دوم فمینیسم در دهه‌ی ۱۹۶۰ به سازمان‌های فمینیستی بین‌المللی انگیزه بخشید. به ویژه از سال ۱۹۷۰ بدین‌سو جنبش فمینیستی در سطح جهانی بیشتر نمایان شد و از سوی سازمان‌های بین‌المللی به رسمیت شناخته شد. در این دوره کنفرانس‌های زنان تحت نظارت سازمان ملل متحد برگزار می‌شد، مبارزه برای حقوق زنان را برای تاثیرگذاری بر دیپلماسی بین‌المللی ممکن ساخت.^۲ این کنفرانس‌ها علاوه بر گفتگوی میان دولت‌ها راه را برای توسعه‌ی اشکال جایگزین سازمان با مشارکت سازمان‌های غیردولتی (NGO) هموار کردند. یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های این دوره ادغام مسائل زنان در دیپلماسی بین‌المللی بود.

کنفرانس‌های زنان سازمان ملل متحد که در سال ۱۹۷۵ در مکزیک و در سال ۱۹۸۰ در کپنهاگ برگزار شد، نقاط عطفی در مبارزه برای حقوق زنان محسوب می‌شود. با این حال این کنفرانس‌ها اختلافات عمیق در دیدگاه را میان کشورهای شمال و جنوب جهان آشکار کردند. تلاش‌ها برای جهانی‌سازی و رویکردهای فمینیست‌های لیبرال و رادیکال در اروپا و آمریکای شمالی مورد انتقاد قرار گرفته است. در این زمینه تلاش‌ها برای تعریف تجربیات همه‌ی زنان از طریق یک مدل واحد و جهانی از فمینیسم تحت نام "خواهری جهانی" به ویژه توسط فمینیست‌های کشورهای جنوب جهان رد شده است.^۳

این انتقادات جهانی‌سازی فمینیسم را در چارچوب غربی به چالش کشیدند و بر لزوم در نظر گرفتن زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و ژئوپلیتیکی تاکید کردند. رویکردهای ضدامپریالیستی، ضداستعماری و ضدسرمایه‌داری نیاز جنبش فمینیستی به همبستگی فراملی را برجسته کردند. در حالی که مبارزات زنان برای حقوق خود در غرب که ناشی از توسعه‌ی صنعتی شدن و سرمایه‌داری بود اغلب از طریق آزادی‌های فردی و حقوق سیاسی هدایت می‌شد، برای زنان غیرغربی این مبارزه با استعمار، استثمار اجتماعی-اقتصادی و نابرابری اجتماعی مرتبط بود. در پاسخ به انتقاداتی مبنی بر اینکه زنان شمالی مسائل سایر زنان را نادیده گرفته و رویکردهای خود را به آنان تحمیل می‌کنند، فمینیست‌های ضدامپریالیست، پسااستعماری و سیاه‌پوست شبکه‌های فراملی خود را گسترش دادند و نقش فعال‌تری را ایفا کردند. این روند با کنفرانس‌های زنان سازمان ملل متحد که در نایروبی در سال ۱۹۸۵ و پکن در سال ۱۹۹۵ برگزار شد، آشکارتر گردید.

۱. Jones (۲۰۱۰)

۲. Johnson (۲۰۰۷)

۳. Mohanty (۱۹۸۸)

مسئله‌مندی مفهوم «خواهری جهانی»

مفهوم خواهری جهانی در چارچوب رویکردی که تجارب فمینیست‌های غربی را به عنوان هنجار می‌پذیرد، مورد انتقاد قرار گرفته است. از دید چاندار موهانتی (۱۹۸۸) گرایش‌های همگن‌ساز این مفهوم، تجربیات زنان غیرغربی را به حاشیه می‌راند و مبارزات آن‌های علیه نابرابری جنسیتی را نامرئی می‌کند. به گفته‌ی موهانتی این رویکردها که اغلب به عنوان فمینیسم سفید شناخته می‌شوند، سایر اشکال ستم همانند استعمار، نژادپرستی و بهره‌کشی اقتصادی را نادیده می‌گیرد و صرفاً بر سلسله مراتب مبتنی بر جنسیت تمرکز می‌کند.

از نگاه منتقدان، فمینیست‌های غربی اغلب زنان غیرغربی را به عنوان قربانیان منفعل "رویه‌های فرهنگی سرکوب‌گرانه" به تصویر می‌کشند و آن‌ها را به ابژه‌های رهایی‌بخش خود تبدیل می‌کنند. این امر نادیده‌انگاری این واقعیت است که زنان غیرغربی به عنوان یک سوژه مبارزات رهایی‌بخش خود را پیش می‌برند. (لوگونس، ۲۰۰۳) این رویکرد نه تنها عاملیت و مقاومت زنان غیرغربی را پاک می‌کند، بلکه جنبش‌های فمینیستی متنوعی را که از این زمینه‌ها ظهور کرده‌اند، ساکت می‌کند. از جمله‌ای این انتقادات توجه ناکافی فمینیسم غربی به حق زمین، عدالت زیست-محیطی و مبارزات ضدامپریالیستی زنان در کشورهای جنوب جهان است.^۴

فمینیسم‌های بومی، فمینیسم‌های آفریقایی و فمینیسم‌های آمریکای لاتین به طور ویژ رویکردهای منحصر بفرد خود را در مورد ستم جنسیتی ارائه داده‌اند. این جنبش‌های فمینیستی برخلاف رویکردهای فمینیستی غربی حقوق زمین، عدالت زیست‌محیطی و مبارزات ضدامپریالیستی را در اولویت قرار داده‌اند.^۵ استدلال آنان این است که چنین مسائلی توسط فمینیست‌های غربی به حاشیه رانده می‌شوند و یا به درستی درک نمی‌شود و از سوی دیگر فمینیسم غربی با نادیده گرفتن مکرر مسائل نژاد و طبقه، نابرابری جهانی نوعی امپریالیسم فمینیستی را تداوم می‌بخشد.^۶ از سوی دیگر این رویکرد نه تنها زنان رنگین‌پوست با ریشه‌های غیرغربی را به حاشیه می‌راند بلکه همان سلسله مراتب قدرتی را که فمینیسم در پی از میان بردن آن است را تقویت می‌کند. پیشبرد تاریخی اترناسیونالیسم در مبارزات زنان تلاش‌های جنبش‌های فمینیستی را برای فراتر رفتن از مرزهای دولت-ملت و ایجاد یک شبکه همبستگی جهانی نشان می‌دهد. با این حال این فرایند همچنان تمایل فمینیست‌های غربی را به نادیده گرفتن تجربیات منحصر بفرد زنان در کشورهای جنوب جهان آشکار کرده است. آینده‌ی جنبش فمینیستی، بحث‌ها در مورد ارتقای یک مدل همبستگی فراملی را که به زمینه‌های محلی حساس است و دربرگیرنده‌ی اشکال مختلف ستم است، به جای درک جهانی از فمینیسم را عمیق‌تر کرده است.

این انتقاد که جنبش‌های زنان از نظر تاریخی بر تجارب زنان سفیدپوست، طبقه‌ی متوسط و غربی متمرکز بود به ویژه از دهه‌ی ۱۹۸۰ از طریق نظریه‌ی تقاطع کیمرلی کرنشاو مورد توجه قرار گرفته است. بر طبق این نظریه در حالی که زنان با ستم جنسیتی دست‌وپنجه نرم می‌کنند با ستم مبتنی بر نژاد، طبقه، اتنیک، گرایش جنسی و سایر مولفه‌های هویتی نیز روبه‌رو هستند.^۷ فمینیسم متقاطع ایجاد یک جنبش فمینیستی

۴. Spivak (۱۹۹۹)

۵. Mendoza (۲۰۰۲)

۶. Mohanty (۲۰۰۳)

۷. Crenshaw (۱۹۹۱) ۱۹۹۱

فراگیرتر را با متمرکز کردن صدای زنان به حاشیه رانده شده را ضروری ساخته است. جنبش‌های زنان در سده‌ی ۲۱ در حال گسترش مبارزات جهانی خود هستند و در تلاش برای برپاسخت عرصه‌ای رادیکال‌تر و چندوجهی از مبارزه علیه نظام‌های مردسالار، استعماری و سرمایه‌داری هستند. این فرایند خود را در قالب پیشبرد سیاست‌های جایگزین توسط جنبش‌های زنان در عرصه‌های بین‌المللی و فراتر رفتن از مرزهای دولت-ملت‌ها و تبدیل مقاومت محلی به یک شبکه جهانی همبستگی نشان می‌دهد.

جنبش‌های جهانی‌سازی جایگزین و مبارزه‌ی زنان

در حالی که جنبش‌های زنان تلاش می‌کنند تا با تدوین سیاست‌های جایگزین در عرصه‌های بین‌المللی و از طریق سازمان‌هایی همچون سازمان ملل، مسائل زنان را در دستور کار دولت-ملت‌ها قرار دهند، ما شاهد ظهور مقاومت محلی زنان در مناطق مختلف نیز هستیم. همانند زنان زاپاتیست در آمریکای لاتین، مقاومت زنان گُرد در خاورمیانه، جنبش کمر بند سبز در آفریقا و جنبش صدای زنان در هند تنوع و وسعت این مبارزه‌ی جهانی را نشان می‌دهد.

در این مرحله افزایش شمول‌گرایی تقاطعی و شمول صداهای متنوع نشان‌دهنده‌ی تغییر قابل توجه از امواج فمینیستی گذشته است که صداهای به حاشیه رانده‌شده‌ی زنان به ویژه زنان رنگین‌پوست را نادیده می‌گرفتند. مطابق دیدگاه‌های برخی از فعالین، فمینیسم اکنون سیاست را با تجربیات فردی ترکیب کرده و این تجربیات عمیقاً تحت تأثیر ساختارهای اجتماعی گسترده‌تر قرار دارند.^۸

جنبش زنان زاپاتیست در آمریکای لاتین به طور ویژه نمونه‌ی قابل توجهی از مبارزه علیه ساختارهای مردسالارانه همراه با مبارزه‌ی رهایی‌بخش مردمی بومی است. این زنان با به چالش کشیدن استعمار و مردسالاری آزادی زنان را در سطوح محلی و جهانی بازتعریف کرده‌اند. به همین ترتیب جنبش زنان گُرد در خاورمیانه برابر مرزها و سیاست‌های هویتی تحمیل شده توسط نظم مردسالاری، سرمایه‌داری و ناسیونالیسم از منظر رهایی‌بخشی زنان مقاومت می‌کنند. این جنبش‌ها نشان می‌دهند که چگونه یک دیدگاه تقاطعی می‌تواند ابعاد متنوع مبارزه‌ی زنان را رادیکالیزه کرده و دربرگیرد.

امروزه بسیاری از نظریه‌پردازان و فعالان فمینیست بر لزوم مبارزه‌ی جهانی رادیکال‌تر زنان علیه نظام‌های مردسالاری، استعماری، برتری‌طلبی سفید و سرمایه‌داری تأکید دارند. در این زمینه آن‌ها بر لزوم برقراری اتحاد و سازماندهی اقدامات برای تبدیل مقاومت محلی به یک نیروی جمعی فراملی تأکید می‌کنند. این رویکرد استراتژیک از سوی جنبش‌های فمینیستی نقش مهمی در ایجاد همسویی در مبارزه علیه استعمارگرایی دارد. در این دوره مشارکت جنبش‌های فمینیستی محلی در مبارزه‌ی جهانی زنان به طور فزاینده‌ای در گردهمایی‌هایی بین‌المللی برجسته شده است. به عنوان مثال پلتفرم‌هایی همچون کنفرانس‌های زنان سازمان ملل، فروم اجتماعی جهانی و راهپیمایی‌های جهانی زنان، پیشگام تلاش جنبش‌های زنان برای ایجاد یک نیروی جمعی جهانی بوده‌اند که از مرزهای ملی فراتر رود.^۹ با این حال انتقاداتی بر این اقدامات وجود دارد مبنی بر اینکه این مبارزات جهانی همگن نیست و اولویت‌های مختلف زنان را در جغرافیاهای متفاوت به رسمیت نمی‌شناسند و بیش از حد متمرکز و سلسله‌مراتبی است و منجر به عقب‌نشینی می‌شود. این امر جنبش‌های زنان را به دنبال جایگزین‌هایی سوق داده است که شمول و همبستگی آن‌ها را تقویت کند و بحث در مورد جهانی شدن بدون استعمارگرایی را بیشتر تعمیق بخشد.

۸. Anderi (۲۰۲۰)

۹. Basu (۲۰۱۷)

درک پیچیدگی روابط قدرت جهانی، مبارزه‌ی جهانی بدون استعمارزدایی یا به عبارتی ایجاد روابط و ائتلاف‌هایی که بر مبنای همبستگی متقابل و پذیرش تنوع تجربه‌های زنان در سراسر جهان و به اشتراک گذاشتن آن‌ها استوار باشد، امکانپذیر است. در نتیجه مدرنیته‌ی سرمایه‌داری، استعمارگرایی، نژادپرستی، ملی‌گرایی، جنسیت‌گرایی، تخریب زیست-محیطی و استثمار اقتصادی می‌توانند به محوری مرکزی در مبارزات زنان تبدیل شوند تا رویکردی فراگیرتر و متقاطع اتخاذ شود؛ رویکردی که به زنان این امکان را می‌دهد در سطح جهانی به عدالت، برابری و آزادی دست یابند و جایگاه قوی‌تری داشته باشند. در طول سه دهه‌ی اخیر زنان در مناطق مختلف جهان ضرورت نیاز به مبارزه‌ای فراگیرتر با رویکردی تقاطعی و بدون استعمارگرایی را که از محدوده‌ی ملیت‌ها و مرزهای دولتی فراتر رود و بتواند یک مبارزه‌ی جهانی را سازماندهی نماید را درک کرده‌اند. یکی از نمونه‌های بارز این مبارزات، جنبش‌های فمینیستی (Ni Una Menos) در آرژانتین، "ژن ژیان آزادی" در کردستان و لاس تسیس شیلی هستند. این مبارزات در راستای فرایند جهانی شدن از پایین به بالا هستند و با گسترش مقاومت در برابر سیستم‌های پدرسالار و سرمایه‌داری منجر به افزایش آگاهی و همبستگی می‌گردد. این جنبش‌ها قدرتی را به نمایش گذاشته‌اند که به طور جدی سیستم موجود را به چالش کشیده و فضاهای تحول اجتماعی را گسترش داده‌اند و بر ساخت سوژه‌های جدید را اولویت قرار داده‌اند. در این چارچوب جنبش‌های مردمی، مقاومت محلی را در یک بستر جهانی قرار داده‌اند، چشم‌انداز پیوند میان جهانی و محلی را گشوده‌اند و نقش مهمی در ایجاد ارتباط و تقویت آگاهی جمعی در میان زنان در سراسر جهان ایفا کرده‌اند.^{۱۰}

می‌توان گفت در طول دهه‌ی گذشته ارتباط میان مسائل زنان و نابرابری‌های اجتماعی به طور خاص مورد توجه قرار گرفته است. در این زمینه نیاز روزافزون به عاملیت سیاسی در جنبش‌های زنان، اجماع بر سر تعریف انقلاب زنان را ضروری می‌سازد. رسانه‌های اجتماعی نیز نقش مهمی در پیوند جنبش‌های زنان در سطح جهانی ایفا کرده است و فعالان را قادر می‌سازند تا صدای خود را به گوش دیگران برسانند و فراتر از مرزها همکاری کنند. این پیوند برای رشد و تاثیر جنبش‌های زنان حیاتی است.^{۱۱}

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره این است که جنبش‌ها و مطالبات به عرصه‌های سیاسی خاص محدود نمی‌شود بلکه خواستار تغییرات بسیار گسترده‌تری هستند. ما شاهد یک فرایند گسترده، ناهمگن، غیرمرکزی و چندصدایی از مقاومت زنان هستیم. بدون تردید پیروزی مقاومت در یک منطقه می‌تواند بر مناطق دیگر نیز تاثیرگذار باشد. لذا سوال اینجاست اگر جنبش‌های زنان نتوانند فراتر از محدودیت‌های جغرافیایی اجتماعی خود روند، این پیشرفت‌ها تا چه حد می‌تواند پایدار باشد؟

همزمان با تحول مبارزات زنان به سوی چارچوبی فراگیر و چندوجهی در مقیاس جهانی، جستجوی راه‌هایی برای ایجاد یک تحول جهان‌شمولی استعمارزدایی شده نیز در حال افزایش است. این فرایند مستلزم شناخت و به اشتراک‌گذاری تنوع تجارب زنان در سطوح محلی و بین‌المللی است. جنبش‌های زنان در سراسر جهان با پرداختن به مسائل محلی در یک بستر جهانی، نه تنها ستم جنسیتی بلکه ستم چندلایه‌ای ناشی از مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و استعمار را نیز به چالش می‌کشند.^{۱۲}

در سده‌ی ۲۱ جنبش‌های زنان دامنه‌ی مبارزات جهانی خود را گسترش می‌دهند و در برابر پدرسالاری، استعمارگری و سرمایه‌داری عرصه‌ای رادیکال‌تر و مبتنی بر درهم‌تنیدگی اشکال مختلف ستم ایجاد می‌کنند. در واقع عبور از مرزها نوعی آگاهی جمعی ایجاد می‌کند. ساختن یک «جهان‌شمولی استعمارزدایی شده» مستلزم آن است

۱۰. Anderi (۲۰۲۰)

۱۱. Jenkins (۲۰۲۰)

۱۲. Mendoza (۲۰۲۰)

که زنان نه تنها بر مسائل محلی خود تمرکز کنند، بلکه از طریق همبستگی فراملی علیه تمامی ابعاد مدرنیته‌ی سرمایه‌داری مبارزه کنند. اتخاذ رویکردی تقاطعی که به تنوع تجارب زنان احترام می‌گذارد برای تقویت مبارزات زنان در سطح جهانی حیاتی است. به ویژه تجارب ایدئولوژیک، سیاسی و عملی جنبش آزادی زنان کردستان نقش مهمی در مباحث محلی و جهانی ایفا کرده است. این جنبش هم در بافت‌های محلی و هم در عرصه‌های جهانی نمونه‌ای برای پیشبرد استراتژی‌های همبستگی و مبارزه است.

رهنمود جنبش آزادی زنان کردستان در مورد پیوند میان محلی و جهانی

مباحث ایدئولوژیک، نظری و عملی مبارزات زنان کرد و تلاش برای ایجاد ساختارهای جایگزین دستاوردهای مهمی کسب کرده است. این جنبش در تلاش است مدل سازمانی و دستاوردهای بیش از چهل سال مبارزه علیه سیستم و ذهنیت مردسالار را با جنبش‌های جهانی به اشتراک بگذارد. علاوه بر دستاوردهای عملی و بینش ایدئولوژیکی در مبارزه علیه مدرنیته‌ی سرمایه‌داری، در زمینه‌های خوددفاعی، رهبری مشترک، الگوهای سازمانی مستقل و چشم‌انداز انقلاب زنان قصد دارد از طریق کنفدرالیسم دمکراتیک جهانی زنان سهم بیشتری در مبارزه‌ی جهانی آزادی زنان داشته باشد.

جنبش‌های زنان در سده‌ی ۲۱ در حال گسترش مبارزات جهانی خود هستند و در تلاش برای بر ساخت عرصه‌ای رادیکال‌تر و چندوجهی از مبارزه علیه نظام‌های مردسالار، استعماری و سرمایه‌داری هستند. این فرایند خود را در قالب پیشبرد سیاست‌های جایگزین توسط جنبش‌های زنان در عرصه‌های بین‌المللی و فراتر رفتن از مرزهای دولت-ملت‌ها و تبدیل مقاومت محلی به یک شبکه جهانی همبستگی نشان می‌دهد.

جنبش آزادی زنان گرد علی‌رغم موانع و دشواری‌های فراوان پیوسته در تلاش بوده با زنان سراسر جهان ارتباط برقرار نماید و از انباشت دانش و تجارب مبارزات زنان که قرن‌ها بدون وقفه ادامه داشته، بیاموزد و تجربیات خود را نیز به اشتراک بگذارد. با ایجاد این پیوند بحث در مورد چگونگی پیوند دادن مبارزات جهانی زنان و چگونگی سازماندهی و تقویت پیوندهای محلی عمیق‌تر شده است. این جنبش با سال‌های تجربه در برقراری ارتباط و اتحاد با سایر جنبش‌های زنان در منطقه و سراسر جهان، در طول دهه‌ی گذشته در پیوند خود با جنبش‌های زنان چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی شتاب قابل توجهی کسب کرده است. در این مروری مختصر بر این فعالیت‌ها خواهیم داشت:

انقلاب زنان روزاوا که میراثی چهل ساله از مبارزه است از سال

۲۰۱۲ بدین‌سو همچنان اهمیت خود را حفظ کرده است. از سوی دیگر مبارزات مشترک زنان کرد، عرب و سریانی به الگویی مهم در تقویت اتحاد زنان در سراسر منطقه تبدیل شده است. این انقلاب پیوندهای محلی را تقویت می‌کند و الهام‌بخش جنبش جهانی زنان است و آنان را قادر می‌سازد تا مدل‌های سازمانی مستقل ارائه داده و سیستم‌های اجتماعی خود را بر اساس دفاع از خود بنا سازند. زنان کرد در تلاش برای بر ساخت یک مدل سازمانی کنفدرال مبتنی بر مشارکت برابر، آزاد و دموکراتیک برای همه‌ی زنان صرف‌نظر از تفاوت‌ها هستند.

کنفدرالیسم دمکراتیک ضمن بیان پیوند ایجاد شده میان ساختارهای خودگردان، تلاش می‌کند یک شبکه و مدل روابط مکمل، سیال و پیوسته بر اساس نیازهای محلی ایجاد نماید. این مدل سازمانی که سلسله مراتبی، دولتی یا متمرکز نیست نمایانگر یک سیستم جایگزین با هدف رهایی زنان است که ساختاری دمکراتیک و فراگیر را بر اساس

فرایندهای تصمیم‌گیری محلی و خودمدیریتی محلی ایجاد می‌کند. یک سیستم کنفدرالیسم پایدار زنان از طریق شوراهای محلی، کمون، تعاونی و آکادمی‌ها در حال ساخت است. این مشارکت نه تنها با زنان ساکن در روژاوا بلکه با زنانی از سراسر جهان برقرار شده است که تجربه و مدل مهمی برای چگونگی ادغام پویایی‌های محلی در یک فرایند انقلابی جهانی ارائه می‌دهد.

ژنولوژی دانش انقلاب زنان با طیف وسیع و متنوعی از جنبش‌های زنان در سراسر جهان تعامل داشته و برای دیدار و گفتگو در مورد مسائل مختلف اردوها، سمینار، نشست و دوره‌های آموزشی بی‌شماری برگزار شده است. این فعالیت‌ها بستری برای زنان فراهم کرده تا تجارب خود را به اشتراک بگذارند، در بحث‌ها شرکت کنند و این تعامل را تقویت کنند. احیای دانش‌های محلی و دیدگاه جامع در مورد ارتباط دانش با زندگی یکی مباحث مهم در این فرایندها بوده است.

ژنولوژی با تمرکز بر پیوند میان زنان با تاریخ و ریشه‌هایشان روشی را ارائه می‌دهد که زنان را به انجام تحقیقات عمیق در مورد واقعیات زنان در بافت محلی خود تشویق می‌کند و به جای پرداختن به مسائل سطحی بر رهیافت‌هایی تمرکز دارد که بنیان‌های نظام مردسالاری را تضعیف می‌کند. در عین حال این روش تجربه‌ی قابل توجهی در توسعه‌ی دانش جایگزین در جستجوی حقیقت از طریق آموزش مشارکتی ارائه می‌دهد که زنان را به زندگی در تحول اجتماعی با محوریت رهایی زنان چه در سطح جهانی و چه محلی متصل می‌کند. ژنولوژی ادغام تجربیات و دانش زنان در این زمینه با جوامع خود و تقویت سازمان‌های محلی را به عنوان پایه‌ای برای تقویت بیشتر مبارزه جهانی می‌بیند.

مطابق این رهنمود آگاهی تاریخی، خاستگاه و جوامع ما نقش مهمی در ایجاد ارتباط میان محلی و جهانی ایفا می‌کند. این پایه و اساس ادغام پویایی‌های محلی با مبارزات جهانی را فراهم می‌کند و زنان را قادر می‌سازد تا هم در زمینه‌های اجتماعی خود و هم در مقیاس جهانی به طور موثر سازماندهی گردند. این امر نه تنها باعث توانمندسازی زنان می‌شود بلکه به تحولات اجتماعی گسترده‌تر نیز منجر می‌شود. در این زمینه تأکید می‌شود که بازگشت زنان به ریشه‌های تاریخی و فرهنگی خود درک و تحقیق عمیق در مورد واقعیات زنان در جوامع خود و تدوین استراتژی‌هایی برای تغییر اجتماعی بر اساس این واقعیات‌ها در پیشبرد مبارزات جهانی زنان موثر خواهد بود.

موسسه‌ی آندره وولف که در سال ۲۰۱۹ در روژاوی کردستان تأسیس شد، یک تجربه‌ی انترناسیونالیستی مهم است که در آن زنان از مناطق مختلف جهان گرد هم آمده و در مورد انقلاب زنان گفتگو می‌کنند، از یکدیگر می‌آموزند و در نهایت ایده‌ها و برنامه‌های مشترکی ارائه می‌دهند. اعضای موسسه همراه با زنانی از نقاط مختلف جهان ضمن سازماندهی زندگی روزمره به صورت جمعی با تحقیقات و کاوش در مورد تاریخ زنان و تاریخ خودشان در پی تقویت بیشتر مبارزات مشترک خود نیز هستند. یکی دیگر از ابعاد تحقیقات آن‌ها پرداختن به شیوه‌های مقاومت زنان در سراسر جهان است.

در نتیجه‌ی تلاش‌های فشرده‌ی جنبش زنان گُرد در دهه‌ی گذشته شبکه‌ی "زنان آینده را می‌بافند" در سال ۲۰۱۸ تأسیس شد. این شبکه با مشارکت جنبش‌های زنان از آمریکای لاتین، خاورمیانه، آسیا و اروپا به یک پلتفرم همبستگی بین‌المللی تبدیل شده است. هدف این شبکه متحد کردن مبارزات مشترک زنان از جغرافیاهای مختلف برای ایجاد یک پلتفرم همبستگی جهانی است. در این زمینه دو کنفرانس مهم با حضور هزاران زن از سراسر جهان برگزار شد. نخستین کنفرانس با موضوع "انقلاب در حال شکل‌گیری" در روزهای ۶ و ۷ اکتبر ۲۰۱۸ برگزار شد. این کنفرانس به عنوان بستری مهم برای زنان جهت بحث در مورد فرایندهای انقلاب خود و به اشتراک‌گذاری آموخته‌ها و تجارب عمل کرد. دومین کنفرانس، به عنوان "دومین کنفرانس بین‌المللی زنان" در برلین آلمان برگزار شد. این کنفرانس با شعار "انقلاب ما؛ رهایی‌بخش زندگی" با شرکت بیش از هشتصد زن از ۴۱ کشور برگزار شد. این کنفرانس خود را به عنوان ابتکاری متمایز نمود که در آن زنان در مورد مبارزه‌ی

خود برای ساختن یک زندگی آزاد در مقیاس جهانی بحث و گفتگو کردند، تجربیات خود را به اشتراک گذاشتند و اشتراژی‌های مشترکی تدوین کردند.

برگزاری این شبکه و کنفرانس‌ها با پیشاهنگی جنبش زنان گِرد گام‌های مهمی هستند که نیاز به اتحاد علیه مردسالاری جهانی و سرمایه‌داری را تقویت می‌کنند. کار این شبکه مباحث مهمی را در مورد تقویت همبستگی میان جنبش‌های زنان در سراسر جهان و چگونگی هدایت مبارزات محلی به یک فرایند انقلابی جهانی برای کمک به زنان در ساختن آینده‌ای مشترک ارائه می‌دهد. زنان با به اشتراک گذاشتن شرایط و تجربیات منحصر بفرد خود از مبارزه از طریق این شبکه گام‌هایی در راستای ایجاد یک جنبش همبستگی جهانی گسترده‌تر برداشته‌اند.

جنبش آزادی زنان گِرد از طریق رابطه‌ی پویای خود میان محلی‌سازی و جهانی‌سازی سهم قابل توجهی در مبارزه‌ی جهانی زنان دارد. دستاوردهای عملی و نظری زنان مانند انقلاب زنان روزآوا، ژنولوژی و کنفدرالیسم زنان مدل‌های مشخصی برای چگونگی گسترش این مبارزات در مقیاس جهانی ارائه می‌دهد. استراتژی‌های سازماندهی جنبش و شبکه‌های همبستگی بین‌المللی که از طریق دینامیسم‌های محلی توسعه یافته‌اند، نقش مهمی در رهبری خودسازماندهی زنان و تحول اجتماعی ایفا می‌کنند.

نتیجه

توسعه‌ی تاریخی انترناسیونالیسم در مبارزات زنان تلاش‌های جنبش‌های فمینیستی برای فراتر رفتن از مرزهای دولت-ملت و ایجاد یک شبکه همبستگی جهانی را آشکار می‌کند. با این حال ناکافی بودن درک جهانی از فمینیسم را به دلیل تمایل فمینیست‌های غربی به نادیده‌انگاری تجربیات منحصر بفرد زنان در کشورهای جنوب جهان را نشان می‌دهد. این کاستی توسعه‌ی یک مدل همبستگی فراملی را ضروری می‌سازد که به زمینه‌های محلی حساس بوده و اشکال مختلف ستم را مدنظر قرار دهد.

نیاز مبرم به یک مبارزه‌ی جهانی زنان در مبارزه پدیدار شده است، مبارزه‌ای که پویایی‌های محلی و جهانی را در نظر می‌گیرد و به اتحاد و مشارکت در برابر اشکال متقاطع ستم اولویت می‌دهد. در سده‌ی ۲۱ جنبش‌های زنان عرصه‌ی مبارزه‌ای رادیکال‌تر و متقاطع‌تر علیه سیستم سرمایه‌داری، پدر-مردسالاری و استعمارگرایی ایجاد کرده‌اند. در سال‌های اخیر شاهد فراتر رفتن مبارزات زنان از مرزها و شکل‌گیری یک آگاهی جمعی هستیم در آینده موفقیت این جنبش‌ها به ایجاد رویکردی فراگیر وابسته است که مقاومت‌های محلی را با همبستگی جهانی پیوند دهد. حرکت از محلی‌گرایی به سوی جهان‌شمولی و درک یک الگوی سازمانی جدید می‌تواند نقشی حیاتی در موفقیت مبارزات زنان در سراسر جهان ایفا کرد. این الگو می‌تواند از ادامه‌ی موثرتر و همبستگی جهانی زنان در مسیر آزادی‌خواهی حمایت کند و آن را تقویت کند.

جنبش زنان کرد شیوه‌ای مبارزه را ارتقاء داده که ماهیت چندلایه و متقاطع مبارزه‌ی زنان را به رسمیت می‌شناسد و این مدل نشان‌دهنده تلاشی برای ایجاد همبستگی جهانی با تکیه بر بسترهای محلی زنان است. تجارب این جنبش به وضوح نشان می‌دهد که گذار از محلی به جهانی و رویکردی فراگیر که اشکال مختلف ستم را درنظر می‌گیرد، می‌تواند نقش مهمی در تقویت مبارزات زنان در سراسر جهان داشته باشد.

تجربیات تاریخی مبارزات زنان انترناسیونالیست در سده‌ی ۱۹ و ۲۰ و آنچه می‌توانیم بیاموزیم.

ساندرا کریل

این جمله احتمالاً در مورد امروز هم صادق است: "زنان باید مردان را در دیدگاه و فعالیت‌های انترناسیونالیستی رهبری کنند. ما بایست بر مقاومت بزرگی غلبه کنیم. اما این نبایست ما را منصرف کند." کلارا زتکین این جملات را در سال ۱۹۱۴ پس از فروپاشی دومین انترناسیونال سوسیالیستی به دلیل جنگ جهانی دوم به الکساندرا کولونتای نوشت. او در چند کلمه تجارب خود را مبنی بر اینکه زنان باید پیشگام حقیقی و اصيل سوسیالیسم انترناسیونالیست باشند، خلاصه کرده است.

آنچه موج اول جنبش زنان در آمریکای شمالی و اروپا در قرن نوزدهم نامیده شده است، به عنوان میراثی از قیام‌های به رهبری زنان علیه نظام فئودالی از یک سو و نظام سرمایه‌داری صنعتی از سوی دیگر پدیدار شد. برخی از مبارزات زنان برای حق رای زنان در تاریخ‌نگاری به عنوان جنبش حق رای زنان ثبت شده است. با این حال زنان دارای اهداف بیشتری بودند. آن‌ها همچنین علیه برده‌داری و نژادپرستی، فقر و ستم اقتصادی، خشونت جنسی و کسب حق بر بدن مبارزه کردند. به ویژه جنبش زنان بورژوا با سازماندهی در قالب انجمن و اتحادیهایی برای حقوق زنان از جمله حق تحصیل دختران و حق اشتغال با دستمزد برابر مبارزه کردند. نخستین کنفرانس‌های بین‌المللی زنان برای اهداف ایجاد شبکه و همکاری برگزار شدند همانند کنفرانس‌های بین‌المللی حقوق زنان در پاریس در ۱۸۷۸، کنگره‌ی مطالعات زنان در برلین در سال ۱۸۹۶ و کنگره‌ی بین‌المللی زنان که از سوی اتحادیه بین‌المللی زنان (ICW) در لندن در سال ۱۸۹۹ برگزار شد.

همزمان نخستین جنبش‌های سوسیالیستی در قرن نوزدهم ظهور کردند. پیشگامان زنان سوسیالیست هم مسائل زنان و هم مسائل طبقاتی را در دستور کار مبارزات خود قرار دادند. لذا چالش آنان با جنبش زنان بورژوا بود که برای حقوق خود در چارچوب سیستم مبارزه می‌کردند اما توانایی به زیر سوال بردن شرایط استثمارگونه و مخرب را نداشتند.

بی‌توجهی آشکار زنان جنبش بورژوا به مبارزه برای دموکراسی بیشتر و حتی آزادی نه برای همه‌ی زنان و نه برای کل جامعه از سوی جنبش‌های کارگری زنان سوسیالیست و آنارشیست آن زمان مورد انتقاد قرار گرفت و منجر به جدایی آن‌ها شد. زنان سوسیالیست، جنبش زنان بورژوا را واپس‌گرا توصیف کردند زیرا نه تنها از نظم بورژوازی حمایت و به آن سود می‌رساند، بلکه از طریق فعالیت‌های بشردوستانه‌ی خود که با هدف بهبود وضعیت زنان کارگر انجام می‌شد، تلاش می‌کرد آن‌ها را از شرکت در مبارزات طبقاتی بازدارد.

برای جنبش زنان طبقه‌ی کارگر، رهایی خود از رویکردهای قیم‌آبانه‌ی زنان بورژوا و تأکید بر تفاوت‌های خود از اهمیت اساسی برخوردار بود. یکی از مهم‌ترین رویدادهای این فرایند کنگره‌ی بین‌المللی مطالعات زنان و ابتکارات زنان بود که در سپتامبر ۱۸۹۶ در برلین برگزار شد و نمایندگان برجسته‌ی جنبش زنان پرولتاریا در آن شرکت داشتند. کلارا زتکین در سخنرانی خود در این کنگره خواستار آزادی زنان پرولتاریا شد: "مبارزه برای آزادی زنان پرولتاریا باید مبارزه‌ای علیه طبقه‌ی سرمایه‌دار باشد، نه علیه مردان طبقه‌ی خودشان." با این حال کسب مقبولیت در میان رفقای خودشان نیز یک مبارزه بود. کلارا و اما ابهر دو نفر از پنج زن از جمله رزا لوکزامبورگ که در کنگره‌ی بین‌المللی کارگران در پاریس در سال ۱۸۹۹ سخنرانی کردند، مسئله‌ی زنان و لزوم سازماندهی زنان سوسیالیست را در دستور کار انترناسیونال دوم قرار دادند و مانع از تصویب طرحی علیه اشتغال زنان با دستمزد شدند. پنج زن حاضر در این کنگره به نخستین توافقات در مورد ایجاد یک جنبش بین‌المللی

زنان پرولتاریا دست یافتند. آن‌ها با اعتقاد به اینکه استقلال اقتصادی زنان پیش‌نیاز غلبه بر ستم علیه آن‌ها نه تنها در کارخانه بلکه در خانواده نیز هست، قصد داشتند احزاب سوسیالیست را متقاعد کنند که لزوم خودسازماندهی زنان کارگر و مبارزه برای حق اشتغال زنان با دستمزد را بپذیرند. احزاب تحت رهبری مردان عموماً با این امر مخالفت می‌کردند زیرا زنان کارگر به عنوان "رقیب" مردان دیده می‌شدند تا به عنوان رفقای بالقوه در مبارزه مشترک علیه استثمار و ستم. در کنگره‌ی پاریس انجمن بین‌المللی مردان کارگر (ILA) همه‌ی رفقا را موظف به حمایت از جنبش سوسیالیستی زنان کرد. با این اقدام، آن‌ها سنگ‌بنای سازماندهی زنان کارگر در سراسر جهان را گذاشتند. پس از کنگره‌ی پاریس نخستین "کمیته‌های آژیتاسیون زنان" تأسیس شدند و اکنون به سختی می‌توان کنگره، اتحادیه یا کنفرانس حزب سیاسی را بدون مشارکت زنان یافت.

انتشار مجلات نیز روش مهمی برای تبلیغات و فعالیت محسوب می‌شد. پس از کنفرانس پاریس مجلات زنان در بسیاری از کشورها در کنار سازمان‌های زنان سوسیالیست پدیدار شدند. هدف آن‌ها کمک به زنان در درک این بود که آن‌ها نماینده‌ی "جدی‌ترین آرمان‌ها" هستند و "زنان را برای مبارزه‌ی سیاسی آموزش دهند". این مجلات با مقالاتی از کشورهای مختلف به عنوان ارگان‌های بحث و سازماندهی بین‌المللی نیز عمل کردند. اما ایهرر مجله‌ی زن کارگر (Die Arbeiterin) را در سال ۱۸۹۰ منتشر نمود. این مجله پیشگام مجله‌ی برابری (Die Gleichheit) بود که بعدها سردبیری آن را کلارا زتکین بر عهده گرفت. در اتریش علیرغم مخالفت اولیه اعضای مرد حزب روزنامه‌ی زنان کارگر (Die Arbeiterinnenzeitung) از سال ۱۸۹۲ بدین‌سو منتشر شد. محتوای این روزنامه عمدتاً از سوی دو فعال سوسیالیست ویکتوریا کوفلر و آدلایت پوپ منتشر می‌شد.

حق رای زنان عامل اصلی وحدت‌بخش هم برای جنبش زنان بورژوا و هم جنبش کارگری زنان در مبارزات جنبش‌های زنان بود. این امر منعکس‌کننده مبارزه برای مشارکت زنان به عنوان عامل در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی بود و تنها در ارتباط با انتخاب شدن در پارلمان نبود؛ بلکه بیشتر مربوط به حضور و فعالیت سیاسی صرف‌نظر از طبقه بود؛ که شامل مبارزه برای حق شرکت در جلسات سیاسی عمومی و پیوستن به انجمن و احزاب سیاسی می‌شد. این در درجه‌ی اول مبارزه‌ای بود که توسط زنان سوسیالیست و آنارشیزست در جنبش کارگری انجام می‌شد. مبارزه‌ای علیه سلطه و سرمایه‌داری بود از سوی دیگر علیه شیوه‌ی تفکر مردسالارانه‌ی رفقای خودشان بود. اما ایهرر در کنگره‌ی حزب سوسیالیست دمکرات در سال ۱۸۹۰ چنین گفت "در کنگره‌ی پاریس از همه‌ی رفقا خواسته شد که از جنبش زنان از هر نظر چه از بُعد معنوی و چه مادی حمایت کنند. تاکنون چه اقداماتی انجام گرفته است؟ به جز چند مورد استثناء تقریباً هیچ حمایتی از سوی مردان صورت نگرفته است. زنان هنوز بودجه‌ای ندارند و به ما گفته شد: "شما نمی‌توانید در کنفرانس حزب شرکت کنید زیرا منابع مالی کافی ندارید." بله! شما مردان وظیفه دارید در مقابل این موضوع از ما حمایت کنید. ما خواهان جنبش ویژه‌ای برای زنان نیستیم، ورزش نمی‌خواهیم؛ خواسته‌ی ما فقط حمایت از جنبش عمومی کارگران است. حتی در آن صورت انتظار حمایت شما را داریم. پس اینقدر با سردی با ما برخورد نکنید و از ما حمایت مالی کنید. حق داریم شما همانند رفقای با حقوق کامل با ما رفتار کنید. از ما حمایت مالی و معنوی کرده و این نتیجه خواهد داد. اینها بازی و با ترفند نیست بلکه جدیت زمانه هستند."

هفده سال پس از این سخنرانی در دورانی که زنان سوسیالیست در بسیاری از کشورها به طور خستگی‌ناپذیر برای آموزش و سازماندهی زنان کارگر مبارزه می‌کردند و کمیته، انجمن، اتحادیه و نشریات زنان را تأسیس و منتشر می‌کردند، نخستین کنفرانس بین‌المللی زنان کارگر به عنوان بخشی از پنجمین کنگره بین‌المللی سوسیالیست‌ها در اشتوتگارت از ۱۷ تا ۱۹ اوت ۱۹۰۷ برگزار شد. کنفرانس زنان با رهبری زنان سوسیالیست آلمانی از جمله کلارا زتکین، اما ایهرر و اوتیلی باردز با حضور ۵۹ نماینده از ۱۵ کشور برگزار شد. دستور کار کنفرانس شامل گزارشاتی در مورد جنبش زنان سوسیالیست در کشورهای مختلف، روابط میان رفقای زن سازمان‌یافته و مبارزه برای حق رای زنان بود.

به دلیل اختلافات میان جناح‌های چپ و راست در احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات و گرایش متفاوت نمایندگان زن که این خط‌مشی را نمایندگی می‌کردند، این کنفرانس‌ها به اتفاق آرا برگزار نشدند. بالعکس مباحث متضاد و متناقضی در مورد مسائلی همانند مبارزه‌ی طبقاتی و امکان اتحاد یا همکاری موقت با جنبش‌های زنان بورژوا همانطور که توسط لیلی براون و نمایندگان اتریشی، سوئیسی و بریتانیایی درخواست شده بود، برجسته بود. الکساندرا کولونتای بعدها در مورد کنفرانس اینگونه می‌نویسد:

"در طول کنفرانس جناح‌های راست و چپ انترناسیونال زنان درگیر نبردی بودند که منعکس‌کننده تضاد میان دو جریان درون انترناسیونال بود. من طرف کلارا زتکین را گرفتم. اولین نکته‌ی اختلاف مربوط به مبارزه برای حق رای جهانی زنان بود. سوسیالیست‌های اتریشی به همراه لیلی براون آماده‌ی دادن برخی امتیازات بودند... من از طرف روسیه از چپ‌ها در برابر فرصت‌طلبان حمایت کردم."

پیشنهاد کلارا زتکین در نهایت پذیرفته شد و اساس قطعنامه‌ای را تشکیل داد که از سوی کنگره‌ی بین‌المللی سوسیالیست‌ها به نفع حق رای زنان تصویب شد. این قطعنامه مقرر می‌کرد که همه‌ی احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات مسئول مبارزه برای حق رای جهانی زنان باشند. پس از بحث‌های بعدی به دنبال پیشنهاد لویز زیتس که توسط رزا لوکزامبورگ در یک سخنرانی به طور قاطع حمایت شد، یک "بیرخانه بین‌المللی زنان" تأسیس شد که رفقای هر کشور گزارش‌های سالانه‌ای را که خلاصه‌ای از وضعیت جنبش زنان در کشورهای خود است، ارائه می‌دادند. محل دبیرخانه اشتوتگارت بود و با سردبیری مجله‌ی برابری (Die Gleichheit) ترکیب شد. این مجله همچنین به عنوان نشریه‌ی مشترک بین‌الملل زنان سوسیالیست تعیین شد. از آن زمان به بعد درخواست‌های بین‌المللی، دعوت‌نامه‌ها به کنفرانس‌ها و گزارشات آن‌ها و همچنین مقالاتی در مورد مسائل بین‌المللی از کشورهای مختلف در این مجله منتشر شد.

دومین کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست همانند کنگره‌ی بین‌المللی سوسیالیست‌ها در سال ۱۹۱۰ در کپنهاگ برگزار شد. کلارا زتکین به عنوان دبیر کل انترناسیونال زنان ارتباط مستمری با زنان سوسیالیست در اتریش، بوهیمیا، سوئیس، هلند، انگلستان، فرانسه، فنلاند، روسیه، لهستان و ایالات متحده و گهگاه با زنان دانمارک، بلژیک و ایتالیا برقرار نمود. از جمله کشورهایی که تلاش‌های ویژه‌ای برای برقراری ارتباط با آن‌ها صورت گرفت، کشورهای اسکاندیناوی بودند. زتکین پیش از کنفرانس کپنهاگ از طریق نامه با زنان سوسیال دمکرات همکار خود تماس گرفت و از آن‌ها دعوت نمود تا در تدارکات شرکت کنند. صد نماینده از هفده کشور از جمله آنا استرک و روث گوستافسون از سوئد در این کنفرانس حضور داشتند. موضوعات اصلی گسترش روابط با سازمان‌های زنان در کشورهای مختلف، حق رای جهانی برای همه‌ی زنان و تضمین حقوق اجتماعی مادران و کودکان بود. موضوع ممنوعیت کار شبانه‌ی زنان بسیار بحث‌برانگیز بود. هدف کنفرانس دستیابی به تصمیماتی در مورد مسائل مطرح شده، بدون نادیده گرفتن شرایط منطقه‌ای مربوطه بود که مبارزات زنان سوسیالیست در همه‌ی کشورها را هدایت کند.

این کنفرانس در درجه‌ی اول به دلیل تصمیم‌ش برای اعلام روز جهانی زنان کارگر شناخته می‌شود. کیت دانکر و کلارا زتکین پیشنهاد برگزاری سالانه‌ی روز زن را دادند که در درجه‌ی نخست برای خدمت به آرمان حق رای زنان در نظر گرفته شده بود. این تصمیم نخستین بار در ۱۹ مارس ۱۹۱۱ در دانمارک، آلمان، اتریش و سوئیس اجرا شد.

سومین کنفرانس بین‌المللی زنان قرار بود پس از دهمین کنگره‌ی بین‌المللی سوسیالیست‌ها در وین برگزار شود. دستور کار آن شامل مبارزه برای حق رای زنان، حمایت قانونی از زنان کارگر، مراقبت‌های اجتماعی از مادران و کودکان و تورم بود. با این حال به دلیل وقوع جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴، کنگره‌ی بین‌المللی سوسیالیست‌ها و کنفرانس زنان برگزار نشد. این جنگ تأثیر تعیین‌کننده‌ی بر زنان انترناسیونال سوسیالیست داشت. چرا که شاهد رای دادن به جنگ از سوی رفقای مرد خود بودند. اکثر احزاب سوسیالیست یا سوسیال

دمکرات در کشورهای درگیر جنگ تحت تاثیر ناسیونالیسم از دولت خود جانبداری کردند. بنابراین به موضع ضد نظامی‌گری و سیاست صلح که در کنفرانس‌های بین‌المللی بر سر آن توافق شده بود، خیانت شد. با خیانت به اصول انترناسیونالیستی موسوم به صلح در قلعه یا صلح داخلی (Burgfrieden) در واقع احزاب سوسیالیست یا سوسیال دمکرات از سیاست‌های جنگی ناسیونالیستی کشورهای مربوطه حمایت می‌کردند. انترناسیونال سوسیالیستی دوم به طور کامل فروپاشید. بی‌اعتمادی به سیاست‌های سوسیال دمکرات منجر به پیوستن بسیاری از نیروهای چپ انقلابی به احزاب کمونیست شد و به انشعاب در جنبش انجامید. کلارا زتکین دبیر انترناسیونال زنان علی‌رغم مسائل ناشی از جنگ، حکومت نظامی و سانسور سعی نمود ارتباط خود را با رفقای انترناسیونالیست خود حفظ کند. او در نامه‌ای به رفیق هلندی خود هیلن انکرسمیت نوشت:

"در ابتدا شکی نداشتم که چنین وظیفه‌ی مشترکی فقط به یک صورت می‌تواند وجود داشته باشد. تلاش و مبارزه برای صلحی که با اصول سوسیالیستی مطابقت داشته باشد، صلحی که ما سوسیالیست‌ها در همه‌ی کشورها بایست با تمام امکانات موجود برای آن تلاش کنیم. به نظر من این مسئولیت و وظیفه‌ی شرافتمندانه انترناسیونال سوسیالیست زنان است که زنان همه‌ی طبقات و کشورها را برای مبارزه برای صلح بسیج و بیدار کند. همچنین معتقدم که ما نه تنها بسیاری از فعالان حقوق زنان را در همه‌ی کشورها بسیج خواهیم کرد بلکه بالعکس همه‌ی زنان را بسیج خواهیم کرد مادامی که آن‌ها تحت تاثیر زهر امپریالیستی نسبت به حقوق و وظایف خود به عنوان انسان و مادر کور و کر نشده باشند."

عزم زنان سوسیالیست علیه جنگ غیرقابل انکار بود زیرا به وضوح می‌دانستند که جنگ و ناسیونالیسمی که به آن دامن می‌زد، حمله به ایده‌ی سوسیالیسم انترناسیونالیست بود. به جای اتحاد به عنوان پروتاریای همه کشورها رهبران مرد اکثر احزاب سوسیالیست دمکرات بودند که با دولت‌ها، سلطنت‌طلبان و بعدها فاشیست‌ها علیه "دشمن ملی" متحد شدند و به نوبه‌ی خود دولت، سرمایه‌داری و حکومت مردسالار را تقویت کردند. بنابراین اتحاد بین‌المللی زنان برای صلح علیه جنگ به معنای دفاع از ایده‌ی سوسیالیسم در برابر حمله بود.

اینس آرماند به نمایندگی از سردبیران مجله‌ی زنان روسی رابوتیکا در نوامبر ۱۹۱۴ خواستار برگزاری کنفرانس بین‌المللی زنان شد. الکساندرا کولونتای نیز از او پیروی کرد: "ما زنان سوسیالیست همواره در میان متزقیان و مبارزه در میان طوفان و علیه جنگ خواهیم بود." در دسامبر ۱۹۱۴ کلارا زتکین با نوشتن نامه‌ای خواستار صلح بدون الحاق شد و از زنان آلمان و جنبش بین‌المللی زنان درخواست کمک نمود. سپس برای سازماندهی برگزاری کنفرانس بین‌المللی زنان نمود که قرار بود از روزهای ۲۶ تا ۲۸ مارس ۱۹۱۵ در برن برگزار شود.

۲۵ نماینده زن هشت کشور از جمله آلمان، انگلستان، فرانسه، روسیه، لهستان، هلند، ایتالیا و سوئیس در این کنفرانس شرکت کردند. هیچ از نمایندگان آلمان و فرانسه رسمی نبودند. آن‌ها علی‌رغم سیاست جنگ احزابشان به این کنفرانس آمده بودند. مباحث مطرح شده شامل کمپین صلح بین‌المللی زنان سوسیالیست و لزوم "مبارزه با ناسیونالیسم در جنبش عمومی کارگران و تلاش برای سوسیالیسم انترناسیونال" بود. علی‌رغم دیدگاه‌های متناقض احزاب سوسیالیست و کمونیست در مورد دخالت سوسیال دمکراسی در جنگ و پیامدهای ضروری آن، زنان در تلاش برای امضای یک بیانیه‌ی نهایی مشترک بودند. آن‌ها از همه‌ی زنان خواستند تا تظاهرات گسترده‌ای علیه جنگ و برای صلح سازماندهی کنند و در اقدامات صلح بین‌المللی شرکت کنند. اندکی پس از آن کنفرانس بین‌المللی جوانان سوسیالیست در برن برگزار شد. با وجود برگزاری در یک کشور بی‌طرف هر دو کنفرانس بایستی مخفیانه برگزار می‌شدند. گزارشات تنها پس از پایان کنفرانس‌ها منتشر می‌شد و اغلب در کشورهای درگیر جنگ ممنوع و یا سانسور می‌شد. این کنفرانس‌ها نخستین تلاش‌های ملموس برای متحد کردن احزاب سوسیالیست در سطح بین‌المللی چه با وجود جنگ و چه علیه آن، بودند و موفقیت‌آمیز بودند. آن‌ها از نظر سیاسی مخالفان و زنان درون احزاب سوسیال دمکرات حامی جنگ را توانمند

ساختند و به توسعه‌ی یک جنبش توده‌ای علیه جنگ کمک کردند. تنها در آلمان دویست هزار نسخه از مانیفست کنفرانس زنان به صورت مخفیانه توزیع شد. این جنبش که توسط کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست و کنفرانس جوانان رهبری می‌شد، با کنفرانس در سپتامبر ۱۹۱۵ آغاز و به عنوان "جنبش زیرموالد" شناخته شد. هدف آن تجدید سازمان انترناسیونال سوسیالیستی و محکوم کردن خیانت سوسیال دمکراسی بود. این جنبش که نام خود را از محل برگزاری جلسات، شهری کوچک در سوئیس گرفته بود تا سال ۱۹۱۷ کنفرانس‌های مختلفی برگزار کرد. پس از انقلاب اکتبر با اعلام انحلال انترناسیونال دوم آغاز به ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی جدید تحت رهبری اتحاد جماهیر شوروی نمود.

زنان همچنین در سومین کنفرانس زیرموالد که در سال ۱۹۱۷ در استکهلم برگزار شد، شرکت کردند. این زنان شامل آنجلیکا بالابانووا از ایتالیا، کیت دانکر از آلمان، رزا بلوک از سوئیس، ترزر شلزنبرگ و الیزابت لوزاتو از اتریش بودند. همزمان با این کنفرانس، یک کنفرانس بین‌المللی منحصر بفرد زنان به رهبری آنجلیکا بالابانووا و با حضور شرکت‌کنندگانی از آلمان، اتریش، بلغارستان، روسیه، رومانی، سوئیس، فنلاند و سوئد برگزار شد. علاوه بر این

نیاز به یک روزنامه بین‌المللی جدید مورد بحث قرار گرفت، زیرا کلارا زتکین به دلیل دیدگاه‌های چپ از سوی رهبری حزب SPD از سرگیری Gleichheit برکنار شده بود. بیانیه مشترک نهایی تأکید کرد که گزارشات کشورهای مختلف تأکید می‌کنند که جنگ با ادغام بیشتر زنان در تولید سرمایه‌داری به افزایش سرمایه‌گذاری در شرایط کار و زندگی زنان کمک کرده و بنابراین تأثیر مستقیمی بر بین‌المللی شدن آن‌ها داشته است. بنابراین بر این تأیید شد که زنان و طبقه‌ی کارگر مطابق با تصمیمات کنفرانس زنان برن و کنفرانس زیرموالد در سال ۱۹۱۵ برای صلح مبارزه خواهند کرد پس از انقلاب اکتبر، بین‌الملل سوم یا بین‌الملل کمونیست در سال ۱۹۱۹ به رهبری اتحاد جماهیر شوروی تأسیس شد. در دومین کنگره‌ی جهانی زنان نخستین کنفرانس بین‌المللی زنان کمونیست تشکیل شد. به ابتکار کلارا زتکین "رهنمودهای جنبش زنان کمونیست" که برای همه‌ی احزاب عضو بین‌الملل کمونیست لازم‌الاجرا بود،

تصویب شد. بسیاری از فعالان زن در این دوره انتظارات بسیاری از اتحاد جماهیر شوروی داشتند. آن‌ها از دستاوردهای اجتماعی که انقلاب روسیه برای زنان به ارمغان آورد، از جمله برابری قانونی جنسیت‌ها، حق سقط جنین پزشکی آزاد و قانونی، افتتاح مراکز مراقبت از کودکان و مراکز مشاوره برای مادران، آشپزخانه‌های اشتراکی و تشویق زنان به مشارکت در سازماندهی و کار سیاسی هیجان‌زده بودند. اینها مسائلی بودند که زنان کمونیست همراه با وضعیت سیاسی و شرایط زنان در سراسر جهان مورد بحث قرار دادند. به عنوان مثال در دومین انترناسیونال زنان کمونیست در سال ۱۹۲۱ الکساندر کولونتای در حضور ۸۲ نماینده از ۲۸ کشور در مورد اشکال و روش‌های فعالیت احزاب کمونیست در قبال زنان کارگر صحبت نمود. این تصمیم به افتخار زنان کارگر انقلابی که با اعتصاب خود علیه جنگ در ۸ مارس ۱۹۱۷، انقلاب روسیه را رهبری کردند، گرفته شد.

عزم زنان سوسیالیست علیه جنگ غیرقابل انکار بود زیرا به وضوح می‌دانستند که جنگ و ناسیونالیسمی که به آن دامن می‌زد، حمله به ایده‌ی سوسیالیسم انترناسیونالیست بود. به جای اتحاد به عنوان پروتاریای همه کشورها رهبران مرد اکثر احزاب سوسیالیست دمکرات بودند که با دولت‌ها، سلطنت‌طلبان و بعدها فاشیست‌ها علیه "دشمن ملی" متحد شدند و به نوبه‌ی خود دولت، سرمایه‌داری و حکومت مردسالار را تقویت کردند. بنابراین اتحاد بین‌المللی زنان برای صلح علیه جنگ به معنای دفاع از ایده‌ی سوسیالیسم در برابر حمله بود

دبیرخانه‌ی زنان انترناسیونال در سال ۱۹۲۱ در مسکو تاسیس شد. الکساندر کولونتای، نادژدا کروپسکایا، هنریته رولاند-هولت و ژرژا بلوک و کلارا زتکین با قاطعیت و انرژی زیادی برای پیشبرد انترناسیونال زنان کمونیست تلاش کردند.

دبیرخانه مسکو بر پیشبرد کار مشترک با "زنان شرق" یعنی جمهوری‌های شوروی قاره‌ی آسیا و سایر کشورها تمرکز داشت. در سال ۱۹۲۱ جلسه‌ای برای مشورت میان زنان کمونیست و زنان کارگر مردمان شرق با حضور ۴۵ فعال زن از جمهوری‌های تاتارستان، ازبکستان، ترکمنستان، آذربایجان، کریمه، قرقیزستان، قفقاز و سیرری برگزار شد. از دید الکساندر کولونتای "علی‌رغم تنوع خلق‌های حاضر روح بین‌المللی‌گرایی" غالب بود. این کنفرانس همچنین از طریق دبیرخانه‌ی بین‌المللی زنان به زنان کارگر در غرب تبریک گفت. نخستین "کنگره‌ی زنان جمهوری‌های شوروی ماوراء قفقاز" که در سال ۱۹۲۲ در باکو برگزار شد، در درجه‌ی اول زنان جوامع مسلمان را هدف قرار داد.

یک دفتر اروپای غربی به ابتکار کلارا زتکین در برلین تاسیس شد. او که فعالیت‌های خود را تا حد زیادی مستقل سازماندهی می‌کرد مجله‌ی "بین‌الملل زنان کمونیست" را منتشر کرد. با این حال به دلیل عدم حمایت مالی کمیترون که تحت سلطه‌ی مردان بود، این مجله فقط به صورت پراکنده منتشر می‌شد. با تعهد لنین به "سانترالیسم دموکراتیک" اعضای کمیترون به تدریج از خودمختاری خود دست کشیدند. پس از مرگ لنین و به قدرت رسیدن استالین اتحاد جماهیر شوروی دیدگاه بین‌المللی خود را از دست داد. کمیترون به یک نهاد سیاست خارجی تبدیل شد و بنابراین کاملاً به سیاست‌های هژمونیک اتحاد جماهیر شوروی وابسته شد. در نهایت این وضعیت بر کار و مبارزات بین‌المللی زنان نیز تأثیر گذاشت. در سال ۱۹۲۵ (یک سال پس از مرگ لنین) دبیرخانه‌ی بین‌المللی زنان منحل شد و مسئولیت کار بین‌المللی زنان مستقیماً به عنوان یک بخش تحت کمیترون قرار گرفت. دفتر برلین بسته شد و انتشار مجله متوقف شد. این یک انحراف آشکار از سازمان مستقل بین‌المللی زنان کمونیست بود که تا آن زمان وجود داشت. زنان کمونیست چهارمین و آخرین کنفرانس بین‌المللی خود را در سال ۱۹۲۶ برگزار کردند.

گروه کاری بین‌المللی احزاب سوسیالیست که با نام‌های بین‌المللی وین نیز شناخته می‌شود، تا سال ۱۹۲۲ برای متحد کردن جنبش پراکنده‌ی کارگری پس از تاسیس بین‌المللی کمونیست فعالیت می‌کرد، باعث ایجاد یک بین‌المللی دیگر زنان نیز شد. در فوریه ۱۹۲۱ به ابتکار زنان سوسیال دموکرات اتریشی، نشستی از زنان در وین برگزار شد و تاسیس دبیرخانه بین‌المللی زنان مورد تصمیم‌گیری قرار گرفت. هدف آن تهیه گزارشاتی در مورد جنبش‌های زنان و تسهیل تبادل مطالب در مورد پیش‌نویس قوانین و پیشنهادهایی بود که به طور خاص بر زنان تأثیر می‌گذاشت همانند قوانین ازدواج، حمایت از زنان کارگر و حقوق اجتماعی زنان و کودکان. جنبش زنان بورژوا نیز به طور فزاینده‌ای خود را در سطح بین‌المللی سازماندهی کرد. یکی از سازمان‌های مهم زنان در این دوره شورای بین‌المللی زنان بود. هدف این شورا که در سال ۱۸۸۸ در ایالات متحده تاسیس شد، متحد کردن جنبش‌های زنان سازمان‌یافته ملی تحت یک سازمان جامع بود. اتحاد بین‌المللی زنان (IAW) از سال ۱۹۰۴ وجود داشت. در آن زمان هر دو سازمان در درجه‌ی اول برای حق رای زنان تلاش می‌کردند. اکثر زنان در سازمان‌های مرکزی جنبش زنان بورژوازی بین‌المللی، تحصیل کرده، پروتستان و اروپایی بودند. تلاش‌های آن‌ها برای گسترش ارتباطشان در جنبش کارگری زنان توسط بین‌الملل زنان سوسیالیست خنثی شد. برای گسترش نفوذ خود به فراسوی اروپا و کشورهای تحت استعمار اروپا کنفرانس و انجمن‌هایی با همکاری گروه‌های زنان منطقه‌ای، همانند انجمن زنان پان-پاسیفیک زنان سراسر آسیا آغاز شد. این تلاش سرآغاز جهانی شدن از سوئی و جهانی شدن ایده‌ها و سیاست‌های فمینیسم سفید بورژوازی بود که در عین نادیده گرفتن استعمار، نژادپرستی، ستم طبقاتی و دیگر اشکال و روش‌های استعمار سرمایه‌داری خود را مرقی دیده و در پی آموزش رهایی زنان در سراسر جهان بود. بر این مبنا تا به امروز رابطه‌ی میان زنان اروپایی-آمریکایی و اکثریت

زنان در سراسر جهان در سازمان‌ها و پلتفرم‌های بین‌المللی زنان با اورپانتالیسم و استعمار فمینیستی مشخص می‌شود.

یک ماه پس از کنفرانس زنان سوسیالیست در برن، کنگره بین‌المللی صلح زنان از سوی جنبش‌های زنان بورژوازی در روزهای ۲۸ تا ۳۰ آوریل ۱۹۱۵ سازماندهی شد. این کنگره توسط نیروهای انقلابی به عنوان رفرمیست محکوم شد و خواستار همبستگی زنان علیه "جنگ مردان" شد که می‌توان آن را حرکتی رادیکال و شجاعانه برای زمان خود دانست. این اقدام آغاز نهادینه شدن مبارزه زنان علیه جنگ بود که توسط جنبش‌های مختلف زنان گرد هم آورده شد. کنگره زنان خواستار تاسیس یک دادگاه بین‌المللی و یک سازمان بین‌المللی برای برقراری صلح و مشارکت زنان در سیاست‌های بین‌المللی برای جلوگیری از جنگ‌های آینده شد. "اتحادیه بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی" که هم اکنون نیز وجود دارد، در اینجا تاسیس شد. برای جنبش زنان بورژوا و سازمان‌های بین‌المللی رسمی آن، بین‌المللی به معنای "بین‌دولتی" بود. هدف آن‌ها اعطای حق اظهار نظر به زنان در جامعه ملل و همچنین در امور حقوق بین‌الملل یا شهروندی بود. کمیته‌هایی که توسط زنان در اینجا تاسیس شد، همانند کمیته‌های ارتباط و خلع سلاح به تدریج وظایف سازمان‌های بین‌المللی زنان که پیشتر مستقل بودند را بر عهده گرفتند.

در حالی که جنبش لغو برده‌داری و جنبش زنان در آمریکا دست در دست هم ارتقاء یافت، انتقاد شدید از نژادپرستی جنبش زنان که تحت سلطه‌ی زنان سفیدپوست بود و از سوی ملی‌گرایی و استعمار سیستم‌های دولتی اروپایی شکل گرفته بود، همچنان ادامه دارد. بنابراین آن‌ها در مبارزات لیبرال خود نتوانستند بر مفهوم سلطه غلبه کنند؛ برعکس آن را بازتولید و اجرایی کردند. در حالی که روزهای نخست جنبش زنان، زنان کارگر و شهروندان درمبارزه خود علیه بردگی زنان، خواستار حقوق برابر بودند، امروزه زنان در مناصب رهبری به کارگران زن دستور داده و زنان مهاجر را مجبور به کار به عنوان برده‌ی خانگی در ویلاهای خود می‌کنند. زنان در وزارت‌خانه‌های دولتی در افزایش بودجه‌ی جنگ نقش دارند.

"سیاست خارجی فمینیستی" همانگونه که هزاران سال است به مردان آموخته شده است، نقش مهمی در بردگی و استثمار زنان دارد و نشان‌دهنده‌ی شکاف‌های قدرت است. نه مواضع جنبش‌های سوسیالیستی و نه نهادینه شدن مبارزات زنان بورژوا نمی‌توانست از این امر جلوگیری کند.

جنبش کارگری سوسیالیستی زنان معتقد بود که مسئله‌ی زنان تنها بخشی از یک مسئله‌ی اجتماعی بزرگ‌تر است و تنها در کنار آن قابل حل است. به عبارت دیگر "رهایی زنان از یوغ دوگانه‌ی بردگی مزدی و جنسی تنها از طریق سرنوشتی سرمایه‌داری امکانپذیر است." نتیجه، مبارزه‌ای برای سازماندهی مشترک هر دو جنس، مشارکت برابر آن‌ها به عنوان رفیق در مبارزات سوسیالیستی و ایجاد شرایطی بود که زنان کارگر را قادر می‌ساخت از نظر سیاسی فعال و آگاه شوند. با این باور که استقلال اقتصادی زنان پیش‌نیاز غلبه بر ستم بر آن‌هاست؛ شغل با دستمزد به آرمان زن سوسیالیست آزاد شده تبدیل شد. این هنجار ریشه‌دار اجتماعی همچنین به این معنی بود که زنان خانه‌دار به عنوان عقب‌مانده تحقیر می‌شدند و با منطق سرمایه‌داری به بازتولید اجتماعی ارزش کمتری داده می‌شد. بنابراین تصویر سوسیالیستی از زنان به جای آزاد کردن آن‌ها در خدمت استثمار زنان و جامعه بود.

در ابتدا تاریخ مبارزه جنبش‌های کارگری زنان سوسیالیست بین‌المللی و انترناسیونال زنان با جنگ جهانی اول به پایان رسید. جنگ جهانی دوم امیدهای زنان برای صلح و آزادی اجتماعی را در سده‌ی بیستم بیشتر از میان برد. با این حال سازمان‌های ملی و بین‌المللی زنان هنوز در هر سطحی از جامعه وجود دارند. در بسیاری از کشورهای جهان حق رای عمومی برای زنان و همچنین مردان، صرف‌نظر از طبقه یا جایگاه اجتماعی آن‌ها، محقق شد. آنچه از این تاریخ به جای مانده، تاریخ مقاومت زنان است که الهام‌بخش نسل‌ها و جنبش‌های بعدی بوده است و تا زمانی که به روایت آن ادامه دهیم، به الهام‌بخشی به دیگران ادامه خواهد داد.

ما هنوز مبارزات بسیاری برای پیروزی در پیش داریم. مبارزاتی برای حق زنان در تعیین سرنوشت خود، بر بدن خود، پایان دادن به زن‌گوشی و خشونت جنسی و درک این نکته که این مبارزات تا زمانی که زنان، مردم و جوامع تحت سلطه‌ی یک دولت و ذهنیت مردسالار باقی بمانند، پیروز نخواهند شد. آنچه باقی می‌ماند این تجربه است که حتی اگر دولت، حکومت یا حاکمان مرد آن را محدود کنند، ما زنان حق و نیروی سازماندهی سیاسی خود را داریم.

امروزه و در ربع نخست قرن ۲۱ با یک وضعیت سیاسی روبه‌رو هستیم که در آن جنگ جهانی سوم مدت‌هاست شعله‌ور شده و باید بدانیم چگونه از دستاوردهای مبارزات زنان در قرون گذشته دفاع کنیم. ما بایستی این مبارزات را نه تنها به عنوان مبارزات فمینیستی بنگریم بلکه باید این مبارزات را به عنوان مبارزاتی برای یک جامعه آزاد، دموکراتیک و اکولوژیکی نیز بپذیریم.

مدرنیته‌ی سرمایه‌داری از طریق ابزارهایی همانند دولت-ملت، فردگرایی، نژادپرستی، تبعیض جنسی، ظلم، جنگ اقتصاد جهانی شده‌ی غارت و بهره‌کشی، علم‌گرایی سلطه‌جویانه و همچنین روش‌های مستقیم و یا غیرمستقیم استعمار در گسترش تفکر و سلطه‌ی مردسالارانه در سراسر جهان موفق بوده است. نیاز به مقابله با این مردسالاری سازمان‌یافته و فعال در سطح جهانی وجود دارد. با توجه به شدت فزاینده‌ی جنگ جهانی سوم، ویرانی ناشی از آن در جامعه و طبیعت و حملات مداوم به زنان، این نیاز شاید هرگز تا این حد فوری و ضروری نبوده است.

یکی از بزرگ‌ترین خطاهای جنبش‌های چپ در سده‌های نوزدهم و بیستم عدم موفقیت آن‌ها در ایجاد یک سیستم دفاعی در برابر اختلافات سیاسی، ایدئولوژیک و درگیری‌های داخلی بود. ما بایستی از این خطاها درس گرفته و یک مبارزه‌ی مشترک و دفاع از خود را با همه‌ی ملت‌ها و گروه‌های اجتماعی که برای آزاد مبارزه می‌کنند، توسعه دهیم. این به معنای عمل بدون ایدئولوژی یا معیار نیست. ایدئولوژی مشترک باید "آزادی زنان" باشد. این الگوی مشترک پیوند جنبش آزادی زنان با مبارزات برای دموکراسی و اکولوژی است. این مسیر به سوی برساخت یک "کنفدرالیسم جهانی زنان" است.

نخستین گام‌ها برای سازماندهی این فرایند با برگزاری دو کنفرانس بین‌المللی زنان که در سال ۲۰۱۸ در فرانکفورت و در ۲۰۲۲ در برلین برداشته شد.

تاسیس نخستین انترناسیونال زنان سوسیالیست اغلب تنها به کلارا زتکین نسبت داده می‌شود، اما زنان بسیاری در کشورهای مختلف از طریق حمایت مادی و معنوی بحث و یا اقدامات خود در آن مشارکت داشتند. موفقیت انترناسیونال زنان به سازماندهی آن یعنی تاسیس دبیرخانه و انتشار یک مجله‌ی مشترک که مقالات و مباحثی از کشورهای مختلف را منتشر می‌کرد، بستگی داشت. نقش کلارا زتکین در این مورد تعیین کننده بود. این وضعیت به روشنی نشان می‌دهد که به فعالانی نیاز است که خود را وقف سازماندهی شبکه جهانی مبارزات زنان کرده‌اند. زنده و پویا نگه داشتن ارتباط میان کنفرانس‌ها و پیگیری اجرای تصمیمات مشترک با نگاهی انگیزه‌بخش و متعهدانه بدون سازماندهی ممکن نخواهد بود. همچنین گردهم‌آمدن در بحث‌های مشترک چه در عرصه‌ی عملی و چه نظری و گسترش و تعمیق آن‌ها نیز نیازمند تلاش سازمان‌یافته است. بنابراین روند توسعه‌ی کنفدرالیسم جهانی زنان نیز به تعهد، پیشگامی و رهبری زنان نیرومند و سازمان‌یافته نیاز خواهد داشت. پس بیایید همگی با هم پیش برویم!

مجله ژنولوژی این فایل را به بحث در مورد کنفدرالیسم دموکراتیک زنان به عنوان الگویی برای مبارزه مشترک زنان اختصاص دارد. نیاز به متحد کردن مبارزات زنان که در سطح محلی در حال ظهور است و توسعه‌ی آن در چارچوب یک رهنمود اترناسیونال فراتر از مرزها احساس می‌شود. این تحولات برای ما که ادعا می‌کنیم سده‌ی ۲۱ را به سده‌ی زنان تبدیل خواهیم کرد، ما را وادار می‌کند تا در مورد چگونگی انجام و تجارب حاصل از آن بیشتر توضیح داده و بحث نماییم. انقلاب روزآوا در کنار رویه‌های عملی در بخش‌های مختلف کردستان، بر اساس این اندیشه بنا نهاده شد که الهام‌بخش بر ساخت یک سیستم مستقل زنان در چارچوب خودمدیریتی دموکراتیک بود. در سال‌های اخیر بحث‌هایی نیز در جنبش زنان کردستان در مورد لزوم قرارداد اجتماعی زنان در جریان است. بدون تردید بحث در مورد این موضوعات با زنانی از جغرافیاهای مختلف که به دنبال جایگزین‌هایی برای سیستم دولتی-مردسالاری و استعماری هستند و در تلاش برای تبدیل غنای فرهنگی و فکری از طریق یک رابطه‌ی همزیستی به ارزش‌های مشترک هستند، پایه و مبنای مهمی برای کنفدرالیسم زنان خواهد بود. در این باره گفتگویی با لیپولو لبوهانگ و تریمیتا چاکما از اعضای ابتکار مانیفست فمینیستی جنوب که فعالیت‌های مهمی در مورد تاریخ و سنت‌های مبارزاتی خود انجام داده‌اند، داشته‌ایم که به شما خوانندگان ارائه می‌دهیم.

مجله‌ی ژنولوژی: لطفا خودتان را معرفی کرده و در مورد ایده‌ی ابتکار عمل مانیفست فمینیستی جنوب برایمان توضیح دهید.

لیپولو لبوهانگ: ابتکار عمل مانیفست فمینیستی جنوب (GFMI) نتیجه‌ی مجموعه‌ای از بحث‌ها با فمینیست‌های جنوب است. ما دارای یک شورای هماهنگی هستیم، اما هر زمان یک مدل سازمانی افقی را در اولویت قرار می‌دهیم. در کشورهای جنوب جهان که در نتیجه‌ی سیاست‌های نئولیبرالی فقیر شده‌اند، مستقیماً بر روی وضعیت زنان تأثیر می‌گذارد. کاهش استقلال ملی و از دست رفتن قدرت تفکر مستقل در نهایت منجر به تضعیف توانایی ایجاد اقتصاد مستقل می‌شود که در این شرایط زنان نخستین کسانی هستند که تحت تأثیر این سیاست‌ها قرار می‌گیرند. هر زمان که دولت‌ها مورد حمله قرار می‌گیرند، ابتدا زنان به حاشیه رانده می‌شوند. فرضیه‌ی GFMI این است که زنان در سراسر جهان در حال ادغام در دولت‌ها هستند و قادر به ابراز وجود خود در این سیستم نیستند. در جنبش‌هایی که با ایده‌ی "مسئله‌ی ملی" در آفریقا و آسیا مبارزه می‌کنند، مسائل زنان منزوی، به حاشیه رانده شده و نادیده گرفته می‌شود. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ زمانی که مبارزات آزادی‌بخش ملی گسترده بود، استدلال این بود که اگر ملت‌های تحت ستم برای ایجاد دولت مبارزه کنند، در نهایت این دولت‌ها (که بعداً مشخص شد مردسالار هستند) مسئله‌ی زنان و سایر مسائل را چاره‌یابی خواهند کرد. بسیاری از مبارزات آزادی‌بخش ملی به موفقیت رسیدند و دولت‌هایی تأسیس شد، لذا دولت‌ها هرگز مسئله‌ی زنان را چاره‌یابی نکردند. بنابراین زنان به عنوان ضمیمه‌ی این دولت‌ها و صرف خدمتگزاران جنبش‌های آزادی‌بخش ملی تحت سلطه‌ی مردان تبدیل شدند. GFMI در برابر این واقعیت نادیده گرفته شدن و از دل انتقاد و ناامیدی از ناکافی بودن پلتفرم‌های مردسالارانه‌ی موجود زاده شد. این سازمان به عنوان بستری آینده‌نگر برای مبارزه‌ی جمعی زنان برای رسیدگی به وضعیت ما، به عنوان زنان جنوب جهان و همکاری با همه‌ی جنبش‌هایی که برای آزادی زنان مبارزه می‌کنند، ظهور کرد.

در اینجا لازم است به پیوند خود با ژئولوژی اشاره نمایم. هنگامی که سال گذشته با آکادمی ژئولوژی در کنیا دیدار کردیم به تدریج به بازنگری و به زیر سوال بردن ایده‌ی دولت پرداختیم. دیدن تفکری که فمینیسم را به عنوان اخلاق هویت درک می‌کند، فوق‌العاده هیجان‌انگیز بود. این تفکر که دربرگیرنده‌ی دیدگاه متمرکز بر آینده‌ی مشترک زنان بدون حدومرز است، کاملاً انقلابی بود و ما را برآن داشت تا در مورد سیستم دولتی بیشتر تامل نماییم. همچنین از دیدار با شما و گفتگو در مورد مبارزه آزادی‌خواهانه‌ی گردها بسیار خوشحالم، مبارزه‌ای که دهه‌هاست درباره‌ی آن می‌شنویم، هرچند پیشتر تعاملی با یکدیگر نداشتیم. از زمان آغاز پروسه‌ی GFMI بحث‌های مشترک ما و پیوندی که ایجاد نمودیم، به یک اتحاد ایده‌ال تبدیل شده است. ما از سنت ضدامپریالیستی باندونگ الهام می‌گیریم، سنتی که در طول جنگ سرد دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ از عدم تعهد حمایت کرده و نه به شرق و نه به غرب وابسته بود. این سنت موجودیتی مستقل و متمایز بود که به هیچ امپراطوری‌ای وابسته نبود. هر کشور یا دولت می‌تواند ویژگی‌ها و هویت مستقل خود را داشته باشد و از نظر تاریخی و سیاسی به شیوه‌های مختلف خود را تعریف کند. بنابراین تفاوت‌ها می‌تواند منبع نوآوری باشند نه محدودیت. علاقه‌ی من به ژئولوژی و مبارزه‌ی گردها از همین جا ناشی می‌شود و همکاری مشترک ما نشأت گرفته از این امر است.

تریمیتا چاکما: من پس از لبوهانگ در ماه مه ۲۰۲۳ به مطالعات GFMI پیوستم. علاقه‌ی من به این مطالعه ناشی از توسعه‌ی آن به عنوان نقدی بر محرومیت تاریخی و معاصر زنان جنوبی از فرایندهای تصمیم‌گیری جهانی است. به عنوان فمینیست‌هایی از جنوب جهان شاهد به حاشیه رانده شدن مداوم صداها و تجارب خود هستیم. در مجامع فمینیستی جهانی مسائل محلی ما، جنوب جهان پیوسته تحت الشعاع دستورکارهای تعیین‌شده توسط فمینیست‌های غربی به ویژه در مجامع سازمان ملل متحد قرار می‌گیرد. گاهی اوقات بایستی انرژی و تلاش بسیاری صرف کنیم تا فقط چند کلمه در مورد مسائل خود را در بیانیه‌ها بگنجانیم. به عنوان مثال صنعت استخراج معادن زمین‌های ما را غیرقابل سکونت کرده و منجر به آوارگی‌مان می‌شود. این اقدام یک تهدید بوده و مبارزه با آن ضروری است. از سوی دیگر زنان در کشورهای جنوب جهان با مسائل مشابهی ناشی از نظم سرمایه‌ی جهانی روبه‌رو هستند. با این حال گفتمان فمینیستی غربی جریان اصلی بیشتر بر مسائلی همچون سهمیه رهبری نهادها تمرکز دارد. لذا اولویت‌های ما حیاتی‌تر است. سازمان‌های بین دولتی همانند GVV که در ۱۵ ژوئن ۱۹۵۴ تأسیس شدند و "بیانیه مشترک ۷۷ کشور در حال توسعه" را اعلام کردند، و BRIK (یک سازمان بین دولتی متشکل از برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی، ایران، مصر، اتیوپی و امارات متحده عربی). همانطور که می‌دانیم در سازمان ملل متحد، سازمان‌های بین دولتی وجود دارند که برای حمایت از منافع اقتصادی جمعی اعضای خود و ایجاد ظرفیت مذاکره طراحی شده‌اند. در کشورهای جنوب جهان نیز می‌توانیم شاهد سلطه‌ی مردانه باشیم که زنان را نامریی کرده و آن‌ها را به حاشیه می‌رانند. در کنفرانس باندونگ ۱۹۵۵، ۲۹ کشور آسیایی و آفریقایی که نماینده‌ی ۵۴ درصد از جمعیت جهان و یک و نیم میلیارد نفر بودند، گردهم آمده تا یک همکاری اقتصادی و فرهنگی گسترده آفریقایی-آسیایی ایجاد کنند. این، گام مهمی در شکل‌گیری جنبش عدم تعهد علیه استعمار کلاسیک و نو بود. زنان بسیاری از کشورهای شرکت کننده در کنفرانس باندونگ، کنفرانس‌های متعددی نیز در حوزه زنان برگزار کردند. آن‌ها در مورد زمینه‌های مشترک مبارزه بحث کردند و اعلامیه و مانیفست‌هایی صادر کردند. لذا هیچ یک از بحث‌های مطرح شده توسط زنان در بیانیه کنفرانس باندونگ انعکاس نیافت. ما می‌دانیم که حتی در چنین جنبش ضداستعماری و ضدامپریالیستی، دیدگاه فمینیستی وجود دارد و دیدگاهی مبتنی بر نادیده‌انگاری غالب است. زیرا دشمنان زنان و مسائل آنان فراملی است. به اعتقاد من مسئله‌ی فراملی نیاز به پاسخی

فراملی دارد. من از این نقطه آغاز نمودم.

مجله‌ی ژنئولوژی: چه چیزی در زندگی‌تان باعث فعال شدن شما از نظر سیاسی و برساخت یوتوپیا و اهداف خودتان برای یک دنیای عادلانه گشت؟

لیپولو: سال‌هاست بر روی مسائلی همچون استعمار و نابرابری درآمدی کار می‌کنم. این موضوع در عین حال به تاریخ شخصی و اخلاقی من نیز در ارتباط است. من به عنوان فرزند خانواده‌ای از مبارزان انقلابی که مجبور به ترک آفریقای جنوبی شدند، سال‌ها در تبعید، خارج از کشور زندگی کردم و در آنجا مبارزه کردم. پدرم یک انقلابی بود که اخیراً او را از دست دادم؛ او در سال ۱۹۶۳ برای مدت کوتاهی به خارج از کشور رفت تا زندانی نشود. در آن زمان موج بزرگی از دستگیری‌های سیاسی وجود داشت و مردم به صورت گروهی به جزیره‌ی روبن تبعید می‌شدند. به گمان او پس از چند ماه به خانه بازمی‌گردد، اما به مدت سی سال بازنگشت. مادرم که در آن زمان باردار بود، هنگامی که احتمال بازگشتش از میان رفت، به دنبال او رفت. آن‌ها فرزندان خردسال خود را در شرایط بسیار خطرناک، ناامن و شکننده بزرگ کردند، سپس به تشکیل خانواده، برقراری اتحاد، آموزش سیاسی و شرکت در مبارزات سیاسی و اجتماعی در هر کجا که بودیم، ادامه دادند. ما همواره از نزدیک با جنبش‌های مترقی در محل زندگی‌مان در ارتباط بودیم. بنابراین در سن جوانی به سازماندهی فراملی، همبستگی جهانی و البته‌ی اندیشه‌ی فمینیستی علاقه‌مند شدم. بر روی روش‌هایی مطالعه کردم که شامل اشکال کلاسیک و جدید استعمار می‌شد؛ سلب مالکیت، نابرابری اقتصادی و دام‌های قرض‌های سازمان تجارت جهانی برای کشورهای فقیر و توافقات امپریالیستی.

تریمیتا: من از قبیله‌ی تپه‌های چاکما در جنوب شرقی بنگلادش هستم. اگر به تاریخ مناطق تپه‌ی چیتاگونگ (CHT) نگاهی بیاندازید، اساساً شهر آنچه را که لبوهانگ در مورد ساختارهای استعماری می‌گوید، خواهید دید. CHT محل زندگی یازده قبیله‌ی بومی است که بزرگ‌ترین آن‌ها چاکما است. وقتی بریتانیایی‌ها در سال ۱۹۴۷ بنگلادش را ترک کردند، این منطقه بخشی از پاکستان شد. بریتانیایی‌ها کشور را بر اساس مذهب به رهبران مسلمان و هندو تقسیم کردند. بنابراین مردم بومی جایی برای رفتن نداشتند. زیرا با این تصویر تطابق نداشتند.

پس از آزادسازی بنگلادش، مکانی که اکثریت آن را بنگالی‌ها تشکیل می‌دادند در سال ۱۹۷۱ به رهبر قبیله‌ی ما گفته شد: "همگی شما بایستی بنگالی باشید." اما این ناممکن بود. چگونه مردم بومی می‌توانستند بنگالی باشند؟ ما، قبایل بومی با مبارزات رهایی ملی سازگار نبودیم. در دهه‌ی ۱۹۶۹ یک سد عظیم برای تولید برق برای کشور تحت نام "توسعه" ساخته شد و قریب به پنجاه هزار مردمان قبیله‌ی چاکما آواره شدند. در مخالفت با این امر چاکماها علیه دولت شورش کردند و در سال ۱۹۷۷ توافق صلح امضا شد. فعالیت من به عنوان یک زن بومی آغاز شد اما بعدها متوجه شدم در جنبش بومی تحت سلطه‌ی مردان جایی برای فمینیست‌ها وجود ندارد. سپس به جنبش ملی فمینیستی زنان پیوستم اما این جنبش نیز متعلق به طبقه‌ی متوسط، نخبه‌گرا و سازمان‌های مردم‌نهادی بود و به مسائلی که جامعه‌ی من با آن مواجه بود، نمی‌پرداخت. بعداً با انجمن جنبش، قانون و توسعه‌ی زنان آسیا و اقیانوسیه همکاری نمودم. در آنجا از طریق تحلیل انتقادی فمینیستی از ستم ساختاری و تقاطعی، احساس تعلق کردم. تحقیقات عملی مشارکتی فمینیستی (FKEA) را با صدها فعال مردمی فراگرفتم. این تجربه مایه‌ی سرفرازی من است. فمینیست‌ها دارای رهبری فکری نیرومندی هستند لذا فاقد قدرت لازم برای به چالش کشیدن ستم مردسالارانه هستند. این امر باعث شد به سازماندهی نیروی کار در خدمات عمومی بین‌المللی، یک فدراسیون اتحادیه‌ی جهانی علاقه‌مند شوم؛ تا

از این طریق جنبش‌های بومی، فمینیستی، کارگری و عدالت اقلیمی را از محلی به منطقه‌ای و جهانی متصل کنم. جنبش‌های بومی و کارگری با قدرت اعتصاب بایستی دارای تمرکز فمینیستی بیشتری بوده و بر ویژگی مردسالارانه‌ی خود غلبه کنند. لیکن جنبش فمینیستی فاقد منابع و نیروی انسانی است. این حوزه‌های مبارزه که بدان اشاره کردم با وجودی که اغلب علیه ساختارهای مشابه قدرت هژمونیک مبارزه می‌کنند، در پیوند با یکدیگر فعالیت نمی‌کنند. بنابراین نیاز به مبارزه‌ای جمعی در برابر سیستم‌های ستم وجود دارد و به همین دلیل است که پروژه‌ی مانیفستی جنوب هیجان‌آور است. این، فرصتی برای سازماندهی فراملی است که جنبش‌ها، جغرافیایها و فرهنگ‌های متنوع را به صورت جهانی به هم متصل می‌کند.

مجله‌ی ژنئولوژی: خیلی سپاسگزاریم. واقعا الهام‌بخش است و می‌توانیم شباهت‌های بسیاری میان این دو یافت. شاید زمان و مکان‌ها متفاوت باشد اما برای دیدن این حقیقت باید همزمان در جبهه‌های مختلف مبارزه کرد و خود را تنها متعلق به یکی از آن‌ها احساس ننماییم. ابتکار نگارش مانیفست فمینیستی جنوب و یا فرایند آن چگونه آغاز شد؟ آیا ایده‌ی یک فرد بود یا محصول یک تصمیم جمعی؟ چه کسانی در آن مشارکت کرده و این شبکه چگونه شکل گرفت؟

لیپولو: فرایند تدوین مانیفست، سال گذشته در انتهای ماه مارس در نشست سالانه‌ی استراتژیک فمینیست‌های جنوبی در کیپ‌تاون آفریقای جنوبی آغاز شد. نانسو و نیلانجلا مفهومی را که برای مانیفستی که مدتی مدنظر داشتند، تدوین کرده بودند. ما به عنوان گروهی متشکل از حدود ۱۰ تا ۱۲ زن در مورد آن بحث کرده و تصمیم به تدوین آن گرفتیم. بحث بسیار فشرده‌ای بود. یکی از بحث‌های ما این بود که آیا با وجود این همه مانیفست که پیشتر نوشته شده، نیاز به مانیفست دیگری هست؟ تریمیتا باشگاه مطالعات ما را مدیریت می‌کند و با جسارت پلتفرم‌های موجود مشابه مانیفست را بررسی می‌کند. در نتیجه‌ی یک گفتگوی کامل به طور جمعی تصمیم برآن گرفته شد که چرا بایستی مانیفست نوشته شود؟ بحث دوم پیرامون محتوای آن بود. هدف از "مانیفست" چیست؟ بایستی به این سوال پاسخ می‌دادیم. این کلمه به معنای فراخوانی برای اقدام یا شاید حتی یک جنبش است. حتی در مورد اینکه آیا آن را مانیفست بنامیم یا نه بحث نمودیم. این کلمه عمیقاً با سیاست حزبی مرتبط است و بسیاری از راه‌هایی که سیاست حزبی در گذشته و حال ما را ناامید کرده است. مانیفست‌های احزاب سیاسی اغلب برای فریب مردم به ویژه در زمان انتخابات مورد استفاده قرار می‌گیرند. آن‌ها تقریباً به عنوان ابزاری برای القای عقاید استفاده می‌شود. آن‌ها تقریباً ابزاری قهری هستند که توسط برخی از رژیم‌ها و کشورها برای قطبی کردن و جهت‌دهی افکار عمومی و به حداقل رساندن مخالفت عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین حتی با وجود مفهوم مانیفست باید درک گردد که مانیفست ابزاری برای القای عقاید نیست و ابزاری برای بسیج و گرد هم آمدن است. هدف ما متمرکز نمودن جغرافیایهای متنوع، هویت‌های متنوع و صداها به حاشیه رانده شده بود. یعنی متحد نمودن و توانمندسازی زنان که معمولاً به حاشیه رانده‌شده‌ترین، محروم‌ترین و بی‌صداترین هستند. دنیای ما ایستا نیست. اما می‌دانیم که برخی رویدادهای به روش‌های عجیبی رخ می‌دهند. بر این اساس ایده‌ی اصلی این بود که مانیفست باید ابزاری برای بسیج، حمایت، برقراری اتحاد، تعیین دستور کار و تلاش برای فعال‌تر نمودن رویکرد ما باشد. تصمیم گرفتیم عدم موفقیت در مورد فرایندهای مشابه در گذشته موجب دلسردی ما نشود. بلکه به بستری برای فعالیت‌های جدید و متفاوت مبدل شود. لذا ما یک جنبش یا بسیج توده‌ای نیستیم. بلکه بخشی از جنبش‌های مختلف در ظرفیت‌های ویژه و ظرفیت‌های خود هستیم.

تریمیتا: یکی از سوالاتی که همواره ذهنم را درگیر کرده، تعداد زیاد مانیفست‌ها است. هنگام آغاز فعالیتیم در GFMI نخستین کاری که انجام داد ایجاد یک پایگاه داده از بیانیه‌ها بود. به گمانم بیش از ۱۷۰ مانیفست وجود دارد. با استفاده از این داده‌ها یک باشگاه مطالعه سازماندهی کردم تا فعالیت‌هایی که انجام داده‌اند را مشاهده نمایم. به اعتقاد من عناصر اصلی مانیفست ما بایستی فراملی، چندزبانه و میان‌جنبشی باشد و بر ارزش‌هایمان متمرکز باشد. در حالی که برخی از مانیفست‌های قوی از سوی نویسندگان مستعد و توانمند نوشته شده لذا ما مسیر چالش‌برانگیزی را در پیش گرفته‌ایم: ما در تلاش برای تجربه‌ی یک فرایند فراگیری، مشارکتی و غیرمتمرکز هستیم. به نظرم این مورد مانیفست ما را متمایز می‌کند. در سال ۲۰۲۳ یک گروه برنامه‌ریزی مانیفست با ۲۸ عضو و متحد فراملی تأسیس کردیم. سپس گروه برنامه‌ریزی برای رهبری فرایند مشاوره ۱۱ نفر از زبان‌ها، مناطق و بخش‌های مختلف را منصوب کرد. ما ۱۴ مشاوره در مناطق جغرافیایی و بخش‌های مختلف به پنج زبان عربی، انگلیسی، پرتغالی، اسپانیایی و فرانسوی انجام دادیم و مستقیماً با بیش از ۱۴۰ نفر در ارتباط بودیم. هدف ما گسترش این دامنه است لذا در حال حاضر با محدودیت زمان و منابع مواجه هستیم و این فرایند را جدیداً آغاز کرده‌ایم.

هدف ما در مرحله‌ی نخست ایجاد بسترها و پایه‌های مانیفست است. مرحله‌ی دوم شامل ایجاد اتحادهای نهادی فراملی خواهد بود. در این راستا نیاز به یک متن اساسی برای شناسایی شرکای استراتژیک داریم. مرحله‌ی سوم استفاده از مانیفست برای اقدام خواهد بود. لازم به تدوین استراتژی و تصمیم‌گیری به طور جمعی در مورد اقدامات وجود دارد. هنگام آماده شدن متن و اعلام آن از متحدان خود برای همکاری و اقدام دعوت خواهیم نمود که امیدواریم آکادمی ژئولوژی نیز یکی از آن‌ها باشد.

مجله‌ی ژئولوژی: تا جایی که می‌دانیم این فرایندی است که طبق پیش‌بینی شما باید گام‌های خاصی برداشته شود، اما در عین حال با توجه به نیازها و تحولاتی که رخ می‌دهد، انعطاف‌پذیر باشید؟

بله. این یک برنامه‌ی ثابت نیست. از طریق مشورت و با حداکثر ممکن در حال حرکت به جلو هستیم. اما اگر نیاز به آهستگی و بازنگری مجدد داشته باشیم، پذیرای آن هستیم.

مجله‌ی ژئولوژی: منبع الهام شما در این فراینده چه بودند؟ به عنوان مثال نظریات سیاسی یا ایدئولوژیکی که به آن‌ها پایبند هستید یا منابع و سنت‌های فرهنگی و معنوی؟ از سویی تنوع فکری و احساسی وجود دارد. از سوی دیگر نیاز به یک روحیه‌ی مشترک وجود دارد. چه چیزی وحدت را در تنوع ایجاد می‌کند؟ چه منابع الهام، تحلیل‌های نظری یا سنت‌های فرهنگی و معنوی را به عنوان نیروهای هدایت‌کننده در تصمیم خود برای انجام چنین پروژه‌های دیدید؟

لیپولو: به طور شخصی صحبت کردن برای من آسان است، چون ما دارای پیشینه‌های معنوی و فکری متفاوتی هستیم. فکر می‌کنم از بسیاری جهات، GFMI فضایی سکولار محسوب می‌شود. با این حال ما عمیقاً به روش‌های ابراز یکدیگر احترام می‌گذاریم و از کسانی که حاملان میراث سنت فمینیستی را که در طول تاریخ ما را هدایت کرده است، الهام می‌گیریم. زنان بسیاری هستند که مبارزاتشان به ما الهام و نیروی مبارزه می‌بخشد. زنانی همچون مایل داو در غنا، فوئیلایو رانسوم-کوتی در نیجریه و فیلیس نتانتالا در آفریقای جنوبی را می‌توان در این زمینه نام برد. در موزامبیک نیز زنی به نام جوسینا ماچل یک انقلابی

پُرشور بود که تا زمان مرگش در سن ۲۶ سالگی، انقلابیان بسیاری را آموزش داد. مادیکیزلا ماندلا، فراتر از همسر نلسون ماندلا بود و دارای شخصیتی مصمم، مستقل و رادیکالتر از همسرش بود. شخصا معتقدم که این زنان راه را برای ما هموار کردند و با میراث آن‌ها، ما امروز این کار را آغاز می‌کنیم. دووکی جاین نخستین جشنواره‌ی فمینیستی ما، جشنواره‌ی فمینیستی جنوب را برگزار کرد. به گمانم هم اکنون ۸۵ یا ۹۰ ساله است. او زنی اقتصاددان و فوق‌العاده است. همه‌ی زنانی که از آن نام بردیم و آن‌هایی که نام نبرديم، مادران و مادر بزرگ‌هایمان هستند که به ما نیرو می‌بخشند. و البته مادرم. نتسیوا فیکو زن فوق‌العاده‌ای است. اگر نام او را در گوگل جستجو کنید، نامی از او وجود ندارد و در مورد او چیزی گفته نشده است. من فکر می‌کنم بخشی از کار این پروژۀ بازنویسی خودمان و نانوشته‌ها است تا بدین‌وسیله نامرئی‌ها را مرئی نماییم. من می‌خواهم این کار را برای مادرم انجام دهم. به اعتقاد من گذشته هنوز به عنوان یک پراکسیس نظری با ماست. به شدت به راهنمایی کسانی که پیشتر رفته‌اند، تکیه می‌کنم. به نظرم از لحاظ منابع معنوی یا روانی-معنوی، ایمان مولفه‌ی مهمی در این کار محسوب می‌شود. در یکی از کتابهایی که دوست دارم، چنین نقل قولی هست: "ایمان، جوهره‌ی چیزی است که به آن امید داریم، شواهدی که هنوز ندیده‌ایم." در واقع کاری که ما انجام می‌دهیم، عملی از روی ایمان و باوری است. با انجام این کار به جهان، سیاره و آنچه در آن وجود دارد، احترام لازم را نشان می‌دهیم. چارچوب عمل ما، اینگونه است.

ترمیتا: من برای ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد دوم خود در رشته‌ی مطالعات زنان آسیا در دانشگاه زنان اوها، نخستین دانشگاه زنان در آسیا به کره‌ی جنوبی آمدم. قصد دارم ادبیات زنان را بخوانم و مایل به تحصیل در یک دانشگاه غربی نیستم. هر چند بر ادبیات عامه‌پسند و نام‌های بزرگ تمرکز داریم اما بخش مورد علاقه‌ی من از همکاری با GFMI مجموعه آموزش‌های سیاسی ماست. در این مورد محققان و متخصصانی گردهم آورده‌ایم که دیدگاه‌های فمینیستی جنوبی متنوع و چندزبانه‌ای را ارائه می‌دهند که من در کار دانشگاهی‌ام توان دسترسی به آن را نداشته‌ام. این گردهم‌آیی‌ها فرصتی برایمان فراهم می‌آورد تا آموزه‌های متنوع فرهنگی را مورد بررسی قرار دهیم. ما ایده‌هایی همانند Buen Vivir (زندگی خوب) از آمریکای لاتین و Ubuntu از آفریقای را مورد بحث قرار می‌دهیم که بر اهمیت ارتباط متقابل تأکید دارند. در جنوب آسیا Sauraj به معنای خودگردانی وجود دارد. در واقع ارتباط میان این آموزه‌ها که در فرهنگ‌های مختلف دیده می‌شود با خواسته‌های فعلی ما برای خودمختاری و حق تعیین سرنوشت را می‌بینیم. برای مثال کیهان‌شناسی زنان بومی، مشابه اوبونتو انسان را بخشی از طبیعت می‌داند. از روزی که متولد می‌شویم تا زمانی که به مدرسه می‌رویم و تحت آموزش قرار می‌گیریم، شستشوی مغزی آغاز می‌شود. بنابراین این جهان‌بینی‌های جایگزین به ما اجازه می‌دهند منطق سرمایه‌داری را زیر سوال ببریم، منطقی که نقد و رهایی آن مدتی طول خواهد کشید. دلیل این امر آن است که آموزش و پرورش جریان اصلی عمیقاً در سیستم‌ها ما ریشه دوانده است.

به گمانم بزرگ‌ترین الهام من، فعالیت روزمره‌ی سازماندهی زنان است که خوشبختانه در برخی از آن‌ها مشارکت دارم. کارگران کارخانه که برای شرایط کاری بهتر مبارزه می‌کنند، مدافعان زمین که از زمین خود محافظت می‌کنند و اخیراً کارکنان بهداشت جامعه که حجم زیادی از مراقبت و آموزش بهداشت را در جنوب آسیا ارائه می‌دهند. به عنوان مثال بیش از یک میلیون از آن‌ها در هند وجود دارد. اما آن‌ها داوطلب در نظر گرفته می‌شوند و در زیرساخت‌های بهداشت عمومی حقوقی دریافت نمی‌کنند، زیرا جامعه و دولت‌ها انتظار دارند که زنان این کارهای مراقبتی را به صورت رایگان انجام دهند.

مجله‌ی ژئولوژی: روند تدوین مانیفست و ارتباطاتی که از طریق آن برقرار می‌شود، چه نقشی می‌تواند در دفاع از زندگی، زمین، طبیعت و جوامع زنان در برابر هر شکلی از حمله با استثمار استعماری داشته باشد؟

لیپولو: سوال بسیار مهم و عمیقی است. چرا این کار را انجام می‌دهیم و چگونه این امر زمینه را برای تخلفات و تجاوزات احتمالی فراهم می‌کند؟ و این به چه معناست؟ افرادی که بیرون رانده شده‌اند، افرادی که در خط مقدم دفاع از زمین هستند و خود زمین، به قلب من نزدیک هستند. من از یک منطقه‌ی بومی مستعمره آمده‌ام و در آن زندگی می‌کنم. با وجود حکومتی که بیشتر شبیه من (آفریقایی) است، اقتصاد هنوز در جهت منافع دست‌های امپریالیست سرمایه‌دار سفیدپوست عمل می‌کند.

من فکر می‌کنم این امر ابزارهای معرفتی مهمی را برای تحلیل مسئله استثمار، شهرک‌سازی و بازاری‌سازی حقوق زمین فراهم می‌کند. قطعاً این یکی از موزیانه‌ترین جنبه‌هایی کاری بوده است که سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی با رهن گذاشتن قطعات بزرگی از زمین و سپس امتناع از بازگرداندن آن به دولت‌ها در صورت عدم پرداخت بدهی انجام داده‌اند. زمین چه به صورت معدن باشد و چه به شکل ابزار کاربردی، واقعیت این است که آن‌ها هنوز در حال ساخت‌وساز بر روی زمینی هستند که متعلق به حاکمیت است. سپس کارتل‌های کشاورزی مانند دلمونته و سایر کارتل‌ها اساساً غذا را به یک کالا تبدیل کرده‌اند. آن‌ها غذا را به یک امتیاز تبدیل کرده‌اند، نه یک حق. آن‌ها دانش اجدادی خاصی همچون تولید غذا و بذر، حفظ غذا و تشخیص خواص دارویی را که بسیاری از مردم قرن‌ها، دهه‌ها و نسل‌ها با خود به همراه داشته‌اند، از مسیر آن خارج کرده و کاملاً حذف کرده‌اند. من آن را علوم بومی می‌نامم. این فقط حمله‌ای به موجودیت ما نیست؛ بلکه هجمه‌ای به حافظه/بایگانی ما و به خودمان است. مردمان ما با زمین، تولید غذا و انواع خاصی از خاک مرتبط هستند. بنابراین دور کردن ما از آن در واقع حذف ما از بخشی از خودمان است که بسیار خشونت‌آمیز است. زمین، تنها زمین نیست؛ زمین گوهر است.

و اما در مورد حمایت، سوال بسیار دشواری است. این، شامل حمایت از چگونگی مقاومت ما در برابر مکانیسم شرکت‌هایی است که به دنبال جابجایی مردم از طریق جریان خسارت مالی است. می‌توان این کار را در درجه‌ی اول با تقویت احزاب سیاسی و رهبری سیاسی انجام دهیم. همچنین بایستی رهبران سنتی و به اصطلاح خانواده‌های سلطنتی بومی را در منطقه‌ی خود، در آفریقای جنوبی و در واقع سراسر آفریقای جنوبی بسیج کنیم. به نظر من آن‌ها هنوز بخش بسیار مهمی از زندگی ما هستند. ما هنوز هم در اینجا پادشاهان و ملکه‌هایی داریم، حتی اگر آن‌ها به رسمیت شناخته نشوند. البته من دیدگاه‌های خود در مورد اینکه آیا هنوز باید دارای این نوع ساختارهای فئودالی باشیم یا خیر؟ دارم. لذا آن‌ها هنوز هم ستون حمایتی بسیار مهمی برای بسیاری از مردم هستند.

دولت‌ها و شرکت‌هایی که سرزمین ما را اشغال می‌کنند، مردم بومی را مجبور می‌کنند تا علیه جوامع خود عمل کنند. ارگانیزم‌های اصلاح شده‌ی ژنتیکی تحت پوشش حق ثبت اختراع بذر، از طریق شرکت‌ها به مردمی که محصولات خود را پرورش می‌دهند، تحمیل می‌شوند. غصب روش‌های باستانی و شهودی تولید در واقع نقض هویت ماست. بنابراین شما سوال دشواری پرسیدید. از همه مهم‌تر چگونه از فرهنگ، زبان و هویت خود دفاع می‌کنیم؟ می‌توانیم شرکت‌های بزرگ و انحصاری را تحریم کنیم. شرکت‌های بزرگ فست‌فود همانند مک‌دونالد را که زمین‌های وسیعی را برای پرورش غذاهای اصلاح‌شده‌ی ژنتیکی خریداری می‌کنند، نمونه‌ای در این زمینه است.

می‌توانیم مقاومت نهادی را به عنوان مقوله‌ای مهم در نظر بگیریم. من فکر می‌کنم کاری که GFMI انجام داده و انجام خواهد داد، این است که به ما یک واژگان سیاسی برای نامگذاری و مکان‌یابی می‌دهد. گاهی

اوقات می‌توانیم مسئله‌ای را نامگذاری و تعریف نماییم، اما نمی‌توانیم دقیقاً مشخص کنیم که در کجا به واقعیت می‌پیوندد. این، همچنین به ایجاد لایه‌های استراتژیک مختلف اتحادها و مقاومت مربوط می‌شود.

تریمینا: مانیفست در تلاش است از طریق کلکتیو نمودن و اقدام فمینیستی فراملی، یک مکانیسم دفاعی ایجاد کند. همانطور که لبوهانگ اشاره می‌کند، واضح است که ماشین شرکتی یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های زمان ماست. مانیفست توسط پنج ستون هدایت می‌شود که به عنوان یک چارچوب با هم کار می‌کنند. من به طور خلاصه هر یک از پنج ستون را توضیح خواهم داد. (اطلاعات در راهنمای مشاوره و در وب‌سایت ما موجود است). نخستین مورد "مقابله با هژمونی‌ها" است؛ یعنی به چالش کشیدن سیستم‌های اصلی قدرت است که به ما آسیب می‌رساند. علاوه بر آنچه لبوهانگ اشاره کرد، لازم است مفاهیم مهمی همچون نژادپرستی، سرمایه‌داری، استعمار نو، کاست‌گرایی، تبعیض علیه معلولین و پدرسالاری را برجسته نماییم. داشتن یک تحلیل دقیق برای نامگذاری اشکالی که این مفاهیم در آن‌ها تجلی می‌یابند، مهم است. به عنوان مثال ماشین شرکتی با عناوین بسیاری همراه است. ما حتی متوجه نیستیم که هر آنچه می‌نوشیم و می‌خوریم در واقع زیرمجموعه کوکاکولا یا مونسانتو است. در واقع نامگذاری آن‌ها بسیار مهم است. این در مورد تجزیه و تحلیل و درک چگونگی همکاری همه این سیستم‌ها، چگونگی سود بردن آن‌ها از یکدیگر برای اهداف انباشت سرمایه و تمرکز قدرت است. من معتقدم که این نخستین گام است.

گام دوم ایجاد دانش جدید و خودشناسی است. این گام در راستای جذب، ایجاد و به اشتراک‌گذاری دانش از تجربیات خودمان-اشکال دانشی که نامرئی و فرسوده شده‌اند برای ساختن روایات مخالف است. این فعالیت به پایگاه دانش و برنامه‌های آموزش سیاسی GFMI است.

سومین مرحله، بازنگری در انترناسیونالیسم جنوب است. باید از باندونگ الهام بگیریم. تا جایی که می‌دانم وقتی دولت‌های ما در حال اتحاد بودند و یا وقتی BRICS تشکیل شد، کورسوی امیدی وجود داشت. بنابراین اگر بر فراملی‌گرایی فمینیستی تمرکز کنیم و در مبارزه با تهدیدات مشترک در فرهنگ‌های جغرافیایی مختلف، جایی که همبستگی فراملی می‌تواند ابزاری باشد، نیرومندتر خواهیم بود.

مورد دیگر بازاندیشی در توسعه و اقتصاددانان فمینیست است. سازمان‌های مردم‌نهاد نقش مهمی در به چالش کشیدن رشد اقتصادی ایفا کرده‌اند، رشدی که روش‌های جدید برای تفکر و سنجش پیشرفت ارائه می‌دهد و در واقع به مردم و طبیعت آسیب می‌رساند تا خود پیشرفت. این، به ما ابزاری می‌دهد تا مدل‌های جایگزین را برای مدل‌هایی که ساختار دولت-ملت ما را مجبور به پیروی از آن‌ها می‌کند، پیش‌بینی کنیم. مرحله‌ی پایان استراتژی‌های تغییر است و اینجاست که به بحث بیشتر در مورد راه‌های عملی برای تحقق بخشیدن به چشم‌اندازمان نیاز داریم. این موارد صرفاً مربوط به دفاع نیست. زیرا دفاع صرفاً یک واکنش است. اما در مورد ساختن دنیای جدید چطور؟ آیا فضایی باقی مانده است؟ به طور دائم در حالت دفاعی بودن طاقت‌فرساست. من فکر می‌کنم باید برای خودمان فضایی ایجاد کنیم تا رویاپردازی کنیم و کارهایی انجام دهیم.

این ستون‌ها مستقل از هم کار نمی‌کنند، مکمل یکدیگرند. از دید من مواجهه با تاریخ در صورت لزوم، ایجاد این فضا برای دانش جدید و دانش بنیادی می‌تواند تخیل و استراتژی ما را شکل دهد. این ستون‌های به هم پیوسته می‌توانند مانیفست را به ابزاری قدرتمند تبدیل کنند. ما این چارچوب را برای پرداختن به اهداف عملی داریم.

مجله‌ی ژئولوژی: کاملاً موافقم که دفاع از خود پیوند بسیاری با بر ساخت جایگزین‌ها، سازماندهی ساختارهای زندگی خودمان، آموزش و تبادل اطلاعات‌مان یا زندگی‌مان به شیوه‌ای جامع دارد. در واقع این موارد بخشی از ایده‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک است. گرچه سیستمی وجود دارد که به موجودیت شما چه از نظر فیزیکی و چه ایدئولوژیکی و روانی حمله می‌کند؛ ما همچنان اصرار داریم که ساختارهای زندگی کمونال، اقتصاد اکولوژیکی و تاریخی داشته باشیم که بتوانیم با آن ارتباط برقرار کنیم و رهیافت‌های مشخصی ارائه دهیم. بر این اساس در بسیاری از عرصه‌های زندگی هنوز مبنایی وجود دارد که می‌توانیم بر آن بنا نماییم. این بدان معناست که می‌توان به طور رادیکال از سیستم گسست و ساختارهای خودمان را ایجاد کنیم. البته شرایط در همه‌ی زمینه‌ها متفاوت است همانند سرکوب دولتی، فرصت‌های اقتصادی و مالی متفاوت و غیره. اما نکته اصلی این است که مکان‌های زیادی وجود دارند که در آن‌ها بحث‌ها در باب این موضوع آغاز شده است. در جنوب جهان همانند شمال جهان مدلهایی از مجامع مردمی و شوراهای مردمی را برای سازماندهی مسائل می‌بینیم و نیازی به اتکا به تصمیمات مقامات دولتی نیست. این همچنین مبارزه‌ای برای بازپس‌گیری بسیاری از دستاوردهای مبارزات آزادی‌بخش است که بعدها توسط سیستم غالب تصاحب شدند. چه استراتژی‌ها، دستورکارها یا راه‌های سازماندهی در سطوح محلی، منطقه‌ای یا جهانی ممکن است وجود داشته باشد تا ساختارهای خارج از دولت را سازماندهی کرده و سیستمی را بسازیم که متعلق به ما زنان، مردم و جامعه باشد؟ آیا این امکانات وجود دارد؟ آیا چنین چشم‌اندازی را به فرایند مانیفست پیوند می‌دهید؟

تریمیتا: هنگام سخن از بر ساخت یک جامعه‌ی آزاد به ویژه در خصوص مفهوم‌پردازی آن موضوع کاملاً متفاوتی از آنچه اکنون داریم، تصور می‌کنیم. در طول مشاوره متوجه شدیم فعالان خسته شده‌اند و برخی در مواجهه با بحران‌های متعدد امروز برای تصور آینده‌ای مثبت تلاش می‌کنند. به همین دلیل است که به یک مانیفست نیاز داریم. بنابراین باید مشاوره‌های بیشتری داشته باشیم تا بیشتر روی این ایده‌ها و استراتژی‌ها تمرکز کنیم. در اینجا شکاف موجود در پیش‌نویس فعلی مانیفست آشکار می‌شود. با این حال در حال بررسی جایگزین‌ها هستیم. به دلایلی یافتن جایگزین‌های زیاد دشوار است. ما جهانی می‌خواهیم که در آن بتوانیم از نظر شناختی پیشرفت کرده و رابطه‌ای هماهنگ با طبیعت داشته باشیم و سیستم‌های دانش متنوع ما ارزشمند باشند. مردم برای آزادی جمعی خود فضای جدیدی می‌خواهند. ما هنوز آگاهی دقیقی برای ایجاد این فضا نداریم. اما در این مورد کورسوی امیدی وجود دارد. اقتصادهای همبستگی و شوراهای اشتراکی نمونه‌هایی در این مورد است. لازم است این تجارب را به دقت مورد بررسی قرار داده و در مورد چگونگی پایدار نمودن آن‌ها تأمل کنیم.

هنگام سخن از کنفدرالیسم دموکراتیک و سیستم‌های جایگزین فراتر از دولت-ملت، فکر می‌کنم یافتن یک الگوی پایدار بسیار دشوار است. با این حال زاپاتیست‌ها در مکزیک می‌توانند منبع الهام باشند. آن‌ها یک جامعه‌ی خودگردان و تحت رهبری بومیان با سیستم‌های آموزشی و مراقبت‌های بهداشتی خاص خود ایجاد کردند. من با یک جامعه‌ی بومی در منطقه‌ی شمالی فیلیپین روبه‌رو شدم. آن‌ها دارای دموکراسی انرژی خاص خود هستند. یک سیستم برقی کوچک که به شبکه‌ی برق ملی متصل نبودند. آن‌ها فقط پنجاه خانه را روشن می‌کردند و زنان هزینه‌ی انرژی حاصل از سدهای آبی کوچک را با برنج پرداخت می‌کردند. آن‌ها به مدت چهار ساعت در شب فقط پنجاه خانه را روشن می‌کردند. این منطقه هم اکنون توسط شرکت شورون (شرکت چندملیتی آمریکایی) تصرف شده است. مردم آنجا از سال ۱۹۷۰ علیه شورون مبارزه کرده‌اند. مدل کنفدرالیسم دموکراتیک در روژاوا را یک جایگزین جالب و استثنایی می‌دانم. کنجاکاو و مایل هستم بیشتر

با شما صحبت کنم و از تجارب شما بیاموزم. در مورد روزآوا بسیار صحبت می‌شود اما هنوز شناخت کاملی از آن حاصل نشده است. تلاش ما بیشتر بر روی استراتژی‌ها رادیکال برای تغییر است.

مجله‌ی ژنئولوژی: بسیار سپاسگذاریم. فکر می‌کنم این دیدار می‌تواند آغازی برای هبستگی و اشتراک عمیق‌تر باشد. می‌توانید در مورد پیوند میان ژنئولوژی و ابتکار عمل مانیفست جنوب بیشتر توضیح دهید. چه ارتباطی ممکن است میان تجربیات روزآوا و مبارزه‌ی رهایی‌بخش زنان در کردستان به طور کلی وجود داشته باشد؟

لیپولو: با توجه به ماهیت منحصر بفرد روزآوا و مبارزه‌ی گردها مایلیم بیشتر درباره‌ی آن بدانیم. ما دارای یک مجموعه آموزشی سیاسی هستیم که از سوی GFMI برگزار می‌شود. لازم است این موضوع را به صورت یک پلتفرم به بحث و گفتگو بگذاریم. مبارزات زنان همچنان ادامه دارد و امکانات و پتانسیل‌های عظیمی برای همکاری زنان با یکدیگر وجود دارد. همچنین راه‌های بسیاری وجود دارد که می‌توانیم در جامعه فعال بوده و از طریق آن ابزارهای غیرمادی را تقویت کنیم.

تریمیتا: تاکید انتقادی شما بر تولید دانش ضداستعماری یکی از ارکان اساسی ژنئولوژی است. ما نیز به این موضوع اهمیت بسیاری قائلیم. به گمانم شما مرکز دانشی را که ما به عنوان بخشی از برنامه پایگاه دانش راه‌اندازی کرده‌ایم، دیده‌اید. بدون تردید فرصت‌های زیادی برای همکاری در این زمینه وجود دارد. با این حال من شخصا از شما دعوت می‌کنم تا دیدگاه‌های خود را در مانیفست ما بیشتر انعکاس دهید. بسیاری از مردم می‌توانند جایگزینی فراتر از مدل غیردولتی تصور کنند. ما موارد بسیاری برای اشتراک داریم.

مجله‌ی ژنئولوژی: سپاس از این گفتگوی لذت‌بخش و با آرزوی موفقیت برای شما.

ضرورت یک فرهنگ سازمان‌یابی جدید در برابر تمرکزگرایی: ایجاد روابط کنفدرالی، ساختارهای

خودگردان و کنفدرالیسم دموکراتیک

غرب آیدوغان

جهان معاصر از نظر زندگی اجتماعی، اشکال سازماندهی و درک دموکراسی دستخوش دگرگونی مهمی گشته است. جنبش‌های اجتماعی جهانی و محلی، تمایل افراد و جوامع برای تعیین سرنوشت خود از سویی و جنبش‌های آزادی‌خواه زنان از سوی دیگر اعتبار و مشروعیت ساختارهای سلسله‌مراتبی و متمرکز را به چالش کشیده و اشکال ارائه‌دهنده این ساختارها را مورد نقد قرار می‌دهند. در این زمینه کنفدرالیسم دموکراتیک به عنوان یک مدل سازمانی جایگزین که مشارکت فردی و خودگردانی محلی را تشویق می‌کند، برجسته است. سازمان‌های سنتی چترآسا و شبکه‌ای اغلب تحت کنترل یک گروه خاص از نخبگان یا سرمایه‌ فعالیت می‌کنند و متکی به یک مرجع مرکزی هستند. این امر نمی‌تواند برای نمایندگی صداها و نیازهای همه‌ی جوامع کافی باشد. چنین ساختارهایی اغلب مشارکت را محدود و غیرمستقیم کرده و نفوذ افراد را در فرایندهای تصمیم‌گیری کاهش می‌دهند و تنوع پویایی‌های اجتماعی را نادیده می‌گیرند. از سوی دیگر کنفدرالیسم دموکراتیک با توانمندسازی جوامع محلی، زنان، جوانان و همه‌ی گروه‌های به حاشیه رانده شده برای ابراز وجود و مشارکت فعال در فرایندهای تصمیم‌گیری در تلاش برای زدودن ستم و تبعیض است. این مدل دربرگیرنده تنوع اجتماعی و هویت‌های متنوع آن است و هدف آن اجرای سازوکارهای مشارکت مستقیم برای تضمین نمایندگی برابر برای همه‌ی افراد و جوامع است. بر این مبنا کنفدرالیسم دموکراتیک به افراد و جوامع این اختیار را می‌دهد که در مورد خود اظهارنظر کرده و راه را برای یک تحول واقعا دموکراتیک هموار نماید و بستری برای وجود جوامع در ساختاری عادلانه‌تر، فراگیرتر و همبسته‌تر فراهم می‌کند. در این مقاله به طور عمیق به بررسی کنفدرالیسم دموکراتیک و اینکه چگونه با سازمان‌های چترآسا و شبکه‌ای سنتی متفاوت است، خواهیم پرداخت. از سوی دیگر نقش این مدل جدید را در تغییر و تحول اجتماعی از طریق نمونه‌هایی از ترکیه، کردستان و جهان برجسته خواهیم کرد.

کنفدرالیسم دموکراتیک مدلی است که به عنوان جایگزینی برای حکومت متمرکز تحمیلی از سوی نظام سرمایه‌داری و بر اساس عدالت اجتماعی، برابری و خودگردانی مردمی ارائه شده است. این مدل با هدف تقویت حق افراد و جوامع برای تعیین سرنوشت خود و در عین حال ترویج همبستگی جمعی و برابری اجتماعی است. در میان پویایی‌های مبارزات اجتماعی، کنفدرالیسم دموکراتیک برای تقویت مدیریت‌های محلی و افزایش مشارکت عمومی بسیار مهم است. تضمین خودگردانی جوامع محلی سنگ‌بنای این مدل است و به جوامع فرصت می‌دهد تا رهیافت‌های خاص نیازهای خود را توسعه دهند.

رهنمود آزادی‌خواهانه‌ی زنان اتخاذ رویکرد آزادی زنان یکی از مهم‌ترین عناصر کنفدرالیسم دموکراتیک است. مشارکت فعال زنان در فرایندهای تصمیم‌گیری نه تنها برای دستیابی به برابری جنسیتی بلکه برای تقویت پایه‌های عدالت اجتماعی نیز مهم است. سازماندهی خودیژه‌ی زنان فراتر از پرداختن به مسائل جنسیتی، افزایش مشارکت دموکراتیک و کمک به فرایندهای تحول اجتماعی است. علاوه بر تلاش برای زدودن نابرابری‌های جنسیتی، پیشبرد سیاست‌هایی که انعکاس تجارب و دیدگاه‌های خود زنان است را نیز تسهیل می‌کند. بنابراین ادغام دیدگاه رهایی زنان در کنفدرالیسم دموکراتیک گامی حیاتی جهت دستیابی به نه تنها برابری جنسیتی، بلکه نمایندگی برابر همه‌ی گروه‌های اجتماعی است.

نمایندگی و مشارکت برابر

تضمین نمایندگی برابر یکی از اصول اساسی کنفدرالیسم دموکراتیک است. این اصل مستلزم مشارکت نه تنها

زنان بلکه همه‌ی گروه‌های اثنیکی، فرهنگی و اجتماعی محروم در فرایندهای تصمیم‌گیری است. نمایندگی برابر، مشروعیت فرایندهای دموکراتیک را افزایش می‌دهد و در عین حال غنای تفاوت‌های اجتماعی را نیز به رسمیت می‌شناسند. در این زمینه ارتقای سازوکارهای مشارکتی که منعکس‌کننده‌ی پویایی و نیازهای جوامع محلی باشد، برای موفقیت کنفدرالیسم دموکراتیک بسیار مهم است. تقویت نمایندگی زنان و سایر گروه‌ها نقش مهمی در دستیابی به عدالت اجتماعی ایفا می‌کند.

خودگردانی محلی و همبستگی جمعی

یکی دیگر از ابعاد مهم کنفدرالیسم دموکراتیک خودگردانی محلی و همبستگی جمعی است. خودگردانی جوامع محلی به آن‌ها این فرصت را می‌دهد تا سیاست‌های موثرتر و عادلانه‌تری را در رابطه با عدالت و پایداری جهانی توسعه دهند. این مدل ایجاد شبکه‌های همبستگی قوی در سطح محلی را تقویت می‌کند و در عین حال اشتراک‌گذاری اطلاعات و منابع را در میان جوامع متنوع تسهیل می‌کند. از سوی دیگر به جوامع اجازه می‌دهد تا رهیافت‌هایی بر اساس پویایی فرهنگی و اجتماعی خود توسعه دهند. در این فرایند یک دیدگاه سوسیالیستی آزادی‌خواه به افراد و جوامع اجازه می‌دهد تا دینامیسم‌های داخلی خود را تعیین کرده و فرصتی را برای مبارزه‌ی موثر با نابرابری‌های اجتماعی و روابط استثمارگری فراهم کنند.

رویکرد آزادی‌خواهانه اکولوژیک

کنفدرالیسم دموکراتیک همبستگی و همکاری را میان جوامع محلی متنوع تقویت می‌کند. این یک اصل اساسی از الگوی آزادی‌خواهانه‌ی اکولوژیک است. جوامع محلی با به اشتراک گذاشتن تجربیات و دانش خود، این فرصت را دارند که راه‌حلهایی جمعی برای بحران‌های اکولوژیک ارائه کنند. این همبستگی عدالت اکولوژیک و پاسخ‌های موثرتر به بحران‌های زیست‌محیطی را امکان‌پذیر می‌سازد. در مدل کنفدرالیسم دموکراتیک بایستی پایداری و عدالت اجتماعی با هم مورد توجه قرار گیرند و فرایندهای تصمیم‌گیری محلی را برای دستیابی به این اهداف تقویت می‌کند. جوامع محلی سیاست‌های متناسب با نیازها و شرایط خود تدوین می‌کنند و آن‌ها را قادر می‌سازند تا میان پایداری زیست‌محیطی و عدالت اجتماعی تعادل برقرار کنند. این رویکرد بومی‌سازی مسائل زیست‌محیطی و مشارکت همه‌ی اقشار جامعه را تشویق می‌کند. با غلبه بر موانع بوروکراتیک مقامات مرکزی امکان پاسخ‌های سریع‌تر و موثرتر در سطح محلی را فراهم می‌کند. الگوی آزادی‌خواهانه زیست‌محیطی بر ضرورت حل بحران‌های زیست‌محیطی تأکید کرده و پاسخ سریع و انعطاف‌پذیر جوامع محلی را برای رسیدگی به آن‌ها در اولویت قرار می‌دهد. کنفدرالیسم دموکراتیک با ارائه‌ی این انعطاف‌پذیری پتانسیل ایجاد جوامعی مقاوم‌تر در برابر بحران‌های زیست‌محیطی را دارد.

اقتصاد کمونال

کنفدرالیسم دموکراتیک از مدیریت اقتصاد در سطح محلی متناسب با نیازها و منابع جوامع حمایت می‌کند. در این مدل تعاونی‌ها و کمون‌های محلی تشویق می‌شوند تا فعالیت‌های اقتصادی خود را تعیین کنند، نیازهای خود را برآورده سازند و استقلال اقتصادی خود را افزایش دهند. با افزایش مشارکت جوامع محلی در فرایندهای تصمیم‌گیری، اقتصاد بر پایه دموکراتیک بنا می‌شوند.

کمون‌ها و تعاونی‌ها سنگ‌بنای ساختار اقتصادی کنفدرالیسم دموکراتیک را تشکیل می‌دهند و هدف آن‌ها تأمین نیازهای جوامع با استفاده از منابع محلی است. این ساختارها به تضمین عدالت اقتصادی و ایجاد یک سیستم اقتصادی عادلانه کمک می‌کنند.

کنفدرالیسم دموکراتیک از اقتصاد همبستگی حمایت می‌کند. اقتصاد همبستگی یک رویکرد اقتصادی است که در آن افراد و جوامع از یکدیگر حمایت می‌کنند و برای خیر عمومی عمل می‌کنند. این سیستم تعاونی‌ها و کمون‌های محلی را به همکاری، اشتراک منابع و عمل در همبستگی اقتصادی تشویق می‌کند. تعاونی‌های کمونال روش‌های تولید سازگار با محیط‌زیست را مطابق با اصل پایداری اکولوژیکی اتخاذ می‌کنند. کنفدرالیسم دموکراتیک با هدف ایجاد یک ساختار اقتصادی حساس به بحران‌های اکولوژیکی فعالیت می‌کند. در این زمینه تعاونی‌های محلی فعالیت‌های اقتصادی را توسعه می‌دهند که اثرات زیست‌محیطی را به حداقل رسانده و استفاده‌ی پایدار از منابع را ترویج می‌دهند. کنفدرالیسم دموکراتیک، تضمین عدالت اقتصادی و ارتقای برابری را در اولویت قرار می‌دهد. تعاونی‌های اشتراکی با تضمین تقسیم سود و توزیع عادلانه‌ی منابع در پی کاهش نابرابری‌های اجتماعی هستند. این ساختار از تمرکز قدرت اقتصادی جلوگیری کرده و نقش مردم محلی را در تصمیمات اقتصادی افزایش می‌دهد.

سازمان‌های سنتی چترآسا و شبکه‌ای عموماً مبتنی بر رویکردی متمایز هستند و سبک مدیریتی از بالا به پایین است. این ساختارها از سوی نخبگان کنترل می‌شود و تمایل دارند صدای مردم محلی را محدود کنند. لذا کنفدرالیسم دموکراتیک این سلسله مراتب را رد کرده و از حق جوامع محلی برای خودگردانی دفاع و به مشارکت مستقیم تشویق می‌کند. این مدل با شکستن سلطه‌ی اقتدار مرکزی به مردم حق اظهارنظر بیشتری در امور خود داده و خودگردانی محلی را تقویت می‌کند.

نماینده‌ی در سازمان‌های چترآسا عموماً به انتخاباتی که در فواصل منظم برگزار می‌شود، محدود می‌شود؛ این امر امکان مشارکت غیرمستقیم عمومی در تصمیم‌گیری را فراهم می‌کند. این ساختار مشارکت افراد را کاهش و مانع از اثربخشی نمایندگی می‌شود. هدف کنفدرالیسم دموکراتیک افزایش مشارکت اجتماعی با اولویت دادن به مشارکت مستقیم عمومی است. نمایندگان مستقیماً توسط مردم انتخاب می‌شوند و در صورت لزوم می‌توانند برکنار شوند و به افراد کنترل بیشتری بر نمایندگان خود می‌دهند.

کنفدرالیسم دموکراتیک تنوع اتنیکی، مذهبی و فرهنگی را می‌پذیرد و حق هر جامعه‌ای را برای ابراز وجود و نمایندگی را به رسمیت می‌شناسد. این سیستم به هویت‌ها و تجربیات متنوع احترام

گذاشته و در عین حال گفتگو و همبستگی میان جوامع را تقویت می‌کند. ماهیت اغلب همگن ساختارهای سنتی مانع از آن می‌شود که نمایندگی تنوعات را بر عهده بگیرند و در نهایت مانع از شنیدن صدای گروه‌های خاص می‌شود. کنفدرالیسم دموکراتیک با درنظر گرفتن تفاوت‌ها به عنوان منبع غنا، در تلاش برای ایجاد یک ساختار اجتماعی فراگیر است.

در نهایت کنفدرالیسم دموکراتیک جایگزین نیرومندی برای ساختارهای متمرکز و

ویژگی‌های اصلی کنفدرالیسم دموکراتیک کنفدرالیسم دموکراتیک مدلی است که به عنوان جایگزینی برای حکومت متمرکز تحمیلی از سوی نظام سرمایه‌داری و بر اساس عدالت اجتماعی، برابری و خودگردانی مردمی ارائه شده است. این مدل با هدف تقویت حق افراد و جوامع برای تعیین سرنوشت خود و در عین حال ترویج همبستگی جمعی و برابری اجتماعی است. در میان پویایی‌های مبارزات اجتماعی، کنفدرالیسم دموکراتیک برای تقویت مدیریت‌های محلی و افزایش مشارکت عمومی بسیار مهم است. تضمین خودگردانی جوامع محلی سنگ‌بنای این مدل است و به جوامع فرصت می‌دهد تا رهیافت‌های خاص نیازهای خود را توسعه دهند.

سلسله‌مراتبی ارائه می‌دهد. این نظام از طریق عناصری همانند مشارکت محلی، نمایندگی مستقیم و پذیرش تنوع قصد دارد جامعه‌ای عادلانه‌تر و دموکراتیک‌تر ایجاد کند. در این زمینه با توانمندسازی افراد و جوامع برای داشتن سهم بیشتر در تعیین سرنوشت خود راه را برای یک تحول اجتماعی واقعاً دموکراتیک هموار می‌کند.

ایجاد روابط کنفدرال دموکراتیک میان ساختارهای خودگردان

بحران‌های عمیق اجتماعی و اقتصادی ناشی از سرمایه‌داری جهانی به طور فزاینده‌ای منجر به مطالبه‌ی مشارکت دموکراتیک و عدالت اجتماعی می‌شود. در این زمینه ساختارهای خودگردان که منعکس‌کننده‌ی تلاش‌های جوامع محلی برای دستیابی به خودگردانی و استقلال هستند، جایگاه مهمی در عرصه‌ی سیاسی امروز به دست آورده‌اند. تشکلهای خودگردان ساختارهایی هستند که پویایی‌های محلی را در اولویت قرار می‌دهند. یکی از اهداف این مقاله بحث در مورد ایجاد روابط کنفدرال دموکراتیک میان ساختارهای خودمختار و فرهنگ جدید تعامل لازم برای توسعه‌ی پایدار این روابط است. کنفدرالیسم دموکراتیک و ساختارهای خودگردان شباهت‌ها و تفاوت‌های قابل توجهی را از نظر سازماندهی اجتماعی و حکومت‌داری به اشتراک می‌گذارند. درک رابطه‌ی میان این دو مفهوم پایه و اساس مهمی را برای ایجاد فرهنگ جدیدی از روابط فراهم می‌کند. هم کنفدرالیسم دموکراتیک و هم ساختارهای خودگردان از حق جوامع محلی برای خودگردانی دفاع می‌کنند. این ساختارها با اولویت دادن به استقلال و خودگردانی جوامع در برابر دخالت مقامات مرکزی، دموکراسی مشارکتی را ترویج می‌دهند. آن‌ها مشارکت فعال افراد و جوامع را در فرایندهای تصمیم‌گیری در اولویت قرار می‌دهند. کنفدرالیسم دموکراتیک و ساختارهای خودگردان، فرهنگ همبستگی و همکاری میان جوامع را پرورش می‌دهند. جستجوی رهیافت‌های مشترک برای مسائل مشترک در جوامع متنوع پیوندهای اجتماعی را تقویت می‌کند. آن‌ها از تنوع فرهنگی و هویت‌ها متنوع حمایت می‌کنند. آن‌ها حقوق فرهنگی و اجتماعی جوامع را به رسمیت می‌شناسند و این تنوع را منبع غنا می‌دانند.

کنفدرالیسم دموکراتیک عموماً در یک ساختار سیاسی گسترده‌تر جای گرفته است در حالی که نهادهای خودگردان می‌توانند به طور مستقل در سطح محلی‌تری وجود داشته باشند. کنفدرالیسم دموکراتیک عموماً در یک قانون اساسی یا چارچوب قانونی خاص شکل می‌گیرد، در حالی که نهادهای خودگردان گاهی اوقات می‌توانند به عنوان ساختارهای انعطاف‌پذیر وجود داشته باشند. کنفدرالیسم دموکراتیک با هدف دستیابی به اهداف اجتماعی و سیاسی گسترده‌تر شکل می‌گیرد، در حالی که نهادهای خودگردان عموماً بر توسعه‌ی رهیافت برای نیازهای یک جامعه‌ی خاص تمرکز دارند. در حالی که نهادهای خودگردان برای رسیدگی به چالش‌های سطح محلی تشکیل می‌شوند، کنفدرالیسم می‌تواند برای ادغام سیاسی گسترده‌تر نیز باشد. مدل کنفدرالیسم دموکراتیک یک جایگزین انقلابی ارائه می‌دهد که بر خودگردانی اجتماعی و مشارکت دموکراتیک متمرکز است. کنفدرالیسم دموکراتیک نه تنها از حق افراد و جوامع برای تعیین سرنوشت خود دفاع می‌کند، بلکه مدعی بر ساخت جامعه‌ای بر پایه‌های برابری، عدالت و همبستگی نیز هست. در این مبارزه سازمان‌های خودگردان تلاش برای استقلال از مرکز را تقویت می‌کنند و فرایندهای تصمیم‌گیری محلی را تثبیت می‌کنند و همبستگی اجتماعی را افزایش می‌دهند.

تجارب ترکیه و باکور کردستان

در این مقاله به تجربیات خودیریتی در ترکیه و باکور کردستان، انقلاب روژآوا، آمریکای لاتین، جنبش زاپاتیست‌ها، تعاونی‌های زنان آرژانتینی و سازمان‌های محلی در هند خواهیم پرداخت. این تجارب نقش حیاتی تشکلهای خودگردان را در مبارزه برای عدالت اجتماعی و برابری برجسته کرده و پتانسیل کنفدرالیسم دموکراتیک را در مقیاس بین‌المللی آشکار می‌سازد.

نمونه‌های مختلف کنفدرالیسم دموکراتیک و ساختارهای خودگردان در ترکیه و باکور کردستان به ویژه تجارب فاتسا، مقاومت پارک گزی و خودمدیریتی در باکور کردستان ملموس است.

آزمون فاتسا

آزمون فاتسا در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ روی داد و یکی از نمونه‌های قابل توجه از خودمدیریتی محلی است. این تجربه مدل مدیریتی مبتنی بر مشارکت عمومی و ایفای نقش فعال در حل مسائل محلی را نشان می‌دهد. در فاتسا یک مدل مدیریتی مشارکتی تحت پیشاهنگی شهردار آن، فکری سوّمز اتخاذ شد. در جلسات عمومی هفتگی ساکنان منطقه در مورد پروژه‌های شهرداری مطلع می‌شدند. بنابراین پروژه‌ها مطابق با نیازها و خواسته‌های مردم شکل گرفتند. برای اطمینان از مشارکت مستقیم مردم در فرایندهای تصمیم‌گیری، همه‌پرسی و رای‌گیری آزاد برگزار شد. این امر باعث شد تصمیمات دولت محلی با مشارکت گسترده‌ی مردم گرفته شود. برخی از نمونه‌های این فرایند به شرح زیر است:

کمیته‌های مردمی:

در فاتسا کمیته‌های محله تشکیل شدند که ساکنان محله با تشخیص مسائل خود، راه‌حلهایی پیشنهاد می‌دادند. این کمیته‌ها با مشارکت مستقیم ساکنان در مورد مسائل مختلفی از بهداشت گرفته تا زیرساخت‌ها تصمیم‌گیری می‌کردند.

کمیته‌های زنان:

زنان در راستای ایفای نقش فعال‌تری در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، کمیته‌های خود را تشکیل دادند. این کمیته‌ها به مسائل زنان در حوزه‌های آموزش، بهداشت و اشتغال می‌پردازد.

کشاورزی و تعاونی:

تعاونی‌های کشاورزی در فاتسا برای بهبود وضعیت اقتصادی کشاورزان محلی تاسیس شدند. این تعاونی‌ها به کشاورزان این امکان را دادند که محصولات خود را در شرایط بهتری بفروشند و درآمد خود را افزایش دهند.

رویدادهای فرهنگی و آموزشی:

مدیریت فاتسا رویدادهای فرهنگی و برنامه‌های آموزشی مختلفی را برای افزایش همبستگی اجتماعی ترتیب داد. اجرای تئاتر، دوره‌های سوادآموزی و سایر فعالیت‌های اجتماعی، جامعه را گردهم آورد.

کنگره‌ی دموکراتیک خلق‌ها

کنگره‌ی دموکراتیک خلق‌ها (HDK) گروهی است که از سوی گروه‌های مختلف چپ‌گرا، سوسیالیست، اکولوژیست و آزادی‌خواه در ترکیه تشکیل شده است. این، نخستین سازمان در ترکیه است که در قالب کنگره سازماندهی می‌شود. HDK که در سال ۲۰۱۱ تاسیس شد، با هدف گردهم آوردن جنبش‌های اجتماعی و جنبش مدنی بر اساس زمینه‌های مشترک و برای اقدام مشترک فعالیت می‌کند. کنگره‌ی دموکراتیک خلق‌ها به عنوان یک سازمان فراگیر نمایندگی هویت‌های اثنیکی، مذهبی و فرهنگی متنوع و برابری جنسیتی را به عنوان اصول اصلی خود پذیرفته است.

ارزش‌های اصلی مورد حمایت کنگره‌ی دموکراتیک خلق‌ها نشان‌دهنده‌ی نیاز به تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی و سیاسی ترکیه است. در این زمینه فعالیت‌های HDK اغلب پیرامون موضوعاتی همچون عدالت

اجتماعی، از میان بردن نابرابری‌های اقتصادی، دفاع از آزادی بیان و گسترش حقوق دموکراتیک است. HDK سازماندهی در سطح محلی را برای اطلاع‌رسانی به عموم و افزایش آگاهی عمومی در مورد این مسائل در اولویت قرار می‌دهد.

شیوهی مدیریتی کنگرهی دموکراتیک خلق‌ها از پایین به بالا بوده و بر اساس اصول دموکراسی مشارکتی شکل گرفته است. مدل سازمانی آن شامل سطوح مختلفی از ساختارها، از جمله مجامع زنان، جوانان، کارگران، اکولوژی، ملت‌ها و باورها، فرهنگ و هنر و همچنین شوراهای محلی و مجامع عمومی است. شوراهای محلی یکی از عناصر مهم کنگرهی دموکراتیک خلق‌ها محسوب می‌شود. این شوراهای می‌توانند در سطح محله، منطقه یا استان تاسیس شوند و هدف آن‌ها تمرکز بر مشکلات محلی و یافتن راه‌حل است. شوراهای محلی مشارکتی‌ترین نهادهای کنگرهی دموکراتیک خلق‌ها هستند و افراد با پیشینه‌های متنوع را قادر می‌سازند تا گردهم آیند. بالاترین نهاد تصمیم‌گیری کنگرهی دموکراتیک خلق‌ها، مجمع عمومی به صورت دوره‌ای با مشارکت همه‌ی اعضا تشکیل جلسه می‌دهد. مجمع عمومی بستری است که در آن تصمیمات استراتژیک گرفته می‌شود، سیاست‌ها تعیین گشته و جهت‌گیری کلی سازمان مورد بحث قرار می‌گیرد.

در تمام ساختارهای HDK فرایندهای تصمیم‌گیری مشارکتی و شفاف انجام می‌شود. تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع است که امکان بررسی دیدگاه‌های متنوع و دستیابی به زمینه‌های مشترک را فراهم می‌کند. این مدل سازمانی تضمین می‌کند که بخش‌های مختلف جامعه در HDK نمایندگی می‌شوند و صدای آنها شنیده می‌شود. علاوه بر این ساختار انعطاف‌پذیر HDK به آن اجازه می‌دهد تا به سرعت با پویایی‌های اجتماعی در حال تغییر سازگار شود. از جمله چالش‌های پیش‌رو HDK می‌توان به فشار سیاسی، محدودیت‌های رسانه‌ها و تهدیدات قانونی برای فعالیت گروه‌های خاص اشاره کرد. با این حال HDK همچنان به تلاش برای توسعه‌ی ظرفیت سازمانی خود و افزایش حمایت عمومی برای غلبه بر این چالش‌ها و اجرای ارزش‌هایی که از آن‌ها حمایت می‌کند، ادامه می‌دهد.

مقاومت گزی

مقاومت گزی در سال ۲۰۱۳ آغاز شد، نقطه عطفی در ترکیه بود و جنبش‌های اجتماعی و همبستگی و محلی را تغییر شکل داد. انجمن‌های پارک و مجالس مردمی که در سراسر کشور به ویژه در استانبول در طول مقاومت تاسیس شدند، به بسترهای مهمی تبدیل شدند که به شهروندان امکان تجربه دموکراسی مستقیم را می‌دادند. این ساختارها، گردهمایی‌هایی بودند که در آن ساکنان محله برای بحث در مورد مسائل اجتماعی و سیاسی، تصمیم‌گیری و تدوین برنامه‌های عملی گردهم می‌آمدند. در منطقه‌ی کادیکوی استانبول انجمن‌های پارک یوغورتچو به طور منظم با مشارکت ساکنان محله تشکیل جلسه می‌دادند. این انجمن‌ها به ساکنان محلی اجازه می‌داد تا در مورد طیف وسیعی از مسائل همچون زیست‌محیطی، تحول شهری تا آموزش و مراقبت‌های بهداشتی تبادل نظر کنند و دموکراسی مستقیم و مشارکتی را تجربه کنند.

آزمون‌های کردستان

در کردستان با پیشاهنگی جنبش آزادی کردستان تجارب خودگردانی محلی با شیوه‌های مختلفی که با هدف افزایش ظرفیت خودگردانی جوامع مطابق با اصول کنفدرالیسم دموکراتیک انجام شده، غنی‌تر شده است. در این زمینه پروژه‌های اجرا شده در شهرهایی همچون آمد، مردین، بانمان و وان مشارکت مردمی را تشویق کرده و گام‌های مهمی در حوزه‌های اتنیک، فرهنگی و اقتصادی برداشته است. آمد (دیاربکر) شوراهای محله در آمد مطابق با اصول کنفدرالیسم دموکراتیک تاسیس شده‌اند. این شوراهای به عنوان بستری برای بحث در مورد مسائل ساکنان محله و ارائه‌ی راه‌حل عمل می‌کنند. به عنوان مثال مسائلی همچون مسائل زیرساختی

یا برنامه‌ریزی فعالیت‌های اجتماعی در یک محله در این شوراها مورد بحث قرار می‌گیرند و توصیه‌هایی به شهرداری ارائه می‌شوند.

تعاونی زنان «ژیان»

این تعاونی مشارکت زنان را در زندگی اقتصادی بیشتر کرده و بازاریابی کالاهای دست‌ساز، مواد غذایی ارگانیک و محصولات مشابه را امکان‌پذیر می‌سازد. از طریق این تعاونی زنان هم از نظر اقتصادی توانمند می‌شوند و هم همبستگی اجتماعی را تقویت می‌کنند.

مردین

مردین به دلیل تنوع اتنیکی و مذهبی خود شناخته می‌شود. در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک نمایندگان گروه‌های اتنیکی مختلف در فرایندهای مدیریتی محلی شرکت می‌کنند. این بدان معناست که جوامع آشوری، عرب و کُرد می‌توانند رویدادهای فرهنگی خود را سازماندهی کرده و نمایندگی داشته باشند.

تعاونی زنان مردین

این تعاونی با بازاریابی مواد غذایی، صنایع دستی و منسوجات تولیدی زنان محلی به آن‌ها در دستیابی استقلال اقتصادی کمک می‌کند. این تعاونی همچنین آموزش‌هایی را برای ارتقای مهارت‌های کارآفرینی زنان ارائه می‌دهد.

پروژه‌های زیست‌محیطی باتمان

در باتمان پروژه‌هایی برای رسیدگی به مسائل زیست‌محیطی محلی در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک در حال توسعه هستند. به عنوان مثال کمپین‌های جنگل‌کاری و پروژه‌های حفاظت از منابع آب که با مشارکت ساکنان محلی اجرا می‌شوند، به عنوان شیوه‌های دموکراتیک مستقیم در حوزه محیط‌زیست برجسته هستند.

مراکز جوانان

مراکز جوانان در باتمان جوانان را به مشارکت فعال‌تر در زندگی اجتماعی تشویق می‌کنند. این مراکز برنامه‌های آموزشی، کارگاه و فعالیت‌های ورزشی برای جوانان ارائه می‌دهند.

وان

تعاونی‌های کشاورزی و صنایع‌دستی در وان برای تقویت اقتصاد محلی و افزایش همبستگی اجتماعی تاسیس شده‌اند. این تعاونی‌ها ضمن ترویج همبستگی اجتماعی محصولات تولیدکنندگان محلی را به بازار عرضه می‌کنند. در وان برنامه‌های آموزش اجتماعی با مشارکت محلی مطابق با اصول کنفدرالیسم دموکراتیک سازماندهی می‌شوند. این برنامه‌ها طیف گسترده‌ای از خدمات از دوره‌های سوادآموزی گرفته تا برنامه‌های مختلف آموزش حرفه‌ای را ارائه می‌دهند.

انقلاب روزآوا

انقلاب روزآوا به عنوان پیاده نمودن اصل کنفدرالیسم دموکراتیک برجسته است. این رویکرد مبتنی بر

ارزش‌های اصلی عدالت اجتماعی، برابری، آزادی و الگوی اکولوژیکی و آزادی زنان است. یکی از سنگ‌بناهای کنفدرالیسم دموکراتیک در روژآوا مجالس و کمون‌های محلی است. این ساختارها که در هر محله، روستا و شهر تاسیس شده‌اند، مشارکت مستقیم مردم محلی را تضمین می‌کنند و آن‌ها را قادر می‌سازند تا نقش فعالی در فرایندهای تصمیم‌گیری ایفا کنند. به عنوان نمونه مجالس مردمی تاسیس شده در کوبانی به نیازهای مردم محلی در طیف وسیعی از مسائل از آموزش و مراقبت‌های بهداشتی گرفته تا زیرساخت‌ها و امنیت رسیدگی می‌کنند. این مجالس با برگزاری جلساتی که همه‌ی اعضای جامعه می‌توانند در آن شرکت کنند، مشارکت عمومی را تسهیل می‌کنند. این امر وابستگی به یک مرجع مرکزی را به حداقل می‌رساند و امکان حل سریع‌تر و موثرتر مسائل محلی را فراهم می‌کند.

سازمان‌یابی اقتصادی و تعاونی‌ها

در روژآوا کردستان اقتصاد بر اساس ابتکارات محلی سازماندهی می‌شود. در این زمینه تعاونی‌ها به عنوان ساختارهای کلیدی که مردم را قادر می‌سازد اقتصاد خود را کنترل کنند، نقش مهمی دارند. تعاونی‌های کشاورزی به کشاورزان محلی این امکان را می‌دهد که برای تولید و بازاریابی محصولات خود گردهم آیند. هدف این تعاونی‌ها کاهش نابرابری اقتصادی با توزیع عادلانه درآمد حاصل از تولید است. علاوه بر این، تعاونی‌های زنان در روژآوا تاسیس شده‌اند که به زنان این فرصت را می‌دهد تا نقش فعال‌تری در زندگی اقتصادی ایفا کنند.

یکی از شناخته‌شده‌ترین تعاونی‌های تاسیس شده در روژآوا تعاونی همبستگی (Hevgirtin) است که متشکل از افراد محلی است که در بخش کشاورزی فعالیت می‌کنند. در این تعاونی کشاورزان در راستای کار در زمین‌های مشترک کشاورزی و عرضه‌ی محصولات به بازار گردهم می‌آیند. درآمد حاصل به طور مساوی میان اعضا تقسیم می‌شوند. این مدل ضمن تحریک اقتصاد محلی منافع جامعه را بر سود فردی اولویت می‌دهد. همچنین حفظ روش‌های سنتی کشاورزی و پیاده نمودن تکنیک‌های کشاورزی سازگار به محیط زیست را تشویق می‌کند.

کمیسیون‌های عدالت و آشتی

کمیسیون عدالت که در شهر قامشلو تاسیس شده، به طور فعال برای حل اختلافات اجتماعی تلاش می‌کند. کمیسیون‌های عدالت در روژآوا از اعضای جامعه تشکیل شده‌اند و برخلاف سیستم‌های دادگاهی سنتی، رویکردی اصلاحی و آشتی‌جویانه نسبت به مجرمان اتخاذ می‌کنند. این رویکرد در اختلافات خانوادگی و مسائل اجتماعی جزئی موثر است. در این دیدگاه، آشتی اجتماعی به حبس ترجیح داده می‌شود و در نتیجه صلح و هماهنگی مداوم را در جامعه حفظ می‌کند.

چندزبانی در آموزش

آموزش چندزبانه در روژآوا در حال اجرا است. مدرسی که دارای سیستم آموزشی چندزبانه هستند در کانتون جزیره افتتاح شده‌اند. در این مدارس دانش‌آموزان به زبان‌های کردی، عربی و سریانی آموزش می‌بینند. برنامه درسی به گونه‌ای طراحی شده است که دربرگیرنده میراث فرهنگی و تاریخی هر جامعه باشد. سیستم آموزش چندزبانه به دانش‌آموزان این امکان را می‌دهد که هویت فرهنگی خود را درک کرده و با از میان بردن موانع زبانی میان گروه‌هایی با هویت‌های اجتماعی مختلف، انسجام اجتماعی را افزایش دهند.

رویکرد آزادی خواهانه‌ی زنان

جایگاه زنان در زندگی اجتماعی روزآوا بر مبنای اصل آزادی زنان، یکی از مهم‌ترین اصول کنفدرالیسم دمکراتیک است. زنان نقش فعالی در زندگی سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کنند و این نقش در سیستم ریاست مشترک در مدیریت‌ها خودگردان تجسم یافته است.

در این سیستم زنان در مجالس محلی دارای نمایندگی بوده و بدین‌ترتیب حضور زنان در فرایندهای تصمیم‌گیری چندبرابر می‌شود. علاوه بر این پروژه‌هایی برای تشویق آموزش و مشارکت زنان در زندگی اقتصادی در حال توسعه است.

آکادمی‌های زنان

آکادمی‌های زنان گام مهمی جهت آموزش و مشارکت در زندگی اجتماعی در روزآوا هستند. این آکادمی‌ها فرصت‌هایی را برای زنان فراهم می‌کنند تا سطح آگاهی خود را ارتقا داده و نقش فعالی در تغییرات اجتماعی ایفا کنند. آکادمی‌های زنان برنامه‌های آموزشی متنوعی را برای زنان ارائه می‌دهند تا آموزش‌های حرفه‌ای پوشش می‌دهد. آن‌ها همچنین سمینارهایی برای کمک به زنان در کسب دانش در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی برگزار می‌کنند. آکادمی‌های زنان در مورد زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان تحقیق و پژوهش نموده و آثاری در این موارد منتشر می‌کند. این مطالعات به توسعه‌ی راه‌حلهایی برای مسائلی که زنان با آن روبه‌رو هستند، کمک می‌کند.

آکادمی زنان قامشلو

این آکادمی برنامه‌ها و سمینارهای آموزشی متنوعی برای زنان ارائه می‌دهد. شرکت‌کنندگان در زمینه‌ی برابری جنسیتی و کنفدرالیسم دمکراتیک آموزش می‌بینند و آنها را برای ایفا نمودن نقش فعال در جوامع خود تشویق می‌کند.

مراکز تحقیقاتی ژنولوژی

این مراکز که در روزآوای کردستان تاسیس شده‌اند، نقش‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی زنان را بررسی می‌کنند. در این مراکز نابرابری‌های اجتماعی که زنان با آن مواجه هستند، را تجزیه و تحلیل کرده و استراتژی‌هایی را برای رسیدگی به این مشکلات ارائه می‌دهند. این مراکز امکان برداشتن گام‌های مهمی در توانمندسازی زنان و دستیابی به برابری جنسیتی در روزآوا فراهم می‌کنند. مشارکت فعال زنان در کنفدرالیسم دمکراتیک روزآوا نقش محوری دارد و به عنوان یک مولفه حیاتی در تحول اجتماعی دیده می‌شود.

جنبش روستاییان بی‌زمین (MST) در آمریکای لاتین

جنبش روستاییان بی‌زمین در آمریکای لاتین و به ویژه برزیل نمونه‌ی بارزی است. این جنبش در سال ۱۹۸۴ در برزیل برای مطالبه اصلاحات ارضی و عدالت اجتماعی تاسیس شد. این جنبش با بکارگیری استراتژی‌هایی همچون اشغال و اسکان برای توانمندسازی دهقانان جهت مالکیت زمین، توجهات را به خود جلب نمود. جنبش روستاییان بی‌زمین با تشکیل تعاونی‌ها در سکونت‌گاه‌هایی که پس از اشغال زمین تاسیس شد، کشاورزی جمعی را ترویج می‌دهد. این تعاونی‌ها ضمن افزایش تولید کشاورزی، همزمان همبستگی جمعی را برای اعضای خود فراهم می‌کنند. این جنبش روش‌های سازگار با محیط‌زیست را برای تولید کشاورزی اتخاذ نموده است.

سکونت‌گاه‌های جمعی

در دهه‌ی ۲۰۰۰ جنبش روستاییان بی‌زمین جامعه‌ای متشکل از تقریباً دویست خانواده را در سکونتگاه آتونی، نزدیک سائوپولو تاسیس کرد. این سکونتگاه از طریق ساختارهای تعاونی و تولید کشاورزی مشترک در افزایش همبستگی اقتصادی موفق بوده است. بسیاری از سکونت‌گاه‌های این جنبش از روش‌های کشاورزی-اکولوژیکی استفاده کرده و مصرف کودهای شیمیایی و آفت‌کش‌ها را کاهش می‌دهد. به عنوان مثال تعاونی‌های جنبش روستاییان بی‌زمین در ایالت ریوگرانده دوسول به دلیل تولید برنج ارگانیک خود که به بازارهای ملی عرضه می‌شود، شناخته شده‌اند. این جنبش شبکه آموزشی خود را تاسیس کرده و موسساتی همانند Escola Nacional Florestan Fernandes را تاسیس کرده و فعالان متعددی را از سراسر آمریکای لاتین در برنامه‌های آموزشی خود گنجانده است.

زاپاتیست‌ها

در منطقه‌ی چیاپاس مکزیک، ارتش ملی آزادی‌بخش زاپاتیست‌ها (EZLN) در سال ۱۹۹۴ قیام مسلحانه‌ای را آغاز کرد. زاپاتیست‌ها از حقوق مردم بومی دفاع می‌کنند و با سیاست‌های سرکوبگرانه دولت مرکزی مخالفت می‌کنند. زاپاتیست‌ها در راستای کنفدرالیسم دمکراتیک خود، خودگردانی جوامع محلی و دمکراسی مستقیم را ترویج می‌دهند. جوامع زاپاتیست از طریق مجالس محلی اداره می‌شوند که مشارکت مستقیم در تصمیم‌گیری را در اولویت قرار می‌دهند. آن‌ها با توسعه‌ی پروژه‌های خودکفا در اصلاحات ارضی، آموزش و مراقبت‌های بهداشتی به نیازهای جوامع رسیدگی می‌کنند.

تعاونی‌های زنان در آرژانتین

تعاونی‌های زنان که پس از بحران اقتصادی در آرژانتین ظهور کردند، نمونه‌ی قابل توجهی از دیدگاه کنفدرالیسم دمکراتیک هستند. هدف این تعاونی‌ها کمک به زنان برای دستیابی به استقلال اقتصادی و برابری جنسیتی است. تعاونی‌های زنان در آرژانتین دارای ساختار مدیریتی غیرمتمرکز و مشارکتی هستند. آن‌ها از طریق فرایندهای تولید و تصمیم‌گیری جمعی همبستگی میان زنان را تقویت می‌کنند.

تجارب سازماندهی محلی در هند

تجربیات سازماندهی محلی در هند به ویژه جنبش‌های تحت رهبری زنان سهم قابل توجهی در درک کنفدرالیسم دمکراتیک دارند. در مناطق مختلف هند، سازمان‌های محلی به رهبری زنان برای دستیابی به عدالت اقتصادی و اجتماعی مبارزه می‌کنند. به ویژه انجمن زنان خوداشتغال (SEWA) سازمانی با هدف توانمندسازی زنان برای دستیابی به استقلال اقتصادی و خودگردانی است. SEWA رهبری زنان را در جامعه تشویق کرده و از فرایندهای تصمیم‌گیری جمعی حمایت می‌کند.

کنفدرالیسم دمکراتیک و تلاقی تجارب

در تجاربی که در بالا بدان ذکر شد، بازتاب کنفدرالیسم دمکراتیک را در جغرافیاهای مختلف آشکار می‌کند. هر یک بر توسعه‌ی قابلیت‌های خودگردانی جوامع محلی مستقل از فشارهای مقامات مرکزی تمرکز دارد. وجه مشترک این تجربیات تلاش برای ایجاد یک مدل حکومت دمکراتیک و مشارکتی مبتنی بر مشارکت مردم محلی است. از طریق چنین نمونه‌هایی کنفدرالیسم دمکراتیک را می‌توان نه تنها نوعی حکومت بلکه ابزاری برای تحول اجتماعی نیز در نظر گرفت. این اشکال سازماندهی که توسط پویایی‌های درونی جوامع شکل گرفته‌اند، با هدف ایجاد یک جامعه مساوات‌طلب و عادلانه فراتر از ساختارهای متمرکز دولتی انجام می‌شوند.

نمونه‌هایی همچون ترکیه، باکور کردستان، روژآوای کردستان، آمریکای لاتین، زاپاتیست‌ها، تعاونی‌های زنان آرژانتینی و سازمان‌های محلی در هند حاوی درس‌های مهمی در مورد چگونگی اجرای ایده‌ی کنفدرالیسم دمکراتیک هستند. این تجربیات فراتر از ساختارهای متمرکز، استقلال، مشارکت و همبستگی جوامع محلی را تقویت می‌کنند و در نتیجه به مدل‌هایی برای دستیابی به عدالت اجتماعی عمل می‌کنند. ساختارهای مستقل نه تنها با پویایی‌های داخلی خود بلکه با همبستگی بین‌المللی نیز غنی می‌شوند. این امر به جوامع متنوع اجازه می‌دهد تا تجربیات خود را به اشتراک گذاشته و استراتژی‌های مشترکی را توسعه دهند. در نهایت تشکلهای خودگردان به عنوان ساختارهای پویایی که حول اصول کنفدرالیسم دمکراتیک شکل گرفته‌اند، برجسته می‌شوند و هدفشان دستیابی به زندگی جدیدی مبتنی بر عدالت اجتماعی، اقتصاد اشتراکی، پایداری زیست‌محیطی و آزادی زنان است. این جوامع با ترکیب مبارزات محلی خود با دیدگاهی جهان‌شمول، گام‌های مهمی جهت ایجاد جهانی عادلانه و برابر برمی‌دارند. روحیه همبستگی بین‌المللی به تقویت و گسترش این مبارزات کمک می‌کند و تجارب جوامع خودگردان به عنوان منبع الهام برای دیگران عمل می‌کند. زندگی جدیدی که توسط این همبستگی‌ها و مبارزات جمعی شکل گرفته است، همچنان نقش پیشرو در دستیابی به عدالت اجتماعی چه در سطح محلی و چه جهانی ایفا خواهد کرد.

ارتقاء به جایگاه سوژهی اجتماعی با پذیرش هویت چندگانه‌ی زنان

حُسن‌آمک

تفاوت در تعریف هویت زنان از آغاز مبارزات زنان جنبه‌ای اساسی بوده که بر سازماندهی و مبارزه‌ی محلی و جهانی زنان تاثیر گذاشته است. همزمان با تبدیل مبارزه برای حقوق به مبارزه برای هویت و از سوی دیگر محدود و انحصاری شدن مبارزات مبتنی بر هویت، نیاز به تعریف هویت زنان از طریق تفاوت‌هایشان، پذیرش آن‌ها و افزایش فرصت‌ها برای مبارزات مشترک افزایش یافت. این امر به نوبه‌ی خود روندی را تقویت نمود که تفاوت را به عنوان فقدان هویت و بی‌جنسیتی تفسیر می‌کردند و تلاش برای فراتر رفتن از هویت و جنسیت را به یک دستور کار اصلی تبدیل می‌کردند. همچنان که سده‌ی زنان، دوران انقلاب‌های زنان و کنفدرالیسم دمکراتیک جهانی زنان به طور فزاینده‌ای ملموس‌تر می‌شود و زمینه‌های مشترک در حوزه‌های روابط و مبارزه شکل می‌گیرد، اهمیت تعریف هویت زنان در چارچوب کلیت‌مندی تاریخی، اجتماعی و فرهنگی آن آشکار می‌شود. هویت زنان فراتر از یک جنس دارای یک ویژگی اجتماعی است. این هویت محصول شمول، تنوع و غنا در تمام عرصه‌های زندگی است. این هویت موضوع شکل‌گیری و توسعه‌ی اجتماعی و بازگامی تباری است که می‌توانیم به طور فزاینده‌ای آن‌ها را تکثیر کنیم، از جمله ارزش‌های ملی، طبقاتی، جنسی، مذهبی، نژادی، فرهنگی، اکولوژیکی، اقتصادی و غیره. بدین معنا زنان به عنوان سوژه‌ی اجتماعی کنفدرالیسم دمکراتیک و کنفدرالیسم دمکراتیک زنان که غنا، خودیوگی و استقلال تفاوت‌ها را دربرمی‌گیرد، دارای نقشی وحدت‌بخش بوده و وحدت، تنوع و غنای این تفاوت‌ها را نمایندگی و تحقق می‌بخشند. در این چارچوب تلاش تاریخی برای حقوق و هویت، مراحل و حوزه‌های مبارزه‌ی این تعریف و همچنین سیاست‌های مکمل جنبش‌های زنان را آشکار می‌کند. در سده‌ی زنان حرکت به سوی کنفدرالیسم دمکراتیک جهانی زنان مستلزم فراروی از طرد متقابل به سوی زمینه‌های مشترک و تشدید مبارزه است. ارتقاء و گسترش زمینه‌های مشترک برای سازماندهی و مبارزه که ساختارها، افراد و فعالیت‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی متنوع را بر اساس آزادی زنان، برابری جنسیتی، آزادی‌های اجتماعی و حمایت از مبارزات اکولوژیکی و دمکراتیک گردهم می‌آورد، از ضروریات زمانه است.

مبارزه‌ی زنان برای تعریف خود، همچنان به مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی زنان در دو سده‌ی گذشته شکل می‌دهد. تعریف هویت و شخصیت مسیر، روش و ابزارهای مبارزه را تعیین می‌کنند. این مبارزه بر مبنای ایدئولوژی است. هویتی که با دیدگاه ایدئولوژیک تعریف می‌شود، همچنین به عنوان یک نقشه راه عمل می‌کند و پله‌هایی برای پیوند تاریخ به زمان حال و اتصال به آینده ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که هر مرحله کامل‌کننده‌ی مرحله‌ی دیگری است. از سوی دیگر دارای ریسک نابودی و یا گسست با تاریخ است. بُعد نخست تعریف هویت زنان مستلزم درک نیرو و انرژی ماهیت اجتماعی است که دولت و قدرت را به رسمیت نشناخته و همچنین روش و شیوه‌های مقاومت زنان در برابر نظام مردسالار است. بُعد دوم ارتباط نزدیکی به تحلیل صحیح از شکل، ابزار و روش‌های نظام مردسالار است که به هویت زنان آسیب وارد نموده است. تحلیل و کشف تاریخ تمدن مبتنی بر دولت به درک عمیق از رابطه و نظم سلسله‌مراتبی که میان زن و مرد ایجاد شده و سطح ویرانی که از سوی سرمایه‌داری جهانی تشدید شده، مرتبط است. بُعد سوم با آگاهی از سیاست‌های زن‌گویی که به معنای نابودی جامعه است، مبارزه برای دستیابی به آزادی، هویت اخلاقی-سیاسی و برساخت یک زندگی آزاد با اصول زیبایی‌شناسانه است. از تاریخ تا به امروز تعاریف و مبارزات مربوط به هویت زنان در رابطه با پارادایم جامعه-آزادی و پارادایم دولت-قدرت تکامل یافته است. پارادایم

اجتماعی زن محور پیرامون زندگی شخصیت و هویت آزاد شکل گرفته، در حالی که پارادایم دولت محور پیرامون مردانگی مسلط و قدرت شکل گرفته است. سده‌ی ۲۱ با تضاد شدید میان پارادایم زن فرودست و مرد مسلط مبتنی بر نظام مردسالاری و پارادایم آزادی زنان مبتنی بر آزادی زنان و جامعه شکل گرفته است. تعریف صحیح هویت زنان سنگ بنای این مبارزه و رهیافت پارادایمی را تشکیل می‌دهد.

نظام استثمار سرمایه‌داری غرب محور بر مبنای زن‌گویی است که با "شکار جادوگران" و بحث در مورد انسان بودن زنان شکل گرفته است. مبارزه‌ی زنان برای هستی و آزادی علیه این نظام ستم، با هدف اثبات انسان بودن زنان و اینکه تفکر و اراده‌ی آنان زمانی توسعه می‌یابد که از حقوق برابر با مردان برخوردار باشند، صورت می‌گیرد. مبارزات زنان که تعریف دولت و نظام سرمایه‌داری از زنان به عنوان خدمتکاران صرف در خانه را به چالش می‌کشند، زنان را به عنوان افراد و سوژه‌های سیاسی تعریف می‌کند. با آغاز انقلاب فرانسه و ادامه‌ی آن ظهور انقلاب اکتبر و مبارزات سوسیالیستی تعریف و مبارزه برای هویت سیاسی در مشارکت فعال در فرایندهای انقلاب متبلور می‌شود. حقوق زنان شامل خدمت و مشارکت در جامعه و انقلاب، رای دادن و انتخاب شدن و مشارکت در حوزه‌ی عمومی و مدیریت آن می‌شود. در حالی که مشارکت در زندگی اقتصادی بر اساس کسب حق کار توسعه می‌یابد، کار و بدن زنان نیز در معرض هجمه‌ی چندبُعدی استثمار سرمایه‌داری و بهره‌کشی جنسی قرار دارد. مبارزات زنان برای دستمزد برابر برای کار برابر، ایجاد شرایط کاری انسانی و کالایی شدن کار و بدن زنان در حال پیشرفت است.

مبارزه‌ی سوسیالیستی و فمینیستی که پس از انقلاب صنعتی ۱۸۴۸ شدت گرفت، در سده‌ی ۱۹ و ۲۰ تعمیق یافت. مبارزه برای سوسیالیسم به رهبری پرولتاریا و جنبش فمینیستی مبارزه برای آموزش و حق رای، "حق رای" برای زنان و دستمزد برابر برای کار برابر هم مکمل و هم مانع یکدیگر بودند. زنانی که در مبارزات سوسیالیستی شرکت داشتند و پیشگامانی همچون ژرژا لوکزامبورگ، کلارا زتکین و الکساندرا کولونتای مطالبات و روش‌های جنبش فمینیستی را مطالباتی لیبرال-بورژوازی می‌دانستند.

در پایان جنگ جهانی اول حق رای و انتخاب شدن زنان و همچنین دستمزد برابر برای کار برابر به رسمیت شناخته شد. گرچه این به رسمیت شناختن پیروزی برای مبارزه مردم و زنان بود، اما در عین حال به مقابله با تاثیر رادیکالیزه کننده‌ی انقلاب اکتبر بر مبارزات اجتماعی و مبارزه‌ی زنان نیز کمک کرد. با این حال مقررات و تغییرات قانونی به مرور زمان در بسیاری از کشورها به نیمه‌ی دوم قرن و در برخی از کشورها همانند عربستان سعودی به قرن ۲۱ گسترش یافت.

در همان دوره فمینیست‌های فرهنگی، فمینیسم روشنفکری-لیبرال را به دلیل مطالبه و سیاست برابر دانستن زنان با مردان مورد انتقاد قرار دادند. به گفته‌ی فمینیست‌های فرهنگی، زنان دنیایی متفاوت و آرام دارند و دارای واقعیت و هستی‌ای هستند که باید در درون کشف شود و شکل گیرد. آن‌ها معتقدند که مقایسه یا برابر دانستن وجود و هویت زنان با مردان نادرست است و تمرکز بر زنان را مختل می‌کند. آنان ابعاد مذهبی که نقش جنسیتی تحمیل شده بر زنان را مشروعیت می‌بخشند، زیر سوال برده و افزایش آگاهی از دنیای زنان را در اولویت قرار می‌دهند. هنگامی که جنگ جهانی دوم جهان را تحت تاثیر قرار داده بود، آنان با جنگ مخالفت کرده و رهبری مبارزه برای صلح چه در سطح محلی و چه بین‌المللی را بر عهده گرفتند. همچنین بخش‌هایی از جامعه وجود دارند که از نظر سیاسی و عملی با فمینیست‌های روشنفکری-لیبرال مخالف هستند. رویکرد انحصاری و طردگرایانه غالب است. در این دوره به ویژه در آمریکای شمالی بستری که زنان سفیدپوست و سیاه‌پوست را در مبارزه علیه برده‌داری گردهم آورد، در مبارزه برای حق رای نیز حفظ شد.

در اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل قرن بیستم جنبش فمینیستی بیشتر بر احقاق حقوق برابر با مردان و حقوق قانونی متمرکز بود تا مبارزات هویت‌محور. تعریف هویت سیاسی نیز بر اساس دستیابی به این حقوق استوار است. این مبارزه مبتنی بر برابری و نه آزادی و در چارچوب نظام عمل می‌کند. تمرکز بر پرداختن به منشا ستم و استثمار زنان، تحلیل آن و شناخت طبیعت زن و به چالش کشیدن نظم مردسالارانه به وضوح آشکار نیست. فمینیسم روشنگری-لیبرال فاقد تحلیل عمیقی از نظام دولتی است؛ از سوی دیگر فمینیسم فرهنگی بر جهانی انتزاعی از زنان متمرکز دارد که نمی‌تواند زمینه‌های تعامل وضعیت فعلی را به طور کامل مشخص کند. هر دو گرایش به جای کاوش در ریشه‌های تضاد زن و مرد، بر تضادهای ظاهری متمرکز کرده و در تلاش برای کسب جایگاه در نظم دولت-ملت هستند. در حالی که نفوذ ایدئولوژیک روشنگری-لیبرال مشهود است، مبارزه‌ی شدیدی هم در سطح محلی و هم بین‌المللی ادامه دارد. سازمان‌های محلی و بین‌المللی تشکیل می‌شوند و زمینه‌ی مشترکی برای بحث و مبارزه ایجاد می‌کند. اقدامات رادیکال برای کسب حق رای و دستمزد برابر برای کار برابر را تشدید می‌کند. مسئله‌ی اساسی که جنبش فمینیستی

در سده‌ی زنان حرکت به سوی کنفدرالیسم دمکراتیک جهانی زنان مستلزم فراروی از طرد متقابل به سوی زمینه‌های مشترک و تشدید مبارزه است. ارتقاء و گسترش زمینه‌های مشترک برای سازماندهی و مبارزه که ساختارها، افراد و فعالیت‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی متنوع را بر اساس آزادی زنان، برابری جنسیتی، آزادی‌های اجتماعی و حمایت از مبارزات اکولوژیکی و دمکراتیک گردهم می‌آورد، از ضروریات زمانه است.

را در این دوره به خود مشغول نموده همانطور که عبدالله اوجالان نیز بیان داشته، برداشت و تعریف زنان به عنوان "سرکوب‌شده از سوی مردان" است. گرچه این رویکرد متفاوت است، اما رویکردی همراه‌کننده است که روند کلی نظریه و عمل فمینیستی را شکل می‌دهد. سرکوب‌شده از سوی مردان به جای ضدیت با نظام دولتی به ضدیت با مردان منجر می‌شود. به جای پرداختن به بحران سیستمی ایجاد شده توسط تاریخ تمدن مبتنی بر دولت و دستگاه‌های قدرت، گرایشی ایجاد می‌شود که برابری حقوق و قانون با مردانی که توسط همان نظام به بردگی گرفته شده‌اند را کافی می‌داند. فمینیسم فرهنگی که به نظر می‌رسد به این موضوع اعتراض دارد، در پرداختن به اعتراضات خود و تغییرات پیشنهادی که باید در پاسخ به این اعتراض انجام شود، کوتاهی می‌کند. مبارزه‌ی واقعی به تاریخ و روش مبهمی واگذار شده است.

زنانی که در همان دوره در مبارزات سوسیالیستی شرکت می‌کردند، مبتنی بر ایدئولوژی سوسیالیسم علمی بودند. سوسیالیسم علمی رهایی طبقه‌ی کارگر را در مرکز رهایی اجتماعی قرار می‌دهد و رهایی زنان را به رهایی طبقاتی پیوند می‌دهد. بنابراین نیازی به تعریف متفاوتی از زن و مبارزه‌ای معادل این تعریف نیست. در نتیجه یک دیدگاه و رویکرد غالبی حاکم است که تحت‌الشعاع مبارزه طبقاتی قرار می‌گیرد. در حالی که جلسات محلی و بین‌المللی زنان، گردهمایی‌های بین‌المللی، آموزش زنان و فعالیت‌های آگاهی‌بخشی وجود دارد، رویکردی به زنان که با سیاست‌ها و منافع کلی انقلاب همسو باشد، برجسته است. تحلیل واقعیت زنان به عنوان یک جنس تا حد بسیاری ارتقاء نیافته است.

در ربع پایانی سده‌ی بیستم مبارزات رهایی‌بخش ملی، طبقاتی و انقلاب‌های مردمی در حال پیشرفت و همچنین انقلاب جوانان ۱۹۶۸ که رثال سوسیالیسم و سرمایه‌داری

را زیر سوال برد، بر مبارزات زنان تأثیر گذاشت. زنانی که در مبارزات و انقلاب‌های مردمی دموکراتیک شرکت می‌کردند، مبارزه‌ی خود را برای موجودیت و آزادی در مبارزه علیه فاشیسم، ستم ملی، طبقاتی و بهره‌کشی تعریف می‌کردند. در جنبش فمینیستی تمرکز بر هویت زنان بود. فمینیست‌های سوسیالیست که به ویژه پیوند محکمی میان استثمار طبقاتی و جنسیتی برقرار کردند، بر هویت جنسیتی و طبقاتی زنان تمرکز داشتند. فمینیست‌های رادیکال با برجسته کردن اشکال ستمی که در نتیجه‌ی زن بودن تجربه می‌شوند، بر هویت زنان تأکید کردند. در دهه‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ کتاب "جنس دوم" سیمون دوبووار که به بررسی چگونگی بر ساخته شدن زنانگی از طریق کلیشه‌های جنسیت زده و زیر سوال بردن تبعیض جنسیتی اجتماعی از طریق نقش‌های محول شده به زنان و مردان می‌پرداخت، جنبش فمینیستی ۱۹۷۰ را شکل داد. کاوش آن اوکلی در فرایندهای "زن شدن" از طریق پژوهش‌های جنسیتی و عزم کارول هانیش مبنی بر سیاسی بودن حوزه‌ی خصوصی، واقعیت تجربه شده در خانه و خانواده را روشن می‌کند. مسائلی همانند چگونگی ساخت نقش‌های اجتماعی توسط کار و استثمار فیزیکی و جنسی که از درون خانه و خانواده شروع می‌شود، از موضوعات مهم دستور کار هستند. زنان بر اساس زندگی جنسی، خدمات و جایگاه‌شان نسبت به مردان از طریق زیر سوال بردن جایگاه فرودست به "سرنوشت مشترک" خود پی می‌برند. آن‌ها فضاهایی برای مبارزه مشترک تحت هویت خواهی ایجاد می‌کنند که از سوی برخی به دلیل عدم تعریف یک رابطه‌ی سیاسی مورد انتقاد قرار گرفته است. یافته‌های باستان‌شناسی که تاریخ انسان و به ویژه تاریخ زنان را روشن می‌کند، هویت تاریخی و اجتماعی زنان را آشکار می‌کند.

ریشه‌های زنانگی و مردانگی که در پرتو واقعیت تاریخی و اجتماعی ساخته شده‌اند، با دقت بیشتری مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. فمینیست‌های رادیکال با تمرکز بر مسائل خانه و خانواده در اعتراضات جمعی شرکت می‌کنند که خواستار قانونی شدن سقط جنین و آزاد نمودن مصرف قرص‌های ضدبارداری هستند. بخش بزرگی از فمینیست‌های سوسیالیست در مورد کار خانگی و مراقبتی فعالیت می‌کنند. دیدگاه آن‌ها در مورد غلبه بر استثمار خانگی با دریافت هزینه از زنان برای آن، اجتماعی کردن کار خانگی با خارج نمودن زنان از خانه و تبدیل آن‌ها به کارگر منجر به تغییرات قابل توجهی در زندگی زنان نمی‌شوند. رهایی در اینجا به معنای کارگر شدن، ترک خانه، خدمت به یک رئیس متوسط در کنار یک رئیس کوچک‌تر و تبدیل به نیروی کار ارزان است. علاوه بر این حوزه‌ی عمومی وارد حوزه‌ی سلطه‌ی رئیس بزرگ یعنی دولت می‌شود. دیدگاه‌های فمینیست‌های سوسیالیستی همانند لیز وگل و الی زارتسکی که کار مادرانه را به طور متفاوتی تفسیر و تعبیر می‌کنند و از تبدیل آن به پایه و اساس جامعه و نظام سوسیالیستی حمایت می‌کنند، اغلب مورد بحث قرار نمی‌گیرد.

می‌توان گفت نظریات و اقداماتی که موجب تغییرات اساسی "در خانه و محل کار" گردند، توسعه یافته‌اند. با این حال آموزش‌های افزایش آگاهی، گروه‌های آگاهی‌بخش، سازمان‌ها و اقدامات برای افزایش آگاهی بسیار مهم است. در حالی که دستاوردهایی همانند قانونی شدن سقط جنین و پذیرش و حمایت از کنترل بارداری حاصل شده، اما به حقوقی در دست نظام مردسالار تقلیل یافته‌اند که به صورت دوره‌ای لغو یا پذیرفته می‌شوند.

در دهه‌ی ۱۹۷۰ زنانگی و مردانگی که از سوی ذهنیت مردسالار و نظام مردسالار بر ساخته شده بودند، به دستور کار اصلی تبدیل شدند. تمرکز بر ابعاد نظام جنسیت‌گرایانه و استثمار هویت جنسی زنان گسترش یافت. فمینیست‌های سوسیالیست از محدودیت‌های طبقاتی فمینیست‌های مارکسیست فراتر رفتند و زنان را از طریق هویت طبقاتی و جنسیتی تعریف کردند. آن‌ها مبارزه‌ای را ارتقاء بخشیدند که شامل رهایی طبقاتی و جنسیتی بودند. فمینیست‌های رادیکال در حالی که احساسات ضد مردانه را با نظریه و سیاست زن‌محور حفظ می‌کردند، قادر نبودند روند رهایی جنسیتی و جنسی را از نفوذ لیبرالیسم و استثمار نظام سرمایه‌داری آزاد کنند.

در این دوره زمانی که مبارزه بر سر هویت طبقاتی و جنسیتی زنان برجسته شد، مبارزهای زنانه مبتنی بر تلفیق هویت ملی و طبقاتی در جنگ‌های رهایی‌بخش ملی و طبقاتی در کشورهای استعماری توسعه یافت. واقعیت و هویت زنان مقاومت‌گری آشکار شد که جایگاه خود را در جنگ انقلابی یافته و به طور فعال در مبارزه برای رهایی سرزمین و مردم از استعمار شرکت کردند. دفاع از هویت ملی، طبقاتی و جنسیتی در برابر حملات استعماری به هویت ملی، طبقاتی و جنسیتی نقطه‌ی مشترک است. در آمریکای لاتین، آسیا، آفریقا، ویتنام تا جمهوری دومینیک، الجزایر و کنگو مبارزات چریکی گسترده جایی که زنان چریک علیه نظام مردسالار اسلحه به دست گرفتند و هدفشان حفاظت و آزادسازی کرامت ملی، طبقاتی و جنسیتی بود به عنوان بُعدی متمایز از مبارزه‌ی سوسیالیستی و دموکراتیک توسعه یافت. آن‌ها هویت، شخصیت و فرهنگ میهن‌پرستانه‌ی انقلابی را تجسم بخشیدند. هویت جدیدی در مبارزه‌ی آزادی در برابر سرمایه‌داری، فاشیسم و استعمارگری شکل گرفت. افراد انقلابی و مبارزی که آن‌ها خلق کردند، پیشگامان یک جامعه‌ی دموکراتیک، سوسیالیست و آزاد بودند. در کشورهای رثال سوسیالیستی همانند روسیه و چین علی‌رغم توسعه پس از انقلاب در سازماندهی، آگاهی و مشارکت در زندگی اجتماعی در مبارزه طبقاتی و جنسیتی، سیاست رسمی و شیوه‌ی تفکر مردسالارانه که بر وظایف اساسی زنان در چارچوب خانواده‌ی مقدس و فرزندآوری تأکید داشت، همچنان پابرجا ماند. گام‌های مهم برداشته شده و تحولات سازمانی در سال‌های نخست انقلاب، سازمان زنان ژنوتدل وابسته به حزب کمونیست روسیه، در سال ۱۹۳۰ به این بهانه که زنان آزاد شده‌اند، تعطیل شد. بعدها قوانینی که مروج خانواده‌ی مقدس و سیاست‌های سنتی مردسالارانه بودند، به اجرا درآمدند. در بسیاری از کشورها پس از انقلاب، سیاست‌هایی که زنان را به خانه هدایت می‌کرد، همچنان پابرجا بود.

تا دهه‌های ۱۹۹۰ در رویکردهای پسمادرنیستی که ارتقا یافته بودند در زمینه به چالش کشیدن نظام مدرنیته‌ی سرمایه‌داری پیشرفت‌های چشمگیری داشتند. پس از فروپاشی سوسیالیسم رثال این نظام که پیروزی سرمایه‌داری را در سراسر جهان اعلام کرده بود، به روش‌های متفاوتی برای گسترش سلطه‌ی خود تحت عنوان جهانی شدن متوسل شد. با فرسایش تأثیر مبارزات و انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی در سراسر جهان مسیر خود را به بُعد دیگری سوق داد و سیاست جدیدی را در قالب بی‌معنایی مبارزات هویت‌محور در بستر جهانی‌شدن دنبال نمود. در جهانی که دیوارها فرومی‌ریزند و "از همه مرزها فراتر می‌روند" مباحثی پدیدار می‌شوند که نشان می‌دهند که سیاست هویت همچنان محدود و حاشیه‌ای است. این ایده که زمان تمرکز بر هویت‌های جنسیتی، ملی و طبقاتی به پایان رسیده و سیاست پسا‌هویت در دوران پسمادرن معتبر است، در دستورکار جنبش‌های درون سیستمی و ضدسیستمی قرار می‌گیرد. این سیاست نئولیبرالی با هدف فراتر رفتن از هویت، با تغییر دولت و قدرت از جنگ سرد به مناطق جنگ گرم، هژمونی جهانی را تقویت و گسترش می‌دهد. در دنیای جدید که حوزه‌های نفوذ را چندبرابر می‌کند هیچ تغییر واقعی پدیدار نمی‌شود. کسانی که از درون به نقد سیستم می‌پردازند و نمی‌توانند به پسمادرنیسم راه‌حل یا جایگزینی ارائه دهد، صرفاً به مکمل‌هایی برای تعمیق و تداوم الگوی مدرنیستی تبدیل می‌شوند.

انتقاد و فراتر رفتن از سیاست و اقدامات انحصارگرایانه‌ی ایدئولوژی‌های تنگ‌نظرانه‌ی طبقاتی، جنسیتی و ملی‌گرایانه که ملت‌ها و گروه‌های اجتماعی متنوع را هدف قرار می‌دهند، به دستور کار اصلی تبدیل می‌شود؛ نظریه و سیاست‌هایی که فرد، جامعه و هویت زنان را متحول می‌کنند، از اهمیت بسیاری برخوردار می‌شوند. ایستادگی در برابر ایدئولوژی‌هایی که جامعه و زنان را به حاشیه می‌رانند و قدرت دولت و اقتدار را ستایش و تعمیق می‌بخشند، مستلزم مبارزه‌ی رادیکال علیه مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و سیستم آن است. در جنبش فمینیستی گرایشی که هویت زنان را محدود و ثابت می‌انگارد و تفاوت‌ها را در نظر نمی‌گیرد، نقد می‌شود. به جای اینکه این گرایش‌ها مبارزه‌ی ضدنظام را به سمت هم‌آهنگی با سیستم بیاورند، بایستی آن‌ها را در برابر ساختارهای سیستم سرمایه‌داری به چالش کشید. تضاد هویت به جای کل‌نگری جمعی و

مبارزه‌ی مشترک به سطح فردی و پذیرش ترجیحات جنسی تقلیل می‌یابد. دفاع از این ایده که زنان به طور مشترک در معرض نسل‌گشی سرمایه‌داری و نظام مردسالار هستند و حمایت از مبارزات جمعی علیه این امر، به معنای محافظه‌کاری نیست. زیرا تعریف "سوژهی شکل گرفته در حوزه سیاسی" که از هویت و جنسیت فراتر می‌رود و تبدیل و یا مخدوش کردن هویت‌های جنسیتی مفهوم "فرد فعال سیاسی که در فضای سیاست شکل می‌گیرد" را نامشخص، مبهم و دارای تعارضات جدی می‌کند. در گذشته انتقاداتی از درون و بیرون جنبش فمینیستی وجود داشته مبنی بر اینکه تمرکز صرف بر مبارزات جنسیت‌محور، دامنه‌ی مبارزات فمینیستی را محدود می‌کند. برخلاف این دیدگاه برخی استدلال می‌کنند که باید به جای تعریف ثابت از زن و جنسیت لازم است بر هویت‌های چندگانه‌ی زنان و اجتماعی کردن فزاینده‌ی مبارزه تمرکز نمود. انتقادات و پیشنهاداتی در مورد پذیرش هویت‌های چندگانه‌ی زنان همانند ملت، طبقه، جنسیت، باورداشت، فرهنگ و نژاد که وجود آن‌ها را کامل و تعریف می‌کند و ورود آن‌ها به مبارزه‌ی اجتماعی در این چارچوب وجود دارد. استدلال می‌شود که رویکردی که به جای یک تعریف انتزاعی و ثابت، بر واقعیت ملموس زنان که با

تفاوت‌هایشان تعریف می‌شود، تمرکز نماید می‌توان مبارزات فمینیستی را به مبارزات اجتماعی پیوند دهد. مشابه چنین انتقادی به حرکت‌های چپ و سوسیالیستی هم وارد است که فقط بر روی طبقه متمرکزند و روندهایی توسعه می‌یابد که از نظریه و عمل جنبش فمینیستی، غربی و طبقه‌ی متوسط غالباً فراتر می‌رود و بر شناخت و احساس واقعیت زنان با تفاوت‌هایشان تمرکز می‌کنند و بر مبارزه‌ی مشترک تأکید دارند. زنان سیاه‌پوست با پیوند دادن مبارزات طبقاتی و جنسیتی با مبارزه علیه تبعیض نژادی، دیدگاه‌ها و عمل "زنان سفید/طبقه‌ی متوسط" را نقد می‌کنند. زنانی که صدای خود را علیه خشونت و تخریبی که استثمار سرمایه‌داری در مستعمرات بر کشاورزی، طبیعت، زنان و جامعه وارد نموده، بلند کرده و خواستار موضع‌گیری جنبش فمینیستی علیه استثمار شدند، تفاوت‌های ملی و فرهنگی به عنوان یک غنا دیده

شوند و در دستور کار مبارزات مشترک قرار گیرند. زنان مسلمان خواهان کنار گذاشتن پارادایم غربی-مدرن شرق‌شناسانه و فهم واقعیت تاریخی و اجتماعی که در آن قرار دارند، هستند. آن‌ها از برداشت گام‌های مبارزاتی زنان که از آمریکای لاتین تا هند، آسیا و آفریقا به وجود آمده و همچنین تفاوت‌های محلی، فرهنگی و باورهای دینی آگاه‌اند، پشتیبانی می‌کنند. گرایش‌ات اکولوژیک و آنارشستی شیوه‌ای از مبارزه را پیشنهاد می‌کنند که تمام بخش‌های آسیب‌دیده از دولت و قدرت و از جمله طبیعت را دربرگیرد. آن‌ها با درنظر گرفتن توسعه‌ی طیف اجتماعی و دامنه‌ی هویت زنان و سیاست‌های زن‌محور قصد دارند فمینیسم را از ضد‌مرد به ضد دولت و ضد سیستم تغییر دهند. جنبش‌های اکولوژیک، کارگری، آنارشستی، ملی و مبارزات سرمایه‌داری دستور کار مهمی را تشکیل می‌دهند. آن‌ها نقشی تاریخی در آشکار کردن کاراکتر اجتماعی هویت زنان ایفا می‌کنند. از دید آن‌ها وحدت در تفاوت، تنوع و غنا بایستی به یک دستور کار مشترک برای زنان تبدیل شود. بدین معنا مهم است که ستم، استثمار و مبارزه‌ی مشترک از طریق

هویت زنانه محصول یک کلیت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است. این هویت در تضاد با دنیای هژمونیک جهانی است که تاریخ، جامعه و فرهنگ را هدف اصلی خود قرار می‌دهد. از این نظر مسئولیت ما این است که هویت زنانه را به عنوان یک هویت پارادایمی تعریف کنیم.

یک سوژه‌سازی کثرت‌گرا که دربرگیرنده‌ی این غنا و تنوع باشد، در هویت و مبارزه‌ی زنان تجلی یابد. نقد "جهان‌شمول" و "تک‌علیتی" از هویت زنان در این بُعد معنامند و مهم است.

تقلیل نقد هویت به بیولوژیسم محض که واقعیت علمی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی را انکار می‌کند، خطر افتادن در همان دامی را دارد که قدرت‌های استثمارگر هژمونیک که هدفشان تغییر طبیعت انسان است در یک مسیر همسنگ قرار می‌گیرد. شکل دادن به هویت‌ها در چارچوب نظریه‌ی کوپیر بی‌جنسیتی/بی‌هویتی منجر به نتایجی می‌شود که با دیالکتیک وجود انسان در تضاد است. تعریفی از تفاوت که فرد و تجربه‌ی شخصی را بر جهان‌شمولی و هویت مشترک اولویت می‌دهد، با تشویق لیبرالیسم به فردگرایی همسو است. ترجیح جنسی که به انتخاب فردی هر فرد تقلیل می‌یابد یک ارائه‌ی پست‌مدرن است که از فمینیسم فراتر می‌رود و دیدگاه‌های پسا فمینیستی و پسا اجتماعی را دربرمی‌گیرد. این، با مفهوم خودخواهانه‌ی آزادی فردی لیبرالیسم همسو و با آن یکی است. با پرسش "آیا انسان می‌تواند یک فرد باشد؟" جدا از واقعیت تاریخی و اجتماعی ارتباط نزدیکی دارد. در واقع حمله‌ای گسترده به جامعه و حقیقت و آنچه که ما را انسان می‌کند از طریق علم و فناوری در حال پیشرفت است و انسانیت را از جوهره‌ی خود تهی می‌کند.

هویت زنانه محصول یک کلیت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است. این هویت در تضاد با دنیای هژمونیک جهانی است که تاریخ، جامعه و فرهنگ را هدف اصلی خود قرار می‌دهد. از این نظر مسئولیت ما این است که هویت زنانه را به عنوان یک هویت پارادایمی تعریف کنیم. هویت پارادایمی همانند یک تشی است که نخ ناگسستنی متصل‌کننده‌ی مجموعه‌ای از ارزش‌ها را می‌چرخاند. نمادگرایی ژنئولوژی با تشی که این پیوندهای محکم را ایجاد می‌کند، چنین پیشینه‌ای دارد. این دانش است که انرژی یک زن را به منبع همه‌ی خوبی‌ها، نیکی‌ها و حقیقت تبدیل می‌کند. این واقعیت که هویت زنانه طیف وسیعی از ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و زیبایی‌شناختی را دربرمی‌گیرد، با این پیوندهای هستی و خلقت پیوند نزدیکی دارد. از این نظر پاسخ‌های صحیح به سوالات زیر راهگشا خواهد بود: آیا ایدئولوژی سیاستی که منجر به آزادی اجتماعی و رسیدن به حقیقت می‌شود و از سوی جهانی با هزاران سال نیرویی شهودی، احساسی و هوشمندانه تولید شده، بشریت را هدایت خواهد کرد؟ یا باید به باتلاق اولترا-لیبرالیسمی فروغلتید که محصول خرد مردانه-دولتی سرکش و بی‌ مهار است؟ و نه فقط می‌زداید و می‌پوساند بلکه هدفش محو هر چیزی به نام بشریت است که خلق شده است. پاسخ این در تعریف درستِ هویت زنان نهفته است.

پارادایم دموکراتیک، اکولوژیک و آزادی زنان شامل مجموع ارزش‌هایی است که زنان و جامعه برای سود بشریت و زندگی تولید می‌کنند. در برابر پارادایمی که با زن، زندگی، جامعه و طبیعت سرِ ستیز دارد، «تمدن دموکراتیک» در قامت رودخانه‌ای ایستاده که ارزش‌های خشکیده‌ی شده‌ی زندگی و انسانیت است، به این رودخانه می‌پیوندند و راه خود را در بستر تازه می‌یابند. واقعیتی که به عنوان «هویت چندگانه‌ی زن» بیان می‌شود نیز در همین مجموعه‌ی ارزش‌ها معنا می‌یابد. بر این اساس وحدت در کثرت، کثرت در عین وحدت و در نتیجه تنوع به مثابه غنا قریب به نیم سده است که به عنوان یک موضوع اصلی هم برای جنبش فمینیستی و هم جنبش‌های رهایی زنان که برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند، همچنان ادامه دارد. هنگامی که به مطالبات دهه‌ی گذشته که در خیابان‌ها و میادین برجسته شده و به وحدت متنوعی که به میلیون‌ها نفر رسید و در نهایت به هویت ضد سرمایه‌داری، ضدفاشیستی و ضداستعماری که گرایش ضدسیستمی را تقویت کرد، نگاهی بیاندازیم؛ مسیر سوژه‌سازی سیاسی که همه‌ی زنان را گردهم می‌آورد، آشکار می‌شود. اما مسئله اینجاست که مبارزه‌ی بی‌امان با نظام دولتی و اقتدارگرا تنها به معنای کسب یک هویت و شخصیت صرفاً مقاومتی نیست. در مقابل آن گرایشی وجود دارد که به جای ساختن یک امکان واقعی برای خودشناسی، تحقق و فراروی سرش را به مباحث سایبرگ در شبکه‌های مجازی گرم می‌کند؛ جرایمی که در نهایت فمینیسم را به مقوله‌ای مجازی، قصه‌وار و بدل شده به «کنش روایتی» تبدیل می‌کند.

هم افزایی حاصل شده در سال‌های اخیر در کنفرانس‌های منطقه‌ای و جهانی زنان که در لبنان، تونس و فرانکفورت برگزار شده، به گردهم آوردن زمینه‌های مبارزه که با هویت‌های متکثر زنان مطابقت دارد، در ارتباط است. این هم‌افزایی زمانی معنا می‌یابد که زنان را در یک هویت واحد محبوس نکند بلکه زمینه‌های مبارزه را نزد یکدیگر می‌آورد که با چندگونه‌بودن هویت‌های زنانه همخوان است. زنان با پیشینه‌های متفاوت و باورداشت، زبان و فرهنگ‌های گوناگون و نیز تنوع در ملیت، نژاد و طبقه در یک زیبایی‌شناسی زاینده و کامل کننده گردهم می‌آیند؛ زیبایی‌شناسی‌ای که همزمان راه را بر پختگی اخلاقی و سیاسی می‌گشاید. در نتیجه این پختگی از سطح یک شعار یا موضوع فراتر می‌رود و به سوی یک ادغام فکری و معنوی پیش می‌رود و سپس به سوی تکامل یکپارچه حرکت می‌کند. کنفدرالیسم دمکراتیک زنان تجسم این غنا، ماهیت فراگیر، زیبا و زیست‌پذیر جهان در قالب شبکه‌های مکمل آن است. این کنفدرالیسم به بستری تبدیل می‌شود که در آن مسائل مشترک و متنوعی که زنان از تمام قاره‌ها با آن مواجه هستند، مطرح می‌شود و از سوی دیگر زنان از تجارب، رهیافت‌ها و روش‌های متنوع نیرو و روشنگری کسب

می‌کنند. این کنفدرالیسم فضایی برای تکثیر کانال‌های زندگی آزاد از طریق شیوه‌های غنی مقاومت، آگاهی و فرهنگ دفاع از خود است.

انتقاد و فراتر رفتن از سیاست و اقدامات انحصارگرایانه‌ی ایدئولوژی‌های تنگ‌نظرانه‌ی طبقاتی، جنسیتی و ملی‌گرایانه که ملت‌ها و گروه‌های اجتماعی متنوع را هدف قرار می‌دهند، به دستور کار اصلی تبدیل می‌شود؛ نظریه و سیاست‌هایی که فرد، جامعه و هویت زنان را متحول می‌کنند، از اهمیت بسیاری برخوردار می‌شوند. ایستادگی در برابر ایدئولوژی‌هایی که جامعه و زنان را به حاشیه می‌رانند و قدرت دولت و اقتدار را ستایش و تعمیق می‌بخشند، مستلزم مبارزه‌ی رادیکال علیه مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و سیستم آن است.

از کوهستان‌ها تا شهرها مبارزه‌ی گریلایی و مقاومت خیابانی گام‌های مهمی برای ایجاد فضاهایی برای سازماندهی و مبارزه برای تضمین موجودیت و آزادی در برابر سرمایه‌داری، استعمار و فاشیسم برداشته می‌شود. نمونه‌ی برجسته‌ی آن مقاومت زنان در روژآوا است که با سازماندهی خود به عنوان سوژه‌های سیاسی در انقلاب روژآوا به جایگاه و دستاوردهای مهمی دست یافتند. پیداست که زنان به عنوان سرچشمه‌ی زندگی بر محرومیت خود از تمامی عرصه‌های زندگی غلبه کرده و با انرژی سیال خود قدرت جریان به فضاهای اجتماعی می‌آورند. انقلاب روژآوا که به عنوان یک انقلاب زنان شکل گرفته با استقبال زنان و مردانی از پیشینه‌های متنوع فمینیستی، آنارشستی، طرفداران محیط‌زیست، آنتی‌فاشیست‌ها، سوسیالیست‌ها، دانشگاہیان و معترضان خیابانی و کارگران پایه‌های کنفدرالیسم دمکراتیک را

بنا نهاد. یک فرهنگ اجتماعی جدید، فرهنگ دمکراسی، آگاهی اکولوژیکی و نیرویی برای زندگی آزاد پیرامون هویت زنانی که مقاومت می‌کنند، سازماندهی و مبارزه می‌کنند در حال پیشرفت است.

آشکار کردن و تبدیل فرهنگ هزاران ساله‌ی زن-مادر و رگه‌های مقاومت و فرزاندگی‌ای که مسیر رهایی زنان را در سراسر جهان هدایت می‌کند به نیرویی برای زندگی آزاد، نشان‌دهنده‌ی شکست نظام دولتی مردسالار است. با کشف این رگه‌ها و تغذیه از این منبع خرد و اجتماعی بودن، زنانی که مبارزه‌ی خود را برای خودبودن آغاز می‌کنند، به سوژه‌های زندگی آزاد تبدیل می‌شوند. بنابراین تنها راه جلوگیری از

قتل عام دولتی و نظام قدرت این است که زنان هویت اجتماعی خود را باز یافته و براین اساس به تاریخ، حال و آینده خود معنا بخشند. نظریه و عمل فمینیستی با رهایی از گروه‌های تنگ‌نظرانه و حاشیه‌ای و زمینه‌های آکادمیک نظام ودولتی باید مسئولیت تاریخی خود را برای خنثی کردن سیاست‌های سیستماتیک جذب لیبرالیسم خود را به جای آورد. ربع اول سدهی حاضر به پایان خود نزدیک می‌شود و نیازمند تامل بیشتر در مورد راه و روش‌هایی است که نیروهای ضدسیستم را حول هویت زنانه‌ی شکل گرفته بر مبنای معیارهای اخلاقی و فرهنگ آزاد متحد کرده و کانال‌های انتقال این نیروها را به مبارزه برای آزادی اجتماعی چند برابر می‌کند. اینکه سدهی ۲۱ به سدهی زنان تبدیل خواهد شد با این واقعیت در ارتباط است که تضاد جنسیتی سرچشمه‌ی مسائل اجتماعی تلقی شده و لازم است زنانی که در پی آزادی هستند، به دنبال رهیافت‌های حل این مسئله باشند. سدهی انقلاب‌های زنان به ایفای نقش رهبری زنان در حل تضاد میان زن و مرد بستگی دارد، تضادی که نمایانگر مسئله‌ی اصلی و حوزه‌ی راه‌حل آن است. این، به معنای پیشگامی در حل این مسئله اجتماعی است و مبارزه‌ای رادیکال را ضروری می‌سازد. همچنین مسئولیت کشاندن مردان به عرصه‌ی آزادی علیه نظامی که هم زنان و هم مردان را به بردگی می‌کشد، را به همراه دارد. این یک مسئله‌ی حاد است که نمی‌توان آن را با «خیال‌پردازی‌های تفاوت» به تعویق انداخته و راه‌حل آن ایجاد بستر آزادی زن است. پیامدهای این روند که در نوشته‌های ژرژ برایدوتی به دوره‌ی «ایدئولوژی‌های سلسله‌مراتب تفاوت» در پست‌فمینیسم نسبت داده است، هر چه بیشتر نمایان می‌شود؛ هنگامی که گرایش پست‌فمینیسم از وضعیت به «رقابت انداختن تفاوت‌ها» به سمت تخیلات تفاوت حرکت می‌کند، مبارزه‌ی زنان از بستر اجتماعی جدا گشته و به شکل لیبرال در قالب مسئله‌ی فردی و یا ترجیح فردی تقلیل می‌یابد. در نهایت این ایده به چیزی نارسا و کژتاب تبدیل می‌شود که ادعا می‌کند تفاوت میان انسان، حیوان و ماشین به طور کلی غیرانسان و فناوری از میان رفته است اما همزمان با ترسیم مرزهای سخت و قطعی جداسازی بنیادی‌تری را ایجاد کرده و در نتیجه نه تنها این مرزبندی معنا نمی‌یابد بلکه فراروی از انسان را به عنوان یک جهت‌گیری تشویق می‌کند.

ژرژ با بیان اینکه سرمایه‌داری به «ماشین تفاوت» تبدیل شده است و «تفاوت‌های بی‌جا و بی‌وطن» تولید می‌کند، توجه را به این نکته جلب می‌کند که پسا فمینیسم در وضعیتی قرار گرفته که به آسیب این ماشین تفاوت آب می‌ریزد. اگر سرمایه‌داری‌ای که توده‌هایی بی‌هویت، بی‌فرهنگ، بی‌تاریخ و بی‌سرزمین می‌آفریند و بر همین اساس رشد می‌کند، مورد تحلیل و نقد قرار نگیرد، در آن صورت مسئولیت خطر این امر پذیرفته نشده است که چگونه ارائه‌ی نوعی بی‌جنسیتی تهی از همه‌ی تعلقات به نام پذیرش تفاوت‌ها می‌تواند پیامدهای مسئله‌ساز داشته باشد. تفاوتی که به عنوان تنوع و غنا تعریف می‌شود با تفاوتی که بر ابهام و تعریف‌ناپذیری بنا شده، یکسان نیست. رهایی از نگاه مسلط مدرنیته‌ی غربی و فاصله گرفتن از هویت زن غرب‌گرا و سفیدپوست و نزدیک شدن به عرصه‌ها و جوامع غیرسرمایه‌داری که ژرژ لوکزامبورگ به آن توجه کرده و نیز احساس کردن، با هم اندیشیدن و عمل کردن در کنار هم اهمیت دارد. عدم موضع‌گیری در برابر استعمار به معنای حرکت در همان مسیر قدرت مسلط و حتی در زمانه‌ی کنونی دویدن در کنار آن است. نقطه‌ی پایانی این مسیر نیز افتادن در دام نیروهای هژمونیک است که دین‌گرایی، جنسیت‌گرایی و ملی‌گرایی را به سیاستی بنیادین برای نابودی زنان در جامعه تبدیل می‌کنند و در نهایت به همسان‌سازی می‌انجامد. جنبش فمینیستی می‌تواند با پیوند دادن سنتزی مثبت از نقد و خودانتقادی‌هایی که از صافی جریان‌هایی همچون جریان‌های اکولوژیک، سوسیالیستی، مارکسیستی، لیبرال، اکزیستانسیالیستی، آنارشستی، سیاه، اسلامی، رادیکال و پست‌مدرن گذشته‌اند با انقلاب آزادی زنان و با اجتماعی‌سازیِ سوژهی سیاسیِ چندهویتی مبارزه را به مرحله‌ای بالاتر ارتقا دهد. اگرچه نمونه‌های گوناگونی از وحدت در عین تفاوت در عرصه‌های کنش عملی پدیدار شده‌اند لذا عبور از پراکندگی و گسترش زمینه‌های مشترک همچنین بازی‌های نظام مردسالار

برای تضعیف نیروها را بی‌اثر خواهد کرد. در این معنا گسترش زمینه‌های مشترک مبارزه با جنبش‌های آزادی زنان که دغدغه‌ی زندگی، جامعه و آینده‌ی دموکراتیک، اکولوژیک و آزاد را دارند و در برابر زن‌گوشی، نابودی طبیعت و جامعه ایستاده‌اند، گامی مهم به شمار می‌آید. هرچه هویت اجتماعی زن نیرومندتر تعریف شود و با ریشه‌های تاریخی خود پیوند یابد، ارتباط مبارزه‌ی آزادی زنان با مبارزه‌ی آزادی اجتماعی نیز مستحکم‌تر خواهد شد.

هویت به تنهایی مسئله‌ساز نیست. آنچه مشکل ایجاد می‌کند برتری دادن یک هویت بر دیگری یا عقب راندن آن، جایگزین کردن یکی به جای دیگری و تحمیل تفاوت‌هاست. هویت به مثابه ریشه‌ای است که می‌توان بدان تکیه کرد. بر روی این ریشه‌ها جوانه زدن و عدم گسست از آن و یا به مکان و فرهنگ‌هایی منتقل شدن که امکان سازگاری با آنها وجود ندارد، اهمیت دارد. بایستی در برابر این تحمیل ریشه‌گنی، تاریخ‌زدایی و فرهنگ‌زدایی را که همچون عملیاتی برای نابودی دانست که همانند درختی که از ریشه گنده می‌شود، می‌خشکاند، می‌میراند و از میان می‌برد؛ ایستاد. تبدیل واقعیتی همانند زن که دارای فرهنگی ریشه‌دار، تاریخی عمیق، نیرویی آفریننده، خلاق و محافظ است به سوژه‌ای که اخلاق و سیاست آزادی را به دست می‌آورد و به دیگران نیز می‌بخشد، دلیل بنیادی پافشاری بر انسان ماندن و اجتماعی زیستن است. از این منظر گسترش عرصه‌های ارتباط، ائتلاف، سازماندهی و کنش که هویت زن آزاد را به پایه‌ی جامعه‌ای آزاد بدل می‌کند، مانیفست زنانه‌ای برای نجات امروز و آینده‌ی ما به شمار می‌آید. زمان آن فرارسیده که زنان از سراسر نقاط جهان مانیفست مشترک انقلاب زنان را نوشته، به برنامه‌ای مشترک دست یابند و مبارزه‌ی «جمعی-فردی» مبتنی بر این همبستگی را ارتقا دهند.

اهمیت کنفدرالیسم دموکراتیک زنان

چیچک سوملاز

ضدانقلاب سلطه‌ی مردانه، تمدن دولتی و مدرنیته سرمایه‌داری که عمیق‌ترین استثمار و فرودستی را بر زنان تحمیل کردند و آن را در کل جامعه گسترش دادند، امروزه در تمامی عرصه‌های زندگی بحرانی سیستماتیک و حتی وضعیتی آشفته را تجربه می‌کند. بحران سیستمی مرحله‌ی کنونی که می‌توانیم آن را سرمایه مالی یا هژمونی سرمایه‌داری جهانی بنامیم، دارای ماهیتی ساختاری است. عوامل اصلی ایجاد این بحران عبارتند از تکمیل فرایند گسترش مرکز-پیرامون در سیستم مدرنیته سرمایه‌داری، گسترش ابعاد تخریب طبیعت، فقر فزاینده‌ی ناشی از بیکاری و دستمزدهای پایین و بوروکراسی دولتی. در مقابل این بحران‌ها شبکه‌های مقاومت جامعه و به ویژه زنان نیز همواره پویایی خود را حفظ می‌کند.

دوره‌های بحران ساختاری فرایندهایی هستند که می‌توان در آن‌ها هم انقلاب و ضد انقلاب و هم ابتکارات دموکراتیک-آزادی‌خواهانه و یا کودتاهای تمامیت‌خواه و فاشیستی را با هم تجربه کرد. تصادفی نیست که رژیم‌های فاشیستی نهادینه‌ترین اشکال سلطه‌ی مردانه هستند و بیشتر در مکان‌هایی ظهور کرده‌اند که مبارزه برای دموکراسی، آزادی، عدالت و برابری به ویژه به رهبری زنان نیرومند است همانند ترکیه، بلاروس، برزیل و فیلیپین؛ در حالی که ما در یکی از دوره‌های تاریخی زندگی می‌کنیم که در آن شانس ایجاد تغییرات رادیکال بالاست بدون تردید آنچه تعیین کننده است این است که آیا نیروهای مدرنیته دموکراتیک با پیشاهنگی جنبش‌های آزادی‌خواهی زنان یا هژمونی مردسالارانه از این مبارزه سود خواهند برد؟ معنا و نیروی عمل احزاب و سازمان‌ها در تئوری و ساختار است.

نیروهای ضدسیستم یعنی جنبش‌های دموکراتیک، اکولوژیکی و زنان می‌توانند با تحرکات کوچک اما موثر در دوره‌های میانی کائوس و بحران ساختاری در مدت کوتاهی تشکلهایی ایجاد کنند که آینده‌ی طولانی را تعیین کند. علاوه بر این دستیابی به یک تحول انقلابی به سود آزادی زنان و جامعه و رهایی از هرج‌ومرج امکان‌پذیر است. از این منظر زنان به عنوان نخستین و آخرین مستعمره بحرانی‌ترین لحظات تاریخی خود را تجربه می‌کنند.

بدون تردید در بحران و شرایط بی‌ثباتی نظام سرمایه‌داری امیدبخش‌ترین حرکت، مقاومتی است که زنان در سراسر جهان برای آزادی، برابری، عدالت و دموکراسی از خود نشان می‌دهند. در این مرحله واقعیت زنان هر چند نه به طور کامل آشکار شده است. از آنجایی که احتمال تغییر هر پدیده‌ای در دوره‌های میانی کائوس با سطح بالایی از روشننگری افزایش می‌یابد، گام‌هایی که به سود و سمت آزادی برداشته می‌شود می‌تواند منجر به جهش‌های کیفی گردد. آزادی زنان می‌تواند با دستاوردهای بزرگی از بحران‌های فعلی خارج شود.

سده‌ی ۲۱، عصر انقلاب زنان

مسئله‌ی آزادی زنان بنیان تمامی مسائل است و روابط میان زن و مرد که بر مبنای ذهنیت پدر-مردسالاری شکل گرفته، ریشه‌ی انواع ستم، بهره‌کشی و روابط قدرت است. این مسئله که به طور جامع در نتیجه‌ی مبارزات عملی و تلاش‌های نظری جنبش‌های زنان و فمینیست‌ها برجسته شده، نه تنها نقش موثری در شکل‌گیری شرایط تاریخی-انقلابی و رادیکال از نظر آزادی زنان بلکه از منظر مبارزات کلی برای برابری و آزادی نیز داشته است. با توجه به این واقعیت که مبارزه برای آزادی زنان برای آزادی کل جامعه نیز تعیین‌کننده است جنبشی

اجتماعی با قابلیت فراگیری است. ویژگی اساسی که مبارزات زنان برای آزادی را از سایر جنبش‌های ضدسیستمی متمایز می‌کند، قابلیت آن برای دربرگیری همه‌ی مبارزات اجتماعی همچون مبارزات زیست‌محیطی، دموکراسی، صلح، آنتی‌فاشیسم، کارگری، خودمدیریتی و عدالت است. مبارزات طبقاتی، رهایی ملی و ضداستعماری که در دویست سال گذشته اثرات خود را بر جای گذاشته‌اند، قادر نبوده‌اند چنین شمولیتی را نشان دهند. تنها مسئله زنان می‌تواند به عنوان بنیان همه‌ی مسائل دارای این قابلیت باشد.

زنان که قرن‌هاست به دیده‌ی جنس دوم و ضعیف بدن‌ها نگریسته می‌شود در سده‌ی کنونی بیش از هر زمان دیگری در تاریخ در راستای تحقق آزادی زنان دارای فرصت‌های بیشتری برای غلبه بر سیستم مردسالار است. شرایط برای حل مسائل ناشی از جنسیت‌گرایی به سود آزادی و برابری واقعی به رشد و بلوغ رسیده است. لذا لازم است در مورد راه‌های چاره‌یابی و چگونگی ایجاد بسترهای آزادی و برابری صحبت نمود. آیا این بسترها از طریق قوانین و تصویب حقوق زنان ایجاد خواهد شد؟ البته حقوق زنان و یا برابری حقوقی دستاورد بزرگی محسوب می‌شود لذا در سیستم دولت-ملت مقوله‌ی آزادی و حقوق همواره در سخن بوده و انتظار تغییرات رادیکال صرفاً بر اساس قوانین غیرواقعی خواهد بود. علاوه براین در دوره‌ای به سر می‌بریم که یک لابی سازمان‌یافته یک باند جهانی برای لغو حقوق و آزادی‌های زنان در سراسر جهان فعالیت می‌کنند. تغییرات رادیکال در جوامع نه از طریق بحران‌هایی از هر نوع بلکه از طریق بحران‌هایی با ماهیت کانونیک رخ می‌دهد. دوره‌های میانی کائوس هرج‌ومرج لازم را برای تغییرانی در شکل، نوع و ساختار جدید فراهم می‌کند. زیرا سیستم شانس اصلاح خود را از دست داده است. آنچه برای رهایی اجتماعی از هرج و مرج فعالیت ضروری است، انقلاب زنان در تمام عرصه‌های اجتماعی است. همانگونه که بردگی زنان عمیق‌ترین نوع بردگی است، انقلاب زنان نیز رادیکال‌ترین انقلاب آزادی و برابری خواهد بود.

این واقعیت را می‌توان در پلاکاردهایی که در تظاهرات زنان در سراسر جهان به مناسبت ۸ مارس و ۲۵ نوامبر حمل می‌شود که بر روی آن نوشته شده “راه‌حل، انقلاب فمینیستی است”، “انقلاب، زنانه است” و یا “جای زنان انقلاب است”، مشاهده نمود. هنگامی که مقاومت زنان در بسیاری از نقاط جهان از روزآوا تا آرژانتین، اسپانیا، هند، آمریکا و سودان و دیگر مناطق را می‌بینیم، می‌توان احساس کرد که دوران ما، دوران زنان است. با این حال جهش‌های صورت گرفته در مبارزات زنان در سراسر جهان چه از نظر کیفی و چه کمی تنها یک روی سکه است. در روی دیگر سکه یک جنگ سیستماتیک که می‌توان آن را زن‌گشی هژمونی مردسالارانه بنامیم، در حال انجام است. نظم غالب در شرایط بحران در تلاش است به شیوه‌ای بسیار زیرکانه امکان انقلاب زنان را از میان برده و از این طریق موجودیت خود را تضمین کند. ما با نمونه‌های بی‌شماری در این مورد در سراسر جهان روبه‌رو هستیم.

بنابراین یک انقلاب رادیکال زنانه هم برای ایستادگی در برابر جنگ متجاوزانه‌ی نظام سرمایه‌داری از سویی و هم برای تبدیل این لحظات تاریخی به دوران آزادی اجتماعی ضروری است. تعاریف مختلفی از مفهوم انقلاب وجود دارد. لذا از دید من انقلاب پیش از هر چیزی پاسخ به سوال “چگونه باید زیست؟” است. از آنجایی که مسئله زنان عمیق‌ترین مسئله اجتماعی محسوب می‌شود، انقلاب زنان نیز باید منجر به تحولات بنیادین گردد. مهم‌ترین وظیفه‌ی آن گشودن و درهم‌شکستن تاروپود روابطی است که پیرامون زنان شکل گرفته و تنیده شده است. هدف انقلاب زنان از میان بردن سلطه‌ی مردانه، ایدئولوژی جنسیت‌گرایانه، زن‌ستیزی، زن‌گشی و ذهنیت متجاوز است و بدون تردید این این اهداف بر مبنای مبارزه‌ی رادیکال و بی‌وقفه منظور شده است. انقلاب زنان به معنای غلبه بر انواع روابط مالکیتی است که پیرامون آنان شکل گرفته است. زنان نبایستی چه از نظر احساسی، چه اندیشه و هر جنبه‌ای از زندگی ملک مردان و یا سیستم موجود باشند. زنان فقط متعلق به خودشان هستند. انقلاب زنان، ضدمرد نیست بلکه بالعکس به عنوان رادیکال‌ترین انقلاب اجتماعی راه‌حلی برای آزادی مردان که نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند، نیز ارائه می‌دهد. بدون تغییر

و تحول ذهنیت مردان آزادسازی زندگی امکان‌پذیر نیست. بنابراین غلبه بر انواع روابط قدرت و مالکیتی در روابط زن و مرد و ایجاد یک رابطه‌ی جنسیتی مبتنی بر برابری و آزادی و زندگی مشترک آزاد از اهداف اصلی انقلاب زنان است.

انقلاب زنان مرحله‌ی جدید در تاریخ انقلاب‌ها شکل می‌دهد. با این حال به معنای انکار انقلاب‌های پیش از آن نیست. فراتر از تحلیل انقلاب‌های مردمی در سده نوزدهم و انقلاب‌های سوسیالیستی سده‌ی بیستم لازم است در مورد پایان یک مرحله از انقلاب سخن گفت. مسئله‌ی اصلی در اینجا رسیدن به نظریه و ساختار در مورد چگونگی رسیدن به مرحله‌ی پیشرفته‌تر بر اساس تحولات اصلی از این انقلاب‌ها و حل نقاط ضعف آن‌هاست. سطح پیشرفته‌تری از آزادی تنها با انقلاب زنان قابل دستیابی است. زیرا واقعیت زنان، بیانگر واقعیت اجتماعی نیز هست و چاره‌یابی این واقعیت تحولات بسیاری را در هر زمینه‌ای به دنبال خواهد داشت. چنین برداشتی از ماهیت انقلاب زنان در این برهه‌ی تاریخی ضروری است. از این منظر انقلاب زنان ریشه‌دارترین، کهن‌ترین و جامع‌ترین انقلاب است. اگر سلطه، استثمار، ستم و سرکوبی که بر زنان اعمال می‌شود را ریشه انواع قدرت و سلطه بنامیم که در تاریخ تمدن به صورت کمولاتیو توسعه یافته‌اند، آن زمان جستجوی

رادی‌کال برای آزادی بایست با هدف غلبه بر همه اشکال قدرت و سلطه‌گری امروز باشد. همانگونه که در مباحث مربوط به چگونگی جنبش زنان و فمینیسم سده‌ی ۲۱ به درستی بیان شده، انقلاب زنان مبارزه در برابر اشکال واپسگرایی‌هایی که در حوزه‌ی اجتماعی وجود دارد، از تخریب طبیعت گرفته تا امپریالیسم، بهره‌کشی، جنگ، اشغالگری، فاشیسم و تبعیض را در برمی‌گیرد. این اشکال قدرت و ستم که در حقیقت تجلی سیستم سرمایه‌داری جهانی است. در این باره می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

رابطه‌ی میان سرکوب‌شونده-سرکوب‌کننده منشا مسائل بنیادین اجتماعی (قدرت و دولت، اخلاق و سیاست، ذهنیت، اقتصاد، صنعت‌گرایی، زیست‌محیط، جنسیت‌گرایی، خانواده، مسائل زنان و دموگرافی، شهرنشینی، طبقه و بروکراسی، آموزش و بهداشت، نظامی-گری، صلح و دموکراسی و ...) است، با آغاز سلطه‌ی مردان

بر زنان شکل گرفته است. نخستین فرم روابط قدرت که به صورت استیلا بر طبیعت، روابط طبقاتی، ملی و مسائل اخلاقی انعکاس می‌یابد، از طریق این رابطه شکل گرفته است. از این نظر تفاسیر زن‌محور از قدرت، دولت و تمدن در روش نمودن حقیقت یاری‌رسان خواهد بود. نخستین شکل بهره‌کشی که سرچشمه‌ی انباشت نامحدود سرمایه بود، بر نیروی کار و بدن زنان صورت گرفت. این نظم بهره‌کشی که تا به امروز نیز ادامه دارد مبنای اصلی بازتولید نظام است. کار عاطفی و جسمی که صرف به دنیا آوردن کودک، تغذیه و مراقبت از آنها و برآوردن نیازهای مردان و اعضای خانواده شده، بدون مزد و بی‌ارزش تلقی شده و بدین ترتیب بر غصب و دزدی نیروی کار که هزاران سال ادامه دارد، سرپوش گذاشته شده است. آشکارسازی موقعیت زنان به عنوان نخستین و آخرین مستعمره و تضمین آزادی نیروی کار، جسم و روح آنها دارای ماهیتی است که پایه‌های نظام و تمدن سرمایه‌داری را به لرزه درخواهد آورد. بدون تردید جنگ، نظامی‌گری و فاشیسم تجلی نهادینه‌شده‌ی ستم

نیروهای ضدسیستم یعنی جنبش‌های دموکراتیک، اکولوژیکی و زنان می‌توانند با تحرکات کوچک اما موثر در دوره‌های میانی کائوس و بحران ساختاری در مدت کوتاهی تشکلهایی ایجاد کنند که آینده‌ی طولانی را تعیین کند. علاوه بر این دستیابی به یک تحول انقلابی به سود آزادی زنان و جامعه و رهایی از هرچومرج امکان‌پذیر است. از این منظر زنان به عنوان نخستین و آخرین مستعمره بحرانی‌ترین لحظات تاریخی خود را تجربه می‌کنند

و خشونت مردان بر زنان هستند. به جز بخشی از زنانی که درون دستگاه‌های نظم موجود قرار دارند، روش حکومت و سیاست که عمدتاً مبتنی بر ارزش‌های غالب مردانه است، به صورت جنگ و خشونت است. راه‌های مسالمت‌آمیز، برادری ملت‌ها و سیاست‌های دموکراتیک بر پایه‌ی احترام به تفاوت‌مندی‌ها است که عمدتاً توسط زنان نمایندگی می‌شود و برای آن مبارزه می‌کنند. تاثیرگذاری جنبش‌های آزادی‌خواه زنان در سیاست با حل مسائل بزرگ ایجاد شده توسط مردانگی غالب، در واقع بنیان سیاست‌های دموکراتیک را تشکیل می‌دهد. خانواده به عنوان یک نهاد ایدئولوژیک سلول بنیادین تمدن دولتی محسوب می‌شود. شکل‌دهی زنان و مردان توسط فرهنگ جنسیتی، استثمار نیروی کار و بدن زنان و اولویت‌دهی به حفظ و حمایت خانواده به جای اهداف کلی اجتماعی کاربردی‌ترین ابزارهای دولت‌ها برای مطیع‌سازی افراد جامعه است. تحول نهاد خانواده در عصر حاضر در بحران عمیق قرار دارد به گونه‌ای که نقشی را که در جامعه ایفا می‌کند در نظر بگیرد، برای بسیاری از مسائل اجتماعی راه‌های برون‌رفت ارائه خواهد داد. میل جنسی که به عنوان حوزه‌ی لذت و قدرت نامحدود مردان شکل گرفته به عنوان افیون سرمایه‌داری علیه جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرد. نوع رویکرد به میل جنسی دیدی کالاگونه به زنان داشته و تحت فرهنگ تجاوز مداوم زندگی می‌کنند، تأثیرات بسیار مخربی بر جامعه دارد. میلیون‌های زن، کودک و مرد به عنوان برده در صنعت پورنو، فحشا و سرگرمی مورد استفاده قرار می‌گیرند و سودهای هنگفتی را برای سرمایه‌داری فراهم می‌کنند. برای زدودن قدرت و سرمایه‌داری از میل جنسی و دستیابی به شکلی که با طبیعت و سطحی که جامعه بشری بدان رسیده، هماهنگ است نیاز به دگرگونی فرهنگی است که منبع قدرت، بی‌اخلاقی، سرمایه و زشتی است. رشد انفجارگونه‌ی جمعیت ناشی از دیدگاه ماشین‌گونه‌ی دولت، مذهب و مردسالاری به زنان است.

فرهنگ فرزندآوری که با ایجاد تصورات نادرست ایدئولوژیک، اقدامات قانونی و پزشکی همچنان پابرجاست، به تهدیدی برای زنان در درجه‌ی اول و جامعه و طبیعت تبدیل شده است. ایجاد درک و فرهنگی از فرزندآوری که سلامت، شرایط اقتصادی و اراده و زندگی زنان را در اولویت قرار دهد و به تعادل زیست‌محیطی احترام بگذرد می‌تواند راهگشای مناسبی برای مسائل ناشی از افزایش جمعیتی باشد. رابطه‌ی میان انسان و طبیعت در ابتدا بر اساس دیدن طبیعت به عنوان یک زن، مادر و انسانی که بخشی از آن است، بود. لذا سلطه‌ی مردانه باعث برهم زدن این تعادل و غلبه و کنترل بر طبیعت گشت. تصور طبیعت به عنوان منبعی نامحدود برای خدمت انسان و تصور زنان که برای آشکار کردن اسرارشان مورد تجاوز قرار گیرند، افسانه‌ی زشتی است که از سوی نظم مردانه خلق شده و علت بحران‌های زیست‌محیطی است. برای توسعه‌ی یک فلسفه‌ی اکولوژیکی از زندگی برقراری پیوند میان طبیعت اول و دوم از دیدگاه زنانه طبیعت رو به زوال را نجات خواهد داد و در نهایت به بر ساخت طبیعت سوم که در آن زندگی بر مبنای تعادل و هماهنگی با جامعه‌ی انسانی است، منتهی می‌شود. پیوند میان دانش و قدرت-سرمایه و خصلت جنسیتی آن در خدمت مشروعیت‌بخشی به تمدن و سرمایه‌داری است. تاریخ‌نگاری رسمی که عاری از دیدگاه جنسیتی نیست تنها ارزش‌ها و تجارب زنان را نادیده می‌گیرد بلکه پیشرفت تاریخی را نیز تحریف کرده و ماهیت نظام استثمار را مشروعیت می‌بخشد. علوم اجتماعی با مرکزیت اروپا در تلاش برای پنهان‌سازی این روابط قدرت است؛ علوم فیزیکی، شیمی، زیست‌شناسی و پزشکی که با تولید دانش و فناوری به شیوه‌ای غیراخلاقی و مبتنی بر توسعه بخش تسلیحات و انباشت سرمایه در نابودی بشریت و طبیعت نقش دارد. علم روانشناسی و بسیاری از حوزه‌های علمی دیگر که با توان‌بخشی افراد مسائل اجتماعی را نامرئی می‌کنند در بروز مشکلات موجود سهیم هستند. بنابراین لازم است بار دیگر پیوند میان زندگی، آزادی و اخلاق برقرار شود. ارتباط میان علوم طبیعی و علوم انسانی از طریق علوم اجتماعی دوباره ایجاد شود و در واقع رابطه میان همه‌ی علوم با زندگی و جامعه از نو برقرار شود. در رهایی علوم اجتماعی از تنگ‌نظری پوزیتیویسم، رویکرد جامعه‌شناختی مبتنی

بر دانش زنان و رویکردهای علوم اجتماعی با دیدگاه زنان نقش مهمی در انقلاب پارادایمی در علم خواهد داشت. مبارزات آزادی زنان را به شیوهای سیستمیک سازماندهی کردن در هر دوره‌ای نیاز به اشکال ساختاری و معنایی وجود داشته که منجر به تغییر کیفی جامعه گردد. انقلاب‌ها به تنهایی نمی‌توانند این تغییرات و دگرگونی‌های کیفی را ایجاد کنند. نکته‌ی مهم این است که انقلاب‌ها مبتنی بر یک سیستم جایگزین برای مدرنیته‌ی غالب هستند. به عبارت دیگر انقلاب‌ها فقط می‌توانند به تغییرات معنادار و دگرگونی رادیکال در چارچوب نظام جایگزینی که در آن قرار دارند، منجر شوند. بایستی مبارزه‌ی قاطعی علیه بحران ساختاری نظام مسلط در مقیاسی سیستماتیک انجام شود. ایجاد یک سیستم جایگزین نیازمند ذهنیت و ساختارهای جدید، آزاد و دموکراتیک است.

هنگامی که این ارزیابی را در مورد انقلاب زنان به کار می‌بریم، مسئله‌ی یک نظام جایگزین مطرح می‌شود. بنابراین برای وقوع انقلاب زنانه چه نوع قالب‌های معنایی و ساختاری مورد نیاز است. مبارزه‌ی سازمان‌یافته و مستمر برای آزادی زنان به چه معناست؟ اگر سوال را به گونه‌ای دیگر مطرح نماییم؛ در حالی که هژمونی جهانی همچنان به دنبال راهی برای خروج از بحران سیستم فعلی مطابق با منافع خود است، آیا مبارزه زنان به عنوان پیشگامان انقلاب سده‌ی ۲۱ می‌تواند بدون پیشبرد سیستم دموکراتیک خود بر وضعیت هرج‌ومرج به سود آزادی و برابری، صلح و عدالت غلبه نماید؟

با توجه به اینکه اتحاد و همبستگی موجب نیروی بیشتر می‌گردد جنبش‌های زنان در دوران مدرن لزوم انتقال مبارزات خود از سطح محلی به سطح ملی و فراملی و متحد کردن آنها در مراحل بسیار اولیه را درک کردند و در این راستا اقدامات مشخصی را انجام دادند. تصادفی نیست که نخستین تلاش‌های مشترک برای سازماندهی در قالب “جنبش‌های سوسیالیستی” با قرن نوزدهم همزمان گشت، هنگامی که جنبش‌های زنان اتحادیه‌ها، فدراسیون و سازمان‌های حمایتی متعددی را در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی تأسیس کرده‌اند و تلاش‌های فشرده‌ای را برای توسعه مبارزه علیه مردسالاری و نمودهای عینی آن به عنوان یک سیستم جهانی به صورت هماهنگ و مشترک در سطح جهانی انجام داده‌اند. این تلاش‌ها نه تنها نتایج معنادار و دستاوردهای قابل توجهی به همراه داشت بلکه تجارب بسیاری نیز به همراه داشت. هر چند هر تجربه‌ی مبارزات مشترک با مسائل و سختی‌های مختلفی نیز روبه‌رو بود. هدف ما در اینجا پرداختن به جزئیات موضوع نیست. لذا مایلیم توجه را به این واقعیت جلب نماییم که در متحد کردن مبارزات زنان در سطوح فراملی و برقراری اتحادهای موثر و کارآمد وجود دارد، هنوز برطرف نشده است. زنان در اجرایی نمودن تصمیمات مشترک اتخاذ شده در کنفرانس‌های منطقه‌ای و بین‌المللی که صدها سازمان زنان در آن گرد هم می‌آیند در ایجاد هماهنگی، عملکردی با موانع و دشواری‌های جدی روبه‌رو هستند. اگرچه مسائلی همچون چندپارگی، گسستگی و فقدان همبستگی بارها بیان شده، اما تاکنون رهیافت‌های کاربردی برای آنان یافته نشده و سطح فعلی سازماندهی ما چه از نظر تئوری و چه ساختاری کافی نبوده و ضرورت‌های عصر ما را برآورده نمی‌کند.

این مشکل امروزه توسط بسیاری از سازمان، جنبش‌ها، فعالان و حوزه‌ی آکادمیک زن مورد بحث قرار گرفته، رهیافت‌هایی ارائه و در این زمینه بیانیه‌های مختلفی صادر شده است. در واقع در این برهه‌ی تاریخی مهم است که جنبش‌های زنان نقاط ضعف، مسائل و موانعی را که مانع پیشرفت می‌شود را چه در تئوری و چه در عمل با رویکردی بنیادین و با مبنای انتقاد و خودانتقادی تشخیص داده و دارای چاره‌یابی‌های انقلابی و جدید باشند. البته مهم است که مباحث را در سطح جمعی و به شیوهای سازنده، پُربار و با انرژی مثبت و انگیزه‌بخش بر اساس فرهنگ دموکراتیک انجام دهیم. لذا تنها شناخت موانع و مسائل کافی نیست آنچه واقعاً مهم است توسعه‌ی راه‌های برون‌رفت به همراه یکدیگر و همسو با تحلیل و یافته‌هایمان و هموار کردن مسیر به صورت جمعی است. در واقع رویکرد جمعی (کلکتیو) نه همسان‌سازی و یا فرمانبرداری نیست

بلکه کثرت باشکوهی است که خود ما خلق خواهیم کرد و نیروی خلاقانه‌ی زنان در حل مسائل را آشکار نمودن است.

جنبش آزادی زنان کردستان وضعیت مبارزات زنان را نه تنها در کردستان بلکه در منطقه‌ی خاورمیانه که خود نیز بخشی از آن است به طور پیوسته دنبال کرده و ارزیابی می‌کند. همانگونه که از پیروزی و موفقیت مبارزات زنان در همه نقاط دنیا الهام می‌گیرد هر حمله به زنان و غصب دستاوردهای آنان موجب خشم و عزم بیشتر برای مبارزه را برمی‌انگیزد. جنبش آزادی زنان کردستان که با سطح ایدئولوژیک، سازمانی و دفاع از خود رسیده و الهام‌بخش و امیدوار کننده است در تلاش برای غلبه بر مسائل ناشی از ستم بر زنان و حمله‌های بر آن و کسب دستاوردهای آزادی‌بخش است.

اهداف ما بسیار بزرگ است. ما می‌خواهیم زمانه خود را به دوران انقلاب زنان تبدیل کنیم. این یک یوتوپیا نیست بلکه یک فرصت تاریخی است که شرایط و بسترهای آن فراهم است. لذا این انقلاب به خودی خود روی نخواهد داد چرا که با یک نظم تا بن دندان مسلح روبه‌رو هستیم که تمام تلاش خود را خواهد نمود که مانعی باشد در برابر آزادی زنان. لذا ما به نیرو و توانایی خود برای آزاد نمودن زندگی از طریق انقلاب

زنان ایمان و اطمینان کامل داریم. اگر ما به عنوان جنبش‌های سازمان‌یافته‌ی زنان بدانیم خود را بر مبنای ایجاد ذهنیت و ساختاری که منجر به تغییر و تحولات رادیکال گردد، سازماندهی کرده و از چگونگی دستیابی به برنامه، استراتژی و تاکتیک برای یک انقلاب آگاه باشیم بدون تردید می‌توانیم مسیر ظهور چنین انقلابی را هموارتر کنیم.

کنفدرالیسم دموکراتیک

پروژه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک از سوی عبدالله اوجالان که از سال ۱۹۹۹ بدین‌سو در زندان جزیره‌ی امرالی در انزلی بی‌سابقه‌ای قرار دارد، ارائه داده شده که فرم اجتماعی مدرنیت‌ی دموکراتیک است. کنفدرالیسم دموکراتیک ساختاری بر مبنای کثرت‌گرایی است و روابط دموکراتیک و سازماندهی بر اساس معیارهای دموکراسی است

لذا نبایدست کنفدرالیسم دموکراتیک را با اتحادیه و یا کنفدراسیون‌های موجود در یک کفه قرار دهیم. این مدلی است که در میان انبوهی از تفاوت‌مندی‌ها، وحدت ایجاد می‌کند و این وحدت را بدون ایجاد مرکزگرایی برقرار می‌کند. زیرا کنفدرالیسم دموکراتیک تا حد ممکن از مرکزگرایی اجتناب می‌کند. این به معنای ساختاری سست، پراکنده و یا بدون مدیریت نیست. عملکرد اصلی ساختار کنفدرالیسم دموکراتیک تنها به نقش هماهنگ کننده محدود می‌شود. این امر تمایز روشنی میان تدوین سیاست، هماهنگی و اجرای آنها قائل می‌شود. سیاست‌ورزی صرفاً در حیطه‌ی وظایف توده‌ی مردمی است که مبتنی بر اعمال دموکراسی مشارکتی توسط خودشان می‌باشد.

نکته‌ی مهم در اینجا رابطه‌ی میان امر محلی و جهانی و کثرت است. از آنجا که کنفدرالیسم دموکراتیک مبتنی بر دیالکتیک میان محلی و جهانی است، نه محلی را در مقابل جهانی قرار می‌دهد و نه محلی را به عنوان جایگزینی برای جهانی می‌نگرد.

هدف انقلاب زنان از میان بردن سلطه‌ی مردانه، ایدئولوژی جنسیت‌گرایانه، زن‌ستیزی، زن‌گویی و ذهنیت متجاوز است و بدون تردید این این اهداف بر مبنای مبارزه‌ی رادیکال و بی‌وقفه منظور شده است. انقلاب زنان به معنای غلبه بر انواع روابط مالکیتی است که پیرامون آنان شکل گرفته است. زنان بنیستی چه از نظر احساسی، چه اندیشه و هر جنبه‌ای از زندگی ملک مردان و یا سیستم موجود باشند

به عبارتی خودگردانی هر موجودیتی را مبنا قرار می‌دهد. با این حال این استقلال در چارچوب یک کلیت وسیع‌تر معنا می‌یابد. بنابراین محلی‌گرا نیست بلکه کلیت‌مند است. برای درک این رابطه لازم است مباحث استقلال و عدم وابستگی نیز روشن شود. در کنفدرالیسم دموکراتیک مفاهیم استقلال و عدم وابستگی به صورت دیالکتیکی توسعه می‌یابند و شامل یکی وابستگی متقابل بسیار غنی است. از این نظر هستومندی هم مستقل و هم وابسته به یکدیگر است. مفهوم وابستگی متقابل در اینجا نبایست به صورت منفی تفسیر شود. کنفدرالیسم دموکراتیک با پرورش شکل‌گیری معنوی روابط، وابستگی متقابل، همکاری، همبستگی و اجتماعی بودن، زمینه وحدت را فراهم می‌کند.

کنفدرالیسم دموکراتیک یک مدل سازمان‌یابی چندبُعدی است. این امر از طریق یک شبکه‌ی چنگانه‌ی مبتنی بر درهم‌تنیدگی و همزمانی توسعه می‌یابد. مبارزات زنان نیز چندبُعدی است. این به یک دستور کار یا هدف واحد محدود نمی‌شود بلکه به بسیاری از مسائل اجتماعی و سیاسی می‌پردازد. بنابراین بسیار مهم است که مبارزات جهانی زنان بر اساس یک شکل چندبُعدی ساختار بندی شود. در غیر این صورت غلبه بر چندپارگی میان مبارزات زنان بسیار دشوار است. به همین دلیل به مدلی نیاز داریم که بتواند بدون انکار تفاوت‌ها، یکپارچگی ایجاد کند و به تدریج از محلی‌ترین تا جهانی‌ترین سطح تکثیر شود و در حین این توسعه، پیوندها سست نگردد.

برای درک بهتر مایلیم مثالی از جنبش زنان که بر اساس کنفدرالیسم دموکراتیک در روژآوای کردستان سازماندهی شده، ارائه دهیم. این سازماندهی بر اساس شورا و کمون‌های زنان، حوزه‌ی اجتماعی، اقتصاد مشارکتی، آموزش، عدالت اجتماعی، بهداشت، سیاست دموکراتیک، خودفاعی، دیپلماسی و اکولوژی است. هر یک از این ابعاد از ده‌ها و یا حتی صدها واحد مستقل تشکیل شده است. برای مثال در حوزه اقتصادی، تعاونی‌ها، کسب‌وکار و واحدهای تولیدی بی‌شماری مخصوص زنان یافت می‌شود. با آغاز از کوچک‌ترین واحد بُعد اقتصادی که بر اساس یک نظام کنفدرال دموکراتیک سازماندهی شده، تمام بحث‌های لازم را انجام می‌دهد و تصمیم‌گیری می‌کند و این تصمیمات با تشکیل مجلس در سطوح محلی (روستا، شهرهای کوچک یا بزرگ) و منطقه‌ای اجرایی می‌گردد. همانگونه که میان واحدها در مکان‌های مختلف روابط همکاری، تعاون و هماهنگی وجود دارد. به عبارت دیگر هم سیستم روابط افقی و هم عمودی وجود دارد. همین امر در مورد سایر ابعاد نیز صدق می‌کند. از آنجا که هر بُعد خود را به عنوان بخشی از یک کل می‌بیند رابطه و هماهنگی بر اساس یک کنفدرالیسم دموکراتیک میان ابعاد در سطح شهر، منطقه و بُعد وسیع‌تری برقرار می‌شود. اگرچه هر بُعد در درون خود مستقل است اما سازماندهی مشترک نیز بر اساس اصل وابستگی متقابل در مورد مسائل مربوط به کل توسعه می‌یابد. هنگامی که از سازمان مشترک می‌گوییم منظور تنها میدان عمل نیست. هر چند این حوزه نیز بسیار مهم است. در نتیجه لازم است زنان با هم وضعیت کلی را ارزیابی و تحلیل نموده و هم تحولات انقلاب زنان و همه‌های موجود را تشخیص داده، گام‌هایی را که انقلاب را در این جهت پیش می‌برد تعیین کنند، مسائل پیش آمده را با هم در میان گذاشته و با هم در پی رهیافت باشند و مسئولیت تصمیم‌گیری مشترک و اجرای این تصمیمات را به اشتراک گذاشته و بدین ترتیب زندگی‌ای را که سیستم غالب چندپاره کرده را از طریق مبارزه، یکپارچه نمایند. تطبیق و به کارگیری دیدگاه‌های مشترک مبتنی بر یک دیدگاه کل‌نگر توسط واحدها و ابعاد با زمینه‌های منحصربفرد خود، نیروی هماهنگی، نفوذ و اجرای بالایی را برای جنبش زنان آشکار می‌کند. این زمینه فرصتی فراهم می‌آورد تا به شیوه‌ای هماهنگ و سازمان‌یافته با سیستم غالب در هر جنبه‌ای از زندگی مبارزه کنیم. از این نظر کنفدرالیسم دموکراتیک به این معنا است که نیروی سازمان‌یافته زنان با نظامندی خاص خود که شامل شبکه‌های کنفدرالی در تمام شرایط زمانی و مکانی است، به هژمونی مردسالارانه پاسخ دهد.

براین مبنا کنفدرالیسم دموکراتیک:

پذیرای تشکلهای سیاسی مختلف و چندلایه، افقی و عمودی است. این امر تشکلهای سیاسی مرکزی، محلی و منطقه‌ای را در تعادل نگه می‌دارد. از آنجا که هر یک به شرایط مشخص پاسخ می‌دهد، ساختار سیاسی کثرت‌گرا به یافتن مناسب‌ترین راه‌حل‌ها برای مشکلات اجتماعی نزدیک‌تر است. مبتنی بر جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی است. جوامع اساسا سیاسی و اخلاقی هستند. انحصارهای اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی ابزارهایی هستند که این ماهیت بنیادی جامعه را فرسوده می‌کنند و به دنبال ارزش افزونه و حتی خراج اجتماعی هستند. مبتنی بر سیاست دموکراتیک است. برخلاف رویکرد مدیریتی و اجرایی قاطع، خطی و بروکراتیک دولت-ملت، همه‌ی گروه‌های اجتماعی و هویت‌های فرهنگی، خودگردانی جامعه را از طریق تشکلهای سیاسی که خود را ابراز می‌کنند، انجام می‌دهند. آنچه ضروری است توانایی مجلس در اتخاذ تصمیمات قابل بحث است. مدیریت و کنترل دموکراتیک امور اجتماعی توسط اتحادیه‌های چندساختاری از کوردیناسیون‌ها انجام می‌شود که به دنبال وحدت در عین تنوع هستند، از هیئت هماهنگی (مجلس، کمیسیون و کنگره) گرفته تا هیئت‌های محلی برای هر گروه و فرهنگی مناسب است. مبتنی بر خودفاعی است. واحدهای خودفاعی نه به عنوان یک انحصار نظامی بلکه تحت کنترل دقیق نهادهای دموکراتیک بر اساس نیازهای داخلی و خارجی جامعه محسوب می‌شود. وظیفه آن‌ها اعتبار بخشیدن به اراده سیاست دموکراتیک به عنوان یک ساختار تصمیم‌گیری آزاد و برابری‌طلبانه از جامعه اخلاقی و سیاسی مبتنی بر تنوع است. مکانیسمی برای خنثی کردن مداخلات نیروهای داخلی و خارجی است که این اراده را ناکام، مسدود و نابود می‌کنند. جایی برای هژمونی‌طلبی به طور کلی و هژمونی‌طلبی ایدئولوژیک به طور خاص وجود ندارد. درک متقابل، احترام به پیشنهادات مختلف و پایبندی به اصول تصمیم‌گیری دموکراتیک در مدیریت جمعی امور اجتماعی ضروری است. به عبارتی درک تمدن دموکراتیک و رویکرد مدیریت دموکراتیک. کثرت‌گرایی در میان دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف نیز صدق می‌کند. تا زمانی که ساختار اخلاقی و سیاسی جامعه را تخریب نکنند یا به دنبال سلطه نباشند، هر دیدگاه، اندیشه و باوری حق دارد آزادانه بیان شود. در تضاد با درک وحدت سازمان ملل از دولت-ملت‌های تحت کنترل قدرت ابرهژمونیک، به سود اتحادیه جهانی دموکراتیک کنفدرال جوامع ملی است. متحد کردن جوامع بسیار بزرگ‌تر چه از نظر کمی و چه کیفی در یک کنفدراسیون دموکراتیک جهانی مطابق با معیارهای سیاسی دموکراتیک، برای جهانی امن‌تر، صلح‌آمیزتر، اکولوژیک‌تر، عادلانه‌تر و پربارتر ضروری است. جنبش آزادی زنان کردستان که بر مبنای کنفدرالیسم دموکراتیک سازماندهی شده برای ایجاد یکپارچگی مدلی است که مبارزات جهانی زنان برای آزادی و برابری نیازی مبرم به آن دارند. در بخش بعدی کنفدرالیسم دموکراتیک زنان جهان را به تفصیل شرح خواهیم داد.

کنفدرالیسم دموکراتیک زنان جهان

همانطور که بدان اشاره کردیم کنفدرالیسم دموکراتیک جهانی زنان پیشنهادی برای یک سازمان فراگیر جدید نیست. این یک سیستم چند بُعدی و ساختارمند است. هر نهادی این فرصت را دارد که ساختار کنفدرال دموکراتیک خود را از محلی تا جهانی ایجاد کند. کنفدراسیون‌ها می‌توانند در سطح محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی ساخته شوند. با این حال یک جنبش زنان حقیقتاً فراملی تنها زمانی می‌تواند سازماندهی شود که شبکه‌ای میان همه‌ی این جمعیت‌های بر اساس کنفدرالیسم دموکراتیک شکل بگیرد. کنفدرالیسم دموکراتیک جایگزینی برای اتحادیه‌ها، فدراسیون یا سازمان‌های حمایتی بین‌المللی موجود زنان نیست. لذا ساختاری است که می‌تواند آن‌ها را نیز دربر بگیرد. این، مدلی است که در آن نه تنها واحدهای محلی بلکه اتحادیهایی که تشکیل می‌دهند نیز می‌توانند بدون از دست دادن اصالت و استقلال خود مشارکت کنند و زمینه‌ی وسیع‌تری برای مبارزه به دست آورند. به عنوان مثال انجمن‌ها، ابتکارات، پلتفرم‌ها، سازمان‌ها و فدراسیون‌های

بی‌شماری که با خشونت علیه زنان مبارزه می‌کنند این فرصت را خواهند داشت که با ایجاد شبکه‌های چندبعدی و دینامیسم‌های محلی-منطقه‌ای و محلی-جهانی رابطه‌ی نیرومند، مبارزه مشترک و هماهنگی ایجاد کنند. مهم این است که هر واحد علی‌رغم تفاوت‌هایش برابر باشد، در میان خود مستقل بوده و در قبال یکدیگر مسئول باشد. هیچ سازمانی نباید در پی سلطه باشد. از آنجا که کنفدرالیسم دموکراتیک مبتنی بر مشارکت دموکراتیک یعنی -برابر و آزاد است، بایستی نسبت به اشکال ذهنیت، برداشت و رویکردهای اقتدارگرایانه بسیار حساس بوده و به هیچ وجه نباید سلطه مردانه را بازتولید کند. از این نظر کنفدرالیسم دموکراتیک نه تنها یک ساختار بلکه مدلی است که در آن تفکر آزادی شکل می‌گیرد و ارتقا می‌یابد. در سازماندهی کنفدرالیسم دموکراتیک جایی برای رویکردهای طبقاتی و سلسله مراتبی، ملی‌گرایی، مذهب‌گرایی و علم‌گرایی وجود ندارد. کنفدرالیسم دموکراتیک یک شکل سازمانی شناور و بی‌قاعده نیست و مبتنی بر جهانی شدن و یا دولت-ملت نیست بلکه کاملاً بر اساس مبارزات محلی زنان است و نیروی خود را از ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی می‌گیرد. این رویکرد بیانگر پیوند و اتحاد دموکراتیک میان سازمان‌های محلی زنان است. بنابراین هنگامی که می‌گوییم کنفدرالیسم جهانی زنان باید سازمان‌های محلی وجود داشته باشد و توسعه یابند.

کنفدرالیسم دموکراتیک یک مرحله‌ی سازمان‌یافته است که از پایین شکل می‌گیرد و هم به صورت افقی و به صورت عمودی رشد می‌کند. این سازماندهی و ساختار سیستماتیک، کنفدراسیون‌های دموکراتیک زنان است که در وسعت‌های جغرافیایی متفاوت ساخته شده‌اند. بنابراین صحبت از کنفدرالیسم دموکراتیک زنان در مقیاس جهانی بدون کنفدرالیسم دموکراتیک منطقه‌ای ممکن نیست. در واقع اشتباه نیست اگر بگوییم که ساختارهای اصلی کارکردی، کنفدراسیون‌های منطقه‌ای هستند. سازمان‌های کنفدرال زنان که منطقه به منطقه درهم تنیده می‌شوند، باید به عنوان یک شبکه مکمل، سیال و پیوسته از روابط و اتحادها عمل کنند. باز هم در همان مرزهای جغرافیایی ممکن است بیش از یک کنفدراسیون دموکراتیک زنان وجود داشته باشد که روابط آن‌ها با یکدیگر مبتنی بر کنفدرالیسم دموکراتیک باشد. لازم است که ساختار کنفدرال دموکراتیک را از محلی به جهانی صرفاً به صورت عمودی در نظر نگیریم؛ حتی بیش از آن باید در نظر داشت که شیوه‌ی گسترش به صورت افقی توسعه می‌یابد.

برای موثرتر کردن مبارزات زنان در سراسر جهان برای آزادی، برابری و مقاومت آن‌ها در برابر نظام مردسالاری و حفظ آن‌ها در برابر انواع حملات متقابل نیازی به سازمان‌های مرکزی نیست و یک رابطه‌ی آزاد، سیال و کنش‌گری سیاسی است که می‌تواند توسعه یابد. به همین دلیل غلبه بر تمام عادات تفرقه‌انگیز و عقب‌مانده‌ی مردسالاری مهم است. در عین حال ما باید پاسخ‌های سازمانی و سیاسی به این پرسش‌ها ارائه دهیم که چگونه می‌توان میان مبارزه محلی و منطقه‌ای و جهانی پیوند برقرار کرد و چگونه می‌توان این مبارزه را به یک نیروی نظری، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دفاع از خود تبدیل نمود.

در حالی که فراخوان به منسجم نمودن کنفدرالیسم دموکراتیک زنان جهان داده می‌شود مسائل بسیار مهمی وجود دارد که بایست به صورت جمعی چه از نظر ذهنیت و چه ساختاری روشن و تعیین شوند. یکی از این موارد مربوط به سیستم مدیریتی کنفدرالیسم زنانه است. آشکار است که با شبکه‌های سست و بدون شکل می‌توان پیشگام مبارزات انقلابی بود. با این حال جایگزین می‌تواند سلسله مراتبی و بروکراتیک باشد. همانطور که در بالا بدان اشاره کردیم در کنفدرالیسم دموکراتیک بحث اصلی و قدرت تصمیم‌گیری متعلق به واحدها است. هماهنگی در درجه اول نقشی کاربردی و خلاقانه در اجرای این تصمیمات دارند. به نظرم برای رسیدن به پاسخ‌های مشخص در مورد چگونگی انجام این کار بهترین راه به اشتراک گذاشتن گنجینه‌ی عظیم تجربیاتی است که به عنوان جنبش‌های زنان در جغرافیاهای مختلف داریم و از آنجا مناسب‌ترین سبک، روش و سازوکار را تعیین می‌کنیم.

همین امر در مورد اصول اساسی کنفدرالیسم جهانی زنان نیز صدق می‌کند. از این نظر مهم است که رابطه میان تفاوت و اشتراک بر مبنایی دموکراتیک تعیین و تثبیت شود. زیرا کنفدرالیسم تنوع عظیمی را دربرمی‌گیرد. در حالی که ذهنیت دولت-ملت در پی همگن‌سازی تنوعات است، هنگامی که این تنوع از سطح کیهانی به سطح اجتماعی تقلیل می‌یابد، پتانسیل عظیم آزادی‌بخش تنوع آشکار می‌شود. با این حال برای تحقق این پتانسیل باید اصول اخلاقی، آزادی و دموکراسی تعیین شده و بر سر آن‌ها به اجماع برسند. در غیر این صورت ممکن است موجب سردرگمی و انسداد گردد.

وظایف سازمانی آن‌ها صرفاً محدود به هماهنگی نیست. ایجاد نهادهای لازم برای دستیابی به سطحی از مبارزه که سده‌ی ۲۱ را به دوران انقلاب زنان تبدیل نماید، از اهمیت اساسی برخوردار است. همچنین در حوزه‌ی مطبوعات و پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی وجود نهادهایی برای تضمین پیوندهای داخلی و ارتقای پیوندهای خارجی گسترده و موثر، ایجاد دستور کارها و بحث مداوم در مورد آنها، مبارزهای نیرومند علیه سرمایه‌داری جهانی و جلوه‌های ایدئولوژیک آن در این حوزه ضروری است.

همانطور که در ابتدا به آن اشاره نمودیم، انقلاب به نوعی پاسخ به سوال "چگونه باید زیست؟" است. بدین معنا که به راستی به عنوان زن چگونه می‌خواهیم زندگی کنیم؟ مشارکت ما در زندگی اجتماعی چگونه خواهد بود؟ ما به دنبال چه نوع سیستم آموزشی، بهداشتی، اقتصادی، سیاسی و عدالتی هستیم؟ پاسخ به این سوالات هم در سطح نظری و هم برای عملی کردن آن جهت پیشبرد مبارزه در سطح سیستمی ضروری است. بنابراین مهم است که ما زنان به تدریج ساختارهای جایگزین خود را بسازیم و پیوندهای کنفدرالی دموکراتیک را میان ساختارهای موجود برقرار نماییم. در حقیقت پاسخ به سوال "چگونه باید زیست؟" از طریق قرارداد اجتماعی زنان به طور قابل توجهی جنبه برنامه‌ای مبارزه‌ی ما را نیز برآورده خواهد کرد.

سازمان‌های خودویژه‌ی زنان می‌تواند به دلیل نابرابری، فقر و مشکلات اقتصادی در نتیجه‌ی روابط استثمار و سلطه مواجه شود. در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک ارائه‌ی راه‌حلهایی برای این مسائل به ویژه ایجاد یک سیستم مالی خودکفا از طریق اقتصاد اشتراکی از جمله وظایف اساسی است. به عبارت دیگر یکی از وظایف اساسی آن ایجاد یک سطح سازمانی است که ظرفیت پوشش اهداف سیاسی بلندمدت، تدوین برنامه‌های مرحله‌ای و سازماندهی سریع و موثر بر اساس نیازهای موجود را داشته باشد. بسیار مهم است که بتوان بر اساس خودفاعی زنان مقاومتی موثر در برابر حملات نظام مردسالارانه نشان داد که فراتر از سطح همبستگی بین‌المللی باشد. به خصوص در زمانی که چنین حملات شدید و وحشیانه‌ای علیه زنان پیشاهنگ انجام می‌گیرد.

کنفدرالیسم جهانی زنان وظایف گسترده‌ای در زمینه‌های ایدئولوژیک، تئوریک و علمی و همچنین سازمانی و عملیاتی دارد. بزرگ‌ترین دروغ لیبرالیسم این ادعاست که عصر ایدئولوژی‌ها به پایان رسیده است. با این ادعا در واقع در تلاش برای تضمین هژمونی ایدئولوژیک خود است. تبعیض جنسی نیز یک ایدئولوژی است. همانطور که ما زنان در هر ساعت از روز با حملات ایدئولوژیک مواجه هستیم، حملات فیزیکی نیز از این ایدئولوژی سرچشمه می‌گیرد. نظام مردسالار از زمان نهادینه شدن خود به ابزار و گفتمان‌های ایدئولوژیک متوسل شده است. برای مقاومت در برابر ایدئولوژی‌های مردسالار لازم است مبارزات زنان برای آزادی و برابری هم ایدئولوژیک باشد. سیستم غالب با ایدئولوژی‌زدایی از انسان و جوامع آن‌ها را بدون دفاع نموده است. این امر به ویژه در مورد زنان نیز صادق است. بنابراین اگر مبارزات عملی ما بر اساس ایدئولوژی‌رهای زنان نباشد، تغییرات ریشه‌ای ایجاد نخواهد شد. البته بسیاری از جنبش‌های زنان بر اساس ایدئولوژی‌های مختلف سازماندهی شده‌اند. بنابراین رویکردهای ایدئولوژیک مبتنی بر آزادی زنان برای تحقق انقلاب زنان ضروری است.

وظایف روشننگری و علمی‌ای که کنفدرالیسم زنان بر عهده دارد، در همین راستا است. مطالعات نظری هم

برای روشن کردن کامل واقعیت زنان و مسائل اجتماعی مرتبط با آنها هم برای تحلیل نظام مردسالار در تمام جنبه‌های آن و هم برای تقویت مداوم دیدگاه‌های مبارزه بسیار مهم است. به ویژه لازم است که پیوسته مبارزات خود را بررسی و تفسیر نماییم تا بتوانیم کاستی‌ها را در زمان خود تشخیص داده و برطرف نماییم. علاوه بر این نیاز به مطالعات روشنگری و علمی برای تدوین استراتژی‌های مبارزه و سازماندهی وجود دارد. آکادمی‌های آزاد زنان که ما در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک تاسیس خواهیم کرد از یک سو این نیاز را برآورده می‌کند و از سوی دیگر زمینه‌ی آموزشی را برای پیشبرد مبارزات زنان آزاد را فراهم خواهد کرد. مطالعات آکادمیک ما تا جایی که از طریق گنجینه‌ی تجربیات ما، شکل و متدولوژی آن، از پداگوژی تا محتوای آن، معرفت‌شناسی و سبک آموزشی آن توسعه یابد، نتایج پُرباری به دنبال خواهد داشت. ژئولوژی به عنوان علم زن و زندگی، آکادمی و موسسات مستقل زنان نقش تعیین‌کننده‌ای در تضمین شکل‌گیری روشنگری-علمی انقلاب زنان دارد.

یکی از وظایف اساسی که ضرورت آن بیش از پیش احساس می‌شود، سازماندهی مکانیسم‌های دفاعی زنان است. در مواجهه با ابعاد هولناک زن‌کشی‌هایی که محصول اتحاد مردانگی هژمونیک و دولت-ملت است و در شرایطی که عاملان این جنایات مجازات نمی‌شوند به نظر راهی جز توسعه‌ی خوددفاعی زنان وجود ندارد. البته نباید خوددفاعی را صرفاً به عنوان مقاومت مسلحانه در نظر گرفت. نیروهای خوددفاعی زنان در کردستان بزرگ‌ترین نمونه‌ی این امر است. برای ایجاد شیوه‌ی خوددفاعی بایستی تجارب مختلف تاریخی را هم مورد ارزیابی قرار داده و روش‌های موثر را مطابق با مکان و شرایط مختلف ارتقا دهیم. گام نخست برای رسیدن به این هدف نیاز به ایجاد یک دیدگاه مشترک از خوددفاعی است.

می‌توان وظایف اساسی کنفدرالیسم دموکراتیک جهانی زنان را بیشتر نمود. هدف ما ارائه‌ی آن در یک چارچوب کلی به عنوان پیش‌نویس است. هنگام آغاز به بافتن کنفدرالیسم دموکراتیک یک مدل شبکه‌ای سازمان‌یافته می‌نماییم که با زدن گره جدید، یک نقش جدیدی پدیدار می‌شود و هارمونی دیگری از نخ‌های دیگری پدیدار می‌شود و الگوی جدید خود را آشکار می‌کند. به عبارت دیگر ما وارد یک فرایند باز و بی‌پایان می‌شویم.

